

تفسیر علمی قرآن

جلد سوم

آیت اللہ سید رضا حسینی نسب



سوره بقره – آیه ۱۰۶ و ۱۰۷

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾.

ترجمه

"هر نشانه ای را که نسخ کنیم، یا از خاطره ها بزدااییم؛ بهتر از آن، یا همانند آن را می آوریم. آیا نمی دانستی که خدا بر هر چیزی تواناست؟

آیا نمی دانستی که فرمانروایی آسمان ها و زمین برای خداست؟

و هیچ سرپرست و یاوری جز خدا برای شما نیست."

توضیح

آیه 106 از سوره بقره، پیرامون پدیده "نسخ" آیات، سخن می گوید.

واژه "نسخ" در لغت عربی به معانی گوناگون مانند برطرف کردن، از میان بردن، جایگزین کردن و رونویسی کردن آمده است.

در اصطلاح فقه و اصول فقه، "نسخ" به معنای رفع یک حکم شرعی و جایگزین کردن آن با حکم شرعی جدید است. به عبارت دیگر، نسخ یک حکم شرعی، به معنای اظهار این معناست که مدّت زمان اعتبار آن حکم، به پایان رسیده است.

اما نسخ یک آیه، به معنای این است که آیه ای دیگر می آید و حکم آیه نخست را ابطال می کند. گرچه متن آیه سابق،

همچنان در قرآن مجید، باقی می ماند، اما حکم شرعی که از آن آیه سابق استنباط می شد، رفع می شود.

قرآن در آیه 101 از سوره "نحل"، به این نکته اشاره می کند که ممکن است خداوند، آیه دیگری را با حکمی دیگر نازل کند و حکمی را که توسط آیه قبل بیان شده را تبدیل کند و تغییر دهد:

"وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ".

یعنی: و هرگاه، آیه ای را به جای آیه دیگر تبدیل کنیم؛ و خداوند نسبت به آنچه نازل می کند، داناتر است.

اما عبارت "ننسخها" در همان آیه 106 از سوره بقره، به دو نحو قرائت شده است:

نحوه نخست: به صورت "نُنسِها" به ضمّ نون و کسر سین. در این صورت، عبارت مذکور از کلمه "إنساء" گرفته

شده است به معنای "محو کردن از خاطرها".

نحوه دوم: به صورت "ننسئها" با همزه بعد از سین. بنا بر این قرائت، عبارت یادشده از کلمه "النَّسِيُّ" گرفته شده است به معنای "به تأخیر انداختن".

به منظور تبیین نقش نسخ آیات و تغییر احکام آنها، شایسته است مبحث "فلسفه تجدّد در احکام دینی" را در اینجا مطرح کنیم.

بحث علمی

فلسفه تجدّد در احکام دینی

از آنجا که از یک سو انسان در گذر زمان، همگام با کاروان هستی، مراحل کمال را یکی پس از دیگری در هردو بعد فردی و اجتماعی طی می کند؛ و از سوی دیگر، شریعت

اسلام، مسئولیت پاسخگویی به نیازهای بشر را در همه اعصار بر عهده گرفته است؛ بنا بر این، آئین الهی ما نمی تواند تنها بر مقتضیات یک برهه از زمان و خواسته ها و طرز فکر مردمان آن دوره محدود زمانی بنا گردد، بلکه باید بتواند در پرتو نیروی تجدید کننده درونی خود، امکان شکوفایی معارف و تناسب شیوه های هدایتی و مدیریتی خود را با هر عصری و برای هر نسلی فراهم سازد.

به عبارت دیگر، ابدی بودن اسلام از یک سو، و نامتناهی بودن سیر تکاملی انسان در بستر زمان از سوی دیگر؛ تجدّد ذاتی این آئین بالنده و جاودانی را در طول زمان، ضروری می سازند.

مفهوم تجدّد ذاتی اسلام

به منظور روشن شدن معنای "تجدّد" در اسلام و تفاوت

میان دیدگاه ما با نظریه هایی مانند "تئوری عصریت" در کلام جدید و دیدگاه دانش "هرمنوتیک" در خصوص معرفت دینی، بحث ذیل را از نظر شما می گذرانیم:

از آنجا که دیدگاه "عصری سازی معرفت دینی" در برخی ادیان مانند مسیحیت، چالش های بزرگی را پدید آورده است؛ و برخی برداشتهای افراطی در این زمینه، شریعت را از محتوای اصلی آن تهی ساخته و از این رهگذر، رسالت اساسی دین را در تربیت و هدایت بشر به حاشیه رانده است؛ بنا بر این، نخست به تبیین نظریه "عصریت" می پردازیم و سپس تفاوت دیدگاه خود را در خصوص تجدد در اسلام با پدیده عصری سازی بیان می کنیم.

نظریه عصریت

جمعی از اندیشمندان برآنند که نظریه عصریت معرفت

دینی، دیدگاهی تفسیری است که بر پایه عدم ثبات و عدم قطعیت و مطلق نبودن معرفت دینی بنا شده است.

برخی از نویسندگان به این مقدار بسنده کرده اند که مقصود از عصریت، تحول پذیربودن معرفت دینی و علم کلام است. به عبارت دیگر، اصل شریعت در مقام تعریف، امری ثابت و جامع است ولی معرفت بشری از شریعت در مقام تحقق، مانند دیگر معارف انسانی دائما در حال تحول است.

اما بعضی از سردمداران نظریه عصری سازی معرفت دینی، این سخن را که "تنها شکل و صورت دین با شرایط عصری تعیین و تبیین می شوند و محتوای دین، امری مطلق و ازلی و ابدی است" برنهی تابند و تئوری عصریت را تا آنجا توسعه می دهند که بر اساس آن، هم شکل دین و هم محتوای آنرا تابع شرایط زمانی و مکانی قلمداد می کنند.

برخی از آنان توصیه می کنند که این دیدگاه به کتابهای مقدس نیز تعمیم داده شود و بر این مبنا ؛ "انسان" به مقتضای شرایط زمانی و محیطی و براساس فرهنگ رایج و پیش فرضهای ذهنی خود، به تفسیر و تبیین آن پردازد.

برخی از این نظریه پردازان تصریح می کنند که عصری سازی، به معنای هماهنگ ساختن دین با اندیشه های مقبول زمان ، فرهنگ رایج و شرایط اجتماعی عصر، می باشد.

بر اساس این نظریه، کتاب مقدس باید طوری تفسیر و تبیین شود که متناسب و ملائم با طرز تفکر عصر حاضر باشد و معارف و مباحثی که با اندیشه های رایج زمان مناسب نیستند، طرد شوند، و کتاب و سنت باید به روشی نوین و بدیع تفسیر شوند که با اندیشه های رایج و فرهنگ

معاصر سازگار باشد؛ گرچه این تفسیر جدید، بر خلاف نص کتاب و سنت باشد.

مثلاً: شریعت، انسان را در برابر خداوند "مکلف" قلمداد می کند. حال اگر زمانی فرا رسد که گرایش رایج و اندیشه معاصر، انسان را از گردونه تکلیف خارج دانسته و او را تنها "مُحِق" بداند و او را محور اصلی در قانون گذاری قلمداد نماید، باید دیدگاه شریعت در خصوص مکلف بودن انسان طرد شود و کتاب مقدس نیز بر اساس اصالت و محوریت بشر در هرگونه قانون گذاری تفسیر و توجیه شود.

با تدبر در تئوری عصریت، روشن می گردد که این نظریه دارای ویژگی های ذیل می باشد:

مبنای اساسی نظریه عصری سازی، عدم ثبات، عدم قطعیت و نسبی بودن معرفت دینی در نزد برخی؛ و یا نسبی

بودن و عدم ثبات اصل دین در نزد بعضی دیگر، محسوب می شود.

محور عصریت، برداشت انسان از دین، در چهار چوب شرایط زمانی و مکانی و فرهنگ رایج است.

متناسب ساختن دین با عصر و زمان در تئوری عصریت، امری است که از برون بر دین تحمیل می شود. بنا بر این، میزان در تفسیر و تبیین کتاب و سنت، نص محتوای آنها و غنای ذاتی دین نیست؛ بلکه اندیشه های رایج هر عصر و هرفرنگ معاصر، به عنوان معیار اصلی در این امر به حساب می آیند.

روشن است که برمبنای این ویژگی، دین و تعلیمات آن تابع گرایشهای متغیر هر عصر می گردند و با وزش هر باد تئوریک و خیزش هر موج لیبرالیستی، تغییرماهیت می دهند.

به همین دلیل، حتی برخی از منادیان معروف عصری سازی مانند "جان هال" آسیب ها و پیامدهای نامطلوب این تئوری را جدی دانسته و برآنند که نظریه "عصریت" ممکن است به لغزش گاه "نسبیت" کشیده شود و سرانجام ، در پرتگاه "شکاکیت" سقوط کند.

آشکار است که این نظریه ، محتوای تعالیم شریعت و نقش فعال آن را در هدایت بشرسلب می کند و گوهر اصلی دین را به حاشیه می راند.

هرمنوتیک و تفسیر شریعت

به منظور روشن شدن تفاوت میان نظریه تجدد احکام دینی که در صدد تبیین آن هستیم با دیدگاه هرمنوتیک در زمینه تفسیر دین و تبیین معرفت دینی، شایسته است این نظریه نیز توضیح داده شود.

هرمنوتیک از واژه یونانی **Hermeneia** به معنای تفسیر کردن گرفته شده است. گرچه این اصطلاح در مورد علوم گوناگون به کار رفته است ؛ ولی کاربرد غالب آن در تفسیر متون دینی در فرهنگ معاصر است.

دانشمندانی مانند : "فردریش شلایرماخر" ، "مارتین هایدگر" و "هانس گئورگ گادامر" از سردمداران نظریه هرمنوتیک محسوب می شوند.

از دیدگاه برخی از پیش قراولان این نظریه ، فهمیدن یک متن و یا یک سخن ، عبارت است از تجربه کردن دوباره اعمال ذهنی مؤلف متن یا صاحب سخن. بر این اساس، شنونده ، مجموعه ای از واژگان گوینده یا نویسنده ای را می شنود و با یک عمل ذهنی پیچیده ، معنا و مفهوم آن را به صورت حدسی کشف می کند. بنا بر این ، تفسیر متن، دو جنبه دارد :

یکم: جنبه ادبی و لغوی به معنای فهم عبارات گوینده بر اساس شرایط زبانی که مؤلف متن با آن محشور بوده است.

دوم: جنبه روان شناختی به معنای فهم ذهنیت خاص مؤلف.

برخی دیگر به این نکته اشاره کرده اند که هرگونه تفسیری از متن ، از طریق مجموعه ای از پیش فرضهای خواننده و شنونده شکل می گیرد. واژه ها و عبارات ، دارای یک معنای واحد در همه اعصار و شرایط نیستند. معنای کلمات، مبتنی بر شرایط ذهنی و زمانی و حال هوایی است که مؤلف ویا گوینده در آن بسر می برده است. بنا بر این ، برای فهمیدن درست سخن وی ، باید از آنچه در لغتنامه ها و فرهنگها آمده است فراتر برویم و شرایط زمانی و جهان معاصر مؤلف را بازسازی کنیم. هرگونه برداشت و تفسیر

ما از گذشته، وابسته به وضعیت هرمنوتیکی ما است و در آینده نیز، در معرض تجدید نظر قرار دارد.

بعضی از مشاهیر دانش هرمنوتیک می گویند: از آنجا که هیچ تفسیری بدون پیش فرض امکان پذیر نمی باشد، بنا براین، هیچ تفسیر عینی و نهایی وجود ندارد و ما نمی توانیم مطمئن شویم که تفسیر ما از متن، صحیح است، یا تفسیری دیگر. زیرا تفسیر، مستلزم ترکیب افق های گذشته و حال؛ و به عبارت دیگر، ترکیب افق متن و سخن گوینده و افق فهم مفسر است.

سرایت نظریه هرمنوتیک به حوزه معرفت دینی، موجب بروز چالشهایی در این عرصه گردیده است.

گرچه دیدگاه همه دانشمندان نظریه هرمنوتیک در این زمینه یکسان نیست؛ ولی تعابیر جمعی از اندیشمندان این فن، لوازم ذیل را تداعی می کند:

الف - قائل شدن به نسبیت در فهم شریعت و تفسیر متون دینی .

ب - فقدان معیار معین برای تشخیص صحت یا سقم هریک از قرائت های مختلف از دین.

ج- عدم امکان دستیابی به فهم صحیح متون دینی.

ویژگیهای تجدد احکام در اسلام

پس از آشنایی با مشخصات تئوری عصریت و دیدگاه دانش هرمنوتیک، اینک به بیان خصوصیت های نظریه خود در این خصوص می پردازیم، تا تفاوت این نظریه با دیدگاه های مذکور روشن گردد. این ویژگیها عبارتند از:

1. اصل و گوهر دین ما ، امری ثابت ، پایدار و غنی تر از نیازهای بشری هر عصر می باشد و توانایی پاسخگویی به آرمانهای انسانها را برای همیشه دارد.

2. شریعت اسلام، همانند اقیانوس بی کرانی است که فرزندان هر عصری، در سطح خاصی از این دریای سرشار، به صید گوهرهای نامتناهی آن می پردازند.

3. افراد بشر در هر زمان نیز، به تناسب سطح فکری خود و به اندازه گنجایش ظرف وجودی خویش، از آن گنج معارف بی پایان برداشت می کنند. این برداشت محدود از دین، اگر از مسیری که شریعت توصیه نموده صورت گیرد، مطابق با واقع؛ و در غیر این صورت، می تواند نادرست و زاییده لغزش انسانی باشد. مسیری که شریعت اسلام توصیه کرده است، تکیه بر عقلانیت و فطرت پاک انسانی در فهم شریعت از منابع آن است.

4. تجدد در دین به معنای تلاش اسلام شناسان هر عصر برای درک درست شریعت در سطحی است که شارع مقدس، رسالت هدایت بشر را برای آن عصر بردوش گرفته است.

5. اصول کلی و ابدی اسلام مانند اصل عدالت، عقلانیت، حریت، سماحت، رحمت، اعتدال گرایی، اخلاق محوری، کرامت و حقوق انسان، و امثال آنها که از سرچشمه پاک این آئین مقدّس می جوشند و تبیین کننده روح کلی شریعت هستند، و همچنین، ریشه در فطر پاک انسانی دارند، نقش اساسی را در فهم و تحقّق تجدّد ذاتی اسلام بر عهده دارند. همه اصول و فروع دین اسلام، بر مبنای این اصول انسانی و الهی بنا گردیده اند.

6. جانمایه های تجدّد در اسلام، به صورت قواعد کلی فقهی (معروف به "القواعد العامّة الفقهیة") در درون پیکره شریعت چنان تعبیه شده اند که متناسب با مقتضیات هر عصر و زمان، با حفظ اصل گوهر دین، تازگی معارف اسلامی را تضمین نموده و هدایتگری آن را برای هر نسلی پاس می دارند. قواعدی مانند قاعده

"تسامح"، "لاضرر"، "لاخرج"، "اصالة الصحة"، "الزام"،
 "تسلط"، "اصالت طهارت"، "اصالت حلیت"، "الحدود
 تدرء بالشبهات"، "قاعده لزوم"، "الضرورات تبیح
 المحظورات"، "الزعیم غارم"، "قاعده انصاف" و امثال
 این قواعد ارزشمند، راهگشای بسیاری از مشکلات اساسی
 در فقه کنونی ما می باشند.

بر این اساس، اسلام دارای غنای ذاتی است و منبع تجدد
 در شریعت، خودجوش و درون‌زا است و امری نیست که
 از برون بر دین تحمیل شود.

"قواعد عام فقهی" در کنار "علم فقه" و علم "اصول فقه"
 و سایر علوم اسلامی، امری متمایز است که بررسی دقیق و
 و تطبیق صحیح آن‌ها در عمل استنباط احکام شرعی، یکی
 از کلیدهای اصلی برای گشودن راز تجدد در اسلام، و فهم

قوانین شریعت متناسب با عصر، در عین ثبات و غنای ابدی اصل دین است.

گستره تجدد در اسلام

یکی از حساس ترین فرازهای مبحث تجدد در احکام شریعت، تشخیص و تعیین محدوده آن در عرصه های گوناگون است. از آنجا که آئین ما به عنوان دین الهی مبتنی بر تعبد و پرستش خدا و پیروی کامل از دستورات او می باشد؛ پیش از هرچیز باید روشن گردد که خدای بزرگ در چه محدوده ای اجازه تطور و تحول را به دین شناسان و مفسران شریعت داده است و درچه زمینه هایی اصول استوار مکتب را جاودانی و منزله از هرگونه دگرگونی معرفی فرموده است.

از یک سو امام جعفر صادق (ع) می فرماید:

"حلال محمد حلال أبدا الى يوم القيامة و حرامه حرام
أبدا الى يوم القيامة". (اصول کافی)

"آنچه محمد حلال و روا فرموده همیشه تا روز رستاخیز
حلال است و آنچه حرام و ناروا دانسته، برای همیشه تا
قیامت حرام و ناروا خواهد بود".

از سوی دیگر، آن حضرت و دیگر پیشوایان اسلام در
روایت ذیل چنین می فرمایند:

"سئل: ما بال القرآن لايزداد على النشر و الدرس الا
عضاضة؟ فقال: لأن الله بتارك و تعالى لم يجعله
لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس . فهو في كل زمان
جديد و عند كل قوم غض الى يوم القيامة ". (بحار
الانوار)

یعنی : "از آن حضرت پرسیدند : چه شده است که قرآن، هرچه زمان بر آن می گذرد ، تازه تر می گردد؟
آن حضرت فرمود :

زیرا خداوند تبارک و تعالی قرآن را برای زمان خاص و مردمانی خاص قرار نداده است. پس قرآن در هر زمانی جدید ، و در نزد هر قومی تازه است."

از این حدیث زیبا به خوبی روشن می گردد که قرآن مجید (شامل مجموعه احکام حلال و حرام آن)، دارای ویژگی خاصی است که در هر عصری، علیرغم گذشت زمان، همواره در خلعتی جدید و هیأتی نو و متناسب با آن عصر و آن نسل، جلوه گر می شود.

بنا بر این ، کتاب آسمانی ما، قدرت عظیم و بی پایان تجدّد پذیری را در درون خود دارد ، و اگر مفسّران و

تبیین کنندگان آیات قرآنی به راز و رمزهای آن آشنا باشند، می توانند در هر عصری، معارفی نوین و راه حلّ های جدیدی برای حلّ مشکلات جوامع آن دوران بیابند، و هیچگاه در تنگناهای فکری و یا بن بست های عملی گرفتار نگردند.

بر این اساس، مقصود از عبارت "حرام محمد حرام إلى يوم القيامة" این است که اگر یک امر در شرایط خاصی حلال یا حرام شده است، آن امر در شرایط مشابه آن در آینده نیز همان حالت را خواهد داشت. بر این اساس، معنای جمله فوق این نیست که اگر یک امری در شرایط خاصی (مثل حالت اختیار، و عدم ایجاد عسر و حرج و ضرر در صدر اسلام) توسط پیامبر گرامی (ص) تحریم شده است، در همه شرایط دیگر نیز (مثل حالت اضطرار، یا حالت ایجاد حرج یا

ضرر برای فرد یا جامعه یا تحوّل ملاک و مناط حکم یا تغییر هویت موضوع حکم و امثال آن)، حرام خواهد بود. بلکه در شرایط جدید، بر مبنای قواعد پذیرفته شده در فقه اسلامی، حکم دیگری بر آن مترتب می شود.

به عبارت دیگر، مقصود از عبارت یاد شده این است که مجموعه نظام حلال و حرام در اسلام که مبتنی بر اصول و قواعد کلی فقه اسلامی است، برای همیشه باقی خواهد ماند؛ نظامی که در هریک از شرایط، حکم لازم و متناسب با آن حالات و شرایط را تبیین می نماید. چنین نظامی است که شایستگی جاودانگی را دارد و آمدن آئین دیگری پس از آن، ضرورت ندارد و نخواهد آمد.

به همین دلیل، امام صادق (ع) در ادامه سخن یادشده،
چنین می فرماید:

"لایکون غیره ولایحیء غیره". (اصول کافی)

یعنی: هرگز غیر از آن نخواهد بود و غیر از آن نخواهد
آمد.

یک مثال ساده

به عنوان مثال، خرید و فروش خون، به دلیل اینکه
نجس محسوب می شده و در زمان صدر اسلام و عصر
امامان معصوم - علیهم السلام- فایده معقولی برای
خرید و فروش آن وجود نداشته، به عنوان امری حرام
به حساب می آمده است.

اما در عصر حاضر، به دلیل اینکه تزریق خون، امری
حیاتی برای زنده ماندن و بازیافت سلامت بسیاری از

بیماران قلمداد می گردد، پس خرید و فروش آن از نظر
فقه‌های اسلام، امری جایز و بلکه مطلوب است.

در اینجا نمی توان گفت: اگر خرید و فروش خون در
صدر اسلام حرام بوده پس باید تا روز قیامت حرام
باشد (حرام محمد حرام الی یوم القيامة).

زیرا می دانیم که معیار و ملاک حرمت بیع و شراء خون
در صدر اسلام، عدم ترتب فائده بر خرید و فروش آن
بوده است، و با دگرگون شدن معیار و ملاک و مناط
حکم، نفس آن حکم نیز دگرگون می گردد.

نکته ای که بار دیگر بر آن تأکید می کنیم این است که
با وجود این دگرگونی، "مجموعه نظام حلال و حرام با
لحاظ شرایط و ملاکهای آنها" امری ثابت و دست
نخورده باقی می ماند.

مثالی دیگر

اگر در زمان صدر اسلام ، مردی برای ازدواج با همسرش، مبلغی را به عنوان مهریه معین می کرد ، می بایست همان مقداری که تعیین شده بود را بپردازد. مثلا اگر گفته بود : مبلغ "ده دینار" واجب بود همان ده دینار را بپردازد. زیرا صداقیه مذکور، عین طلا بود و ارزش ذاتی داشت.

ولی در عصر حاضر که ارزش پول رایج کاغذی، امری اعتباری است ، نه ذاتی ، و متناسب با فراز و نشیب های اقتصادی و ازدیاد تورّم ، دائما در حال نوسان و تغییر است ، چه باید کرد؟

اگر مردی به عنوان مهریه ، مبلغی را در زمانی خاص به عنوان صداق ، تعیین کرد و ارزش آن مبلغ در آن زمان ، معادل ده مثقال طلا بود ، ولی از پرداخت آن در آن

زمان خود داری کرد، و پس از ده سال تصمیم گرفت مهریه را پردازد، در حالی که پول کاغذی مذکور در این زمان، معادل یک مثقال طلا شده است، آیا در این شرایط، باید آن مرد تنها پول کاغذی مذکور در صداقنامه را پردازد که ارزش آن به یک دهم، تقلیل یافته، یا اینکه واجب است مبلغی معادل ارزش واقعی آن روز را که تعیین نموده پردازد.

در این زمینه، قواعدی کلی در فقه اسلامی وجود دارد که بسیاری از فقهاء، بر اساس آن قواعد، به لزوم مراعات شرایط زمان معاصر، حکم داده اند.

معنای این حکم، مخالفت با حکمی که در زمان صدر اسلام مراعات می شده است نیست، بلکه این امر، ملازم با مراعات اصول و قواعد کلیه و مصادر اصلی

نظام فقه اسلامی است که متناسب با زمان و مکان ، حکم شرعی لازم را تبیین می نماید.

نکته ای که باید مدّ نظر قرار بگیرد این است که در هریک از شرایط عادی یا اضطراری و یا تغییر ماهوی موضوعات احکام، باید حکم صادره ، مستند به معیارهای کلیّ اسلام و مصادر فقه (یعنی قرآن ، سنّت ، عقل و اجماع) و قواعد عامه فقهیه معتبر باشد ، نه بر مبنای سلیقه های شخصی بی مبنا و خواسته های فردی بی دلیل.

علاوه بر این موارد ، بسیاری از امور هستند که در زمان رسول گرامی اسلام ، اصلاً مورد ابتلا نبودند، مانند بسیاری از مباحث جدید بانکداری به سبک امروز، تشریح و پیوند اعضاء ، اهداء خون ، شبیه سازی ژنتیک و امثال آن ها ؛ ولی در عصر حاضر مورد ابتلا

هستند. در خصوص این مسائل مستحدثه نمی توان گفت : از آنجا که حکمی توسط قرآن و پیامبر (ص) برای این موارد صادر نشده ، بنا بر این ، نمی توان در زمینه حلال بودن یا حرام بودن آنها سخن گفت. زیرا در فقه اسلامی، بسیاری از قواعد عام و اصول کلی وجود دارد که فقیه آگاه به آن قواعد و ضوابط می تواند بر اساس آن ها، حکم لازم برای مباحث و موضوعات جدید را استنباط و تبیین نماید. گرچه این احکام خاص، در زمان رسول گرامی اسلام (ص) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) مطرح نبوده است.

تأملی در فلسفه نسخ احکام شرعی

اینک، به تبیین فلسفه نسخ آیات و احکام در قرآن مجید می پردازیم.

نمونه های ذیل، از جمله مواردی از نسخ آیات و احکام هستند که مورد اتفاق بسیاری از دانشمندان اسلامی و مفسران قرآن کریم قرار دارند:

مورد نخست:

آیه 12 از سوره مجادله، به شرح ذیل:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ
نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.

یعنی: ای اهل ایمان، هنگامی که با پیامبر خدا گفتگوی خصوصی می‌کنید، پیش از آن، صدقه‌ای (برای مستمندان) پردازید. این امر، برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. و اگر قدرت پرداخت ندارید، خداوند غفور و رحیم است.

اما در آیه 13 از همان سوره مجادله چنین می‌خوانیم:

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ
تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

آیا خائف شدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه
پردازید؟ و چون چنین نکردید و خدا نیز شما را بخشید،
پس نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از خدا و رسول او
فرمان ببرید، و خداوند به رفتار و کردار شما آگاه است.
بسیاری از دانشمندان اسلام بر آنند که آیه شماره 13 از
سوره مجادله، نسخ کننده آیه شماره 12 از همان سوره
است.

به این معنا که در آیه 12 ، از مردم خواسته شده است که
در صورتی که بخواهند سخنی را به صورت خصوصی با
پیامبر گرامی اسلام در میان بگذارند، باید مبلغی را به
عنوان صدقه به مستمندان پردازند. ولی آیه 13 ، بنا بر

دلایلی مثل خودداری برخی از مردم از پرسش و عرض خصوصی با رسول خدا (ص)، حکم یادشده در آیه سابق را لغو می کند و به عبارت دیگر، آن را نسخ می نماید.

مورد دوم:

نمونه دیگر از مصادیق نسخ احکام شرعیه در زمان حیات رسول گرامی اسلام (ص) بر اساس سخن بسیاری از بزرگان دین، مسأله تغییر قبله مسلمین برای نماز، از "مسجد الأقصى" در شهر بیت المقدس به "کعبه مشرفه" در مکه مکرمه است.

به این معنا که مسلمانان به دستور پیامبر خدا (ص) بنا بر مصلحتی، برای مدّت زمانی معین، به سوی مسجد الأقصى نماز می خواندند.

اما پس از رخ دادن حوادثی مانند ایجاد شبهات و فرا فکنی آزار دهنده توسط جمعی از یهودیان، و بر اساس شرایط

خاصّ زمانی، رسول گرامی اسلام با بیان آیه های ذیل در
سوره بقره، به مردم فرمان دادند تا از آن به بعد، به سوی
کعبه نماز بگذارند:

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا
عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ . وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ
عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا
الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ
يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى
اللَّهُ . وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ
رَحِيمٌ . قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً
تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ
فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ
أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ .

یعنی: به زودی سفیهان از مردم می گویند: چه چیز مسلمانان را از قبله پیشین خود باز گردانید؟ (ای پیامبر) بگو: مشرق و مغرب از آن خداوند است ، و هر کسی را که او بخواهد، به راه راست هدایت می کند. شما را امت میانه ای قرار دادیم تا مشرف و گواه بر مردم باشید و پیامبر هم مشرف و گواه بر شماست. و ما آن قبله ای را که قبلا بر آن بودی تنها بدان جهت مقرر داشتیم تا بدانیم چه کسانی از پیروان پیامبر به گذشته (دوران جاهلیت) باز می گردند؛ گر چه این امر، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت فرموده دشوار بود. خداوند، ایمان شما را ضایع نمی گرداند، زیرا او نسبت به مردم، رحیم و مهربان است. توجّهات انتظار آمیز تو را به سوی آسمان می بینیم ، و هم اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی باز می گردانیم؛ به سوی مسجد الحرام رو کن ، و هر جا

هستید روی خود را به آن سو بگردانید. کسانی که اهل کتابند به خوبی می دانند که این فرمان راستینی است که از جانب پروردگارشان صادر شده است، و خداوند از رفتار آنها غافل نیست.

نتیجه:

دو موردی که بیان شد و بسیاری از موارد دیگر، دارای جنبه احکام مدیریتی و حکومتی هستند. گرچه مبحث تغییر قبله به دلیل ارتباط آن با نماز دارای بُعد عبادی نیز می باشد، اما در عین حال، با توجه به حوادث قبل و بعد از تغییر قبله، روشن می گردد که این مسأله دارای جنبه حکومتی و سیاسی نیز، بوده است. زیرا تعیین قبله مسلمانان، یک نماد مهم در جهت موضع گیری کلی پیامبر اسلام (ص) و امت اسلامی در برابر بدخواهان، محسوب می گردیده است.

نکته ای که در اینجا باید مطرح شود این است که با دقت و تأمل در آنچه بیان شد، حکمی الهی از جانب خداوند بنا به مصالحی معین به رسول گرامی اسلام (ص) و مسلمانان ابلاغ گردیده، ولی پس از مدتی نسبتاً کوتاه، تغییر شرایط و تحولاتی خاص در ظرف زمانی دیگر، باعث نسخ و زوال حکم قبلی گردیده و دستورالعملی جدید، جای آن را گرفته است.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که اگر در یک برهه کوتاه از زمان، یعنی دوران رسالت و حکومت پیامبر اسلام، تغییر شرایط زمانی و مقتضیات اجتماعی خاص، شارع مقدس را بر آن داشته که از جزم گرایی در احکام صادره پرهیزد و حکم پیشین را که برای زمان سابق وضع شده است، به دلیل تغییر شرایط و مصالح، تغییر دهد، و حکمی نوین را بر اساس مصالح جدید امت اسلامی

و مقتضیات زمان و مکان به جای آن بنشانند، پس چگونه انتظار داشته باشیم که با گذشت قرن‌ها از زمان، و تغییرات شگرفی که در عرصه های گوناگون جهان اسلام و ساز و کارهای مدیریتی و حکومتی به وقوع پیوسته است، همچنان به احکام حکومتی متناسب با آن دوران، به صورت احکامی جزمی و تغییر ناپذیر بنگریم؟

سوره بقره – آیه ۱۰۸ تا ۱۱۵

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ
وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ
السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾ وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ
بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾ وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ
هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ﴿١١١﴾ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ
أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ
 وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ
 الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ
 يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
 يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ
 يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ
 يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
 عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا
 فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾.

ترجمه

آیا می خواهید از پیامبران همانگونه سؤال کنید که پیش از
 این از موسی درخواست شد؟ و کسی که کفر را به جای
 ایمان برگزیند، یقیناً راه راست را گم کرده است.

بسیاری از اهل کتاب پس از آنکه حق برای آنان روشن شد، به خاطر حسدی که در وجودشان هست، دوست دارند که شما را پس از ایمانتان به کفر بازگردانند.

هم اکنون ببخشایید و روی بگردانید، تا خدا فرمانش را اعلام کند؛ همانا خدا بر هر کاری تواناست.

و نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت. همانا خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست.

و آنان گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی شود مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد، اینها آرزوهای باطل آنان است؛ بگو: اگر راستگویید دلیل خود را بیاورید.

آری، کسانی که تسلیم فرمان خدا باشند در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد پروردگارشان اجر و پاداش خواهند داشت؛ نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

یهودیان گفتند: نصرانی ها بر آیین درست نیستند و نصرانی ها گفتند: یهودیان بر آیین صحیح نیستند، در حالی که همه آنان کتاب را می خوانند؛ اینچنین گفتند آنان که نمی دانند، پس خداوند است که میان آنان بر اساس اختلاف های آنان حکم خواهد کرد.

چه کسانی ستمگرتر از آنان هستند که از بیان نام خدا در مساجد ممانعت کردند، و در ویرانی آنها کوشیدند؟

آنان را نرسد که به مساجد در آیند، مگر با دلهره و ترس. برای آنان است خواری در دنیا و کیفری بزرگ در آخرت.

مشرق و مغرب از آن خداوند است؛ پس به هرسو که روی آورید، آنجا وجه خداوند است. خدا بر همه جا احاطه دارد و داناست.

توضیح

در بخش نخست این آیات شریفه، به این نکته اشاره شده است که مسلمانان باید از سرگذشت بنی اسرائیل، درس عبرت بیاموزند و مانند آنان نباشند که با طرح خواسته های غیر عقلانی، پیامبر بزرگوار خود را می آزدند.

همچنین، به اهل ایمان توصیه می شود تا هرگز تسلیم فریبکاری اهل کتاب نشوند که با روش های تبلیغاتی می کوشند تا مسلمانان را از آئین پاک اسلام، بازگردانند.

در بخش دیگری از آیات یادشده، به مسلمانان فرمان داده شده است تا اهل بخشش و گذشت باشند، نماز را برپا دارند و زکات مال خود را به مستمندان پردازند و اعمال شایسته خود را به عنوان ذخیره عالم آخرت در نظر بگیرند.

زیرا در صورتی که مردم در مقابل فرمان خدا تسلیم شوند و بر انجام کارهای شایسته همت کنند، هیچ ترس و اندوهی نخواهند داشت.

یکی از نکات اخلاقی در آیات یادشده این است که گرچه یهودیان می گفتند که مسیحیان در راه راست نیستند، و مسیحیان هم می گفتند که یهودیان بر حق نیستند؛ اما قرآن مجید با رعایت ادب و نزاکت کلام، قضاوت نهایی در باره آنان را به خداوند موکول می کند و می فرماید:

"پس خداوند است که میان آنان بر اساس اختلاف های آنان حکم خواهد کرد".

در قسمت دیگری از آیات مذکور، به جرم بزرگ افرادی اشاره می شود که نه تنها خودشان از رفتن به مساجد و آبادانی آنها اجتناب می کنند، بلکه دیگران را نیز، از نیایش

و نماز در مسجد ها باز می دارند و برای بی رونق شدن و
ویرانی آنها می کوشند.

خداوند، گروه مذکور را به عنوان ستمکارترین افراد معرفی
می کند و از ذلّت و خواری در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت،
بیم می دهد.

در ادامه آیات ، قرآن مجید می فرماید: "مشرق و مغرب از
آن خداوند است؛ پس به هرسو که روی آورید، آنجا وجه
خداوند است. خدا بر همه جا احاطه دارد و داناست".

نکته ای که در این بخش پایانی آیات یا شده آمده این است
که اگر به شرق، غرب و هر جهت دیگر روی آورید، به سوی
"وجه الله" رو کرده اید. زیرا خداوند بر همه عالم هستی
احاطه دارد و محدود به مکان یا جهت خاصی نمی باشد.
از اینرو، قرآن شریف در ادامه آیه مذکور می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ".

یعنی: "خدا بر همه جا احاطه دارد و داناست".

بحث علمی

نظریه "یادگیری نیابتی" در دانش جدید

در نخستین بخش آیات فوق، به این امر اشاره شده است که از سرنوشت قوم بنی اسرائیل و رفتارهای ناصواب آنان و نتایج شومی که به خاطر عملکرد نادرست آنان به بارآمده است، درس عبرت بگیرند و مانند آنان رفتار نکنند.

دیدگاه علوم تربیتی

این نوع آموزش را در اصطلاح علوم تربیتی، به عنوان یادگیری نیابتی (Vicarious Learning) می نامند؛ و در مقابل آن، "یادگیری تجربی" (Experiential Learning)

قرار دارد که مبتنی بر تجربه مستقیم فردی است و منشأ آن، آزمون و خطای شخصی و انجام تمرینات و تأمل در افعال خود در عرصه آموزش، و بازخورد است.

"یادگیری نیابتی"، نوعی آموزش است که فرد، با مشاهده رفتارها و عملکرد دیگران، و تماشای موفقیت یا شکست آنان، به صورت آموزش غیر مستقیم، مطالب را فرا می گیرد؛ و حاصل آن آموزش را در راستای برنامه ریزی رفتارهای آینده خود، درونی می سازد.

منبع این آموزش، تجارب و عملکرد دیگران و موفقیت ها و یا ناکامی های آنان است. مکانیسم آن هم مشاهده همراه با تأمل می باشد.

دیدگاه روانشناختی

از منظر روانشناختی، الگوها، زمینه را برای درون سازی دستاوردهای آموزشی و درس های گرفته شده فراهم می سازند، در عین حال که ریسک اشتباهات دست اول را کاهش می دهند.

دیدگاه علوم اعصاب

از منظر علوم معز و اعصاب در زمینه مطالعات مربوط به "نورون های آئینه ای" (Mirror Neurons)، مشاهده تجارب دیگران همراه با تأمل در نتایج عملکرد آنان در موفقیت یا شکست، مسیرهای مغزی مشابهی را که در آموزش از طریق تجربه مستقیم شخصی فعال می شوند،

فعال سازد، و زمینه را برای درگیر شدن احساسی افراد و
یادگیری غیر مستقیم آنان، فراهم می سازد

سوره بقره – آیه ۱۱۶ و ۱۱۷

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ ﴿١١٦﴾ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ
فَيَكُونُ ﴿١١٧﴾.

ترجمه

و گفتند: خداوند، فرزندی برای خود برگزیده است. منزّه
است او، بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، برای اوست،
و همگان در برابر او خاضع و فرمان بردارند.
او نخستین پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، و هنگامی
که فرمانی را صادر کند، فقط می‌گوید: باش، پس می‌شود.

توضیح

خداوند در آیه 116 از سوره بقره، سخن پیروان برخی از ادیان را که فردی را به عنوان "فرزند خدا" می نامند، با دلیل منطقی و عقلانی، ابطال می کند و چنین می فرماید:

بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ.

یعنی: بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، برای اوست، و همگان در برابر او خاضع و فرمان بردارند.

توضیح این استدلال بدین صورت است که اگر مقصود آن گروه، ولادت فردی از خدا به معنای آنچه در عرف مردم مطرح است باشد، خداوند از این امر، منزّه است. زیرا ولادت یک فرد از فرد دیگر، مستلزم جدایی بخشی از اجزاء تشکیل دهنده اوست که به تدریج، از آن موجود طبیعی و

جسمانی منفصل می شود و به صورت شخص دیگری مشابه و مماثل او ظاهر می گردد.

روشن است که این امر، نسبت به خداوند، محال است. زیرا خدا، خالق و مالک همه عالم وجود و همه آسمان ها و زمین است، و همه جهان هستی، تنها در برابر او خاضع و فرمانبردار هستند. بنا بر این، محال است که موجود دیگری به وجود آید و مماثل او در این خصوصیات، یعنی آفرینش کلّ عالم هستی و مالک آن باشد.

در آیه 117 نیز، به یکی از ویژگی های خداوند، یعنی "بدیع بودن در آفرینش"، اشاره شده است.

"بداعت" در لغت به معنای این است که امری نوپدید و بدون مماثل باشد که قبل از پیدایش آن، هیچ سابقه و مشابهی نداشته است.

هریک از آفریده های خداوند، از این ویژگی برخوردار است و بدون مماثل و مشابه می باشد.

بداعت در آفرینش، یعنی جدید بودن و بدون سابقه بودن در خلقت.

و اما معنای این عبارت که خداوند "بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" است، این است که او آفریننده آسمان ها و زمین، بدون الگو و نمونه ای پیشین و بدون وجود مشابه و مماثل آنها پیش از آفرینش، می باشد.

همچنین، در ادامه این آیه به این حقیقت اشاره شده است که کیفیت آفرینش الهی بدین نحو است که هرگاه امری را اراده کند؛ همینکه بفرماید: "باش"، به وجود می آید. زیرا او منبع همه هستی است و قدرت او نیز، مطلق و بی نهایت است.

بحث علمی

اصل "بداعت آفرینش" از دیدگاه علوم روز

در دانش های مدرن، پیدایش کیهان با مهبانگ (Big Bang) در حدود سیزده میلیارد و هشتصد میلیون سال قبل که مسبق به سابقه ای نبوده؛ و همچنین، پدیده فرگشت و تکامل زیستی در دانش "بیولوژی"، به عنوان نشانه هایی از بداعت در آفرینش، قلمداد شده اند.

تنظیم بسیار دقیق قوانین ثابت فیزیک مانند قانون های گرانش، بار الکتریکی و سرعت ثابت نور، نشانه های بداعت و نوآوری در طراحی نظام کیهانی است. به نحوی که دانشمندی مانند ریاضیدان و فیزیکدان معروف اروپایی و برنده جایزه نوبل فیزیک، راجر پنروز (Roger Penrose)، بر این عقیده اند که احتمال تصادفی بودن آفرینش جهان،

نزدیک به صفر است. اندیشمندان یادشده از طریق فرمولهایی مانند "حساب احتمالات"، به نتیجه مذکور، دست یافته اند.

معیارهایی که تفاوت در اجزاء موجودات زنده، از "DNA" تا ساختار پیچیده مغز انسان با حدود 86.000.000 نرون را تبیین می کنند نیز، به عنوان شاهی بر بداعت در آفرینش، محسوب می گردند. بنا بر این، حتی دوقلوهای همسان هم، در ویژگی های سلولی و تجربیات عصبی، کاملاً یکسان نمی باشند، و هریک از آنان، موجودی یکتا، یگانه و منحصر به فرد، قلمداد می شود.

دانشمندان در رشته هایی مانند فلسفه علم و ریاضیات نیز، به این حقیقت اذعان دارند. به عنوان مثال، فیلسوف و اندیشمند علوم اجتماعی، الکسیس کارپوزوس (Alexis Karpouzou)، بر آن است که حقایق عالم طبیعت از دقیق

ترین قوانین کوانتومی تا فرایندهای پیچیده دیگر، دارای ماهیتی خلاقانه هستند.

این امر، به عنوان "خلاقیت و ذهن کیهانی" (Creativity and Cosmic Mind)، نامیده می شود.

همچنین، بر مبنای دانش "فلسفه اطلاعات" (Philosophy of information)، فرایند آفرینش جهان از ذرات بنیادین تا ساختارهای پیچیده زند، بر اساس الگویی از افزایش ساختاری اطلاعات، و در راستای "خلاقیت کیهانی" می باشد.

اصل خلاقیت در فلسفه پردازش (Process Philosophy)، که توسط فیلسوف و ریاضیدان بریتانیایی به نام آلفرد نورث وایتهد (Alfred North Whitehead) مطرح گردیده است نیز، حقیقت یادشده را تأیید می کند.

این دانشمند، دیدگاه های خود را در زمینه بدیع بودن خلقت، در کتاب های خود مانند "فرایند و واقعیت" (Process and Reality) که در سال 1929 میلادی منتشر کرده است، توضیح می دهد. بر اساس سخن وی، جهان، یک جریان پیوسته از "شدن" است و لازمه آن، بداعت در آفرینش و نوآوری ذاتی در خلقت می باشد. بنا بر این، در هر لحظه، چیزی نو و بدون مماثل و بدون سابقه پیشین، به وجود می آید.

بر مبنای دانش "هستی‌شناسی نوآوری" (Ontology of Novelty) خلاقیت و نوآوری، یک ویژگی فرعی جهان نیست، بلکه در ذات هستی قرار دارد. ایجاد اشیاء، تنها بازآرایی موجودات قبلی نیست، بلکه پدید آوردن موجوداتی جدید و بدون سابقه قبل است. زیرا جهان، یک فرایند "شدن" و منبع تولید پدیده های نوین است.

بنابر آنچه بیان شد، معنای اینکه خداوند متعال،
"بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" است، تبیین این حقیقت است
که پروردگار بزرگ، نظام و ماهیت عالم را به گونه ای قرار
داده است که جهان وجود، در ذات خود خلاق و نوآفرین
باشد.

سوره بقره – آیه ۱۱۸ تا ۱۲۳

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ
 قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا
 الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا
 وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿١١٩﴾ وَلَنْ تَرْضَى
 عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ
 هُوَ الْهُدَى وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ
 الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾ الَّذِينَ
 آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ
 يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٢١﴾ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
 اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى
 الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا

وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾.

ترجمه

کسانی که ناآگاهند گفتند: چرا خدا با خود ما سخن نمی‌گوید و یا نشانه‌ای برای ما نمی‌آید؟

پیشینیان آنها نیز، اینگونه سخن گفتند. دل‌های آنان، مانند همدیگر است. همانا، ما نشانه را برای گروهی که اهل یقین هستند، تبیین کرده ایم.

ما تو را بشارت دهنده و بیم دهنده به آنچه حق است فرستادیم؛ و تو در برابر اهل دوزخ، مسئول نیستی.

هرگز یهود و نصارا از تو خوشنود نخواهند شد تا آنکه از آیین آنان پیروی کنی. بگو: هدایت، تنها هدایت خداوند

است. و اگر از هوا و هوس‌های آنان پیروی کنی، بعد از آنکه دانستی، هیچ سرپرست و یآوری برای تو نخواهد بود. کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده‌ایم و آنرا چنان که سزاوار است تلاوت می‌کنند، آنان ایمان می‌آورند؛ و کسانی که به آن کافر شوند، زیانکارانند.

ای بنی‌اسرائیل! نعمت مرا که به شما دادم و شما را بر جهانیان برتر ساختم، به یاد داشته باشید. و بترسید از روزی که هیچکس چیزی را از دیگری دفع نمی‌کند و هیچ‌گونه عوضی از او قبول نمی‌شود و هیچ شفاعتی برای او سودی ندارد و یاری نمی‌شوند.

توضیح

صدر آیات یادشده، سخن گروهی را نقل می‌کند که خداوند را به صورت یک فرد از افراد انسان، تصوّر می‌کردند و

انتظار داشتند که بتوانند با او روبروشوند و با او گفتگو داشته باشند. از اینر، قرآن مجید، این گروه را به عنوان فاقدان علم و دانش، توصیف می کند.

آن گروه، همچنان می گفتند: چرا خداوند، نشانه های خود را به ما نمی نمایاند؟ در حالی که آیات و نشانه های خداوند، چه آیات تشریعی و چه نشانه های تکوینی الهی، به آنان عرضه شده است. بنا بر این، علّت انکار آن آیات، دو چیز است: جهل، و یا عناد.

بدین جهت، قرآن مجید به این دو آفت که موجب انکار حقیقت می شوند، اشاره می کند:

از یکسو می فرماید: "الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ". و از سوی دیگر می فرماید: "تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ". در اینجا، گروه مشرکان که دو بهانه جویی مذکور را نزد پیامبر گرامی اسلام (ص) مطرح

کرده اند، به گروه بنی اسرائیل، تشبیه شده اند که چنین بهانه تراشی ها را نزد حضرت موسی (ع) بیان می نمودند. بنا بر این، برای اذعان به آیات الهی، باید از دو آفت یادشده، یعنی ناآگاهی و عناد، رهایی یافت.

آیات پایانی این بخش از سوره بقره، مشابه آیاتی است که قبلاً نیز، در همان سوره بیان گردیده است. ممکن است که وجه تکرار این آیات، تاکید بر نصایح و هشدارهایی باشد که به گروه بنی اسرائیل ارائه گردیده است، تا گروه مشرکان حجاز که همان بهانه جویی های همراه با عناد و تعصّب را نزد رسول خدا (ص) مطرح می کردند، به صورت غیر مستقیم، پند بگیرند.

در اینجا، یک بحث علمی را به منظور تبیین ویژگی های موعظه و نصیحت و یا نقد دیگران به صورت غیر مباشر و بدون مخاطب قرار دادن آنان، از نظر شما می گذرانیم.

بحث علمی

نقد غیرمباشر از دیدگاه علوم روز

اندیشمندان متخصصان در زمینه های روانشناسی و علوم ارتباطات، دیدگاه های خود را در این زمینه، تبیین کرده اند.

دیدگاه روانشناسی

از منظر روانشناسی، بسیاری از افراد، از مواجهه مستقیم با دیگران به منظور نصیحت کردن یا انتقاد از آنان، خودداری می کنند، تا موجب تحریک مکانیسم دفاعی طرف مقابل و یا توجیه غیر منطقی عملکرد ناروای و یا مقاومت لجوجانه در برابر انتقاد، نشوند.

بنا بر این، از نظر دانش روانشناسی، نصیحت یا انتقاد از افراد به صورت غیر مستقیم، برانگیخته شدن مقاومت

متعصبانه و یا واکنس های دفاعی طرف مقابل را کاهش می دهد.

همچنین، از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، انسان ها از پیامهایی که به صورت مستقیم به سوی آنها هدفگیری نشده است نیز، می توانند تحت تأثیر انگیزشی، قرار بگیرند. این امر را "تأثیر سوم شخص" می نامند.

دیدگاه علوم ارتباطات

از منظر علوم ارتباطات، اصل "تأثیر سوم شخص" در کاهش عوارض جانبی موعظه و انتقاد، در صورتی که به صورت غیر مباشر باشد، مورد تأکید قرار گرفته است.

یکی از دانشمندان علوم ارتباطات، ویلیام فیلیپ دیویسون (William Phillips Davison) در کتابی که با همین عنوان، یعنی: "تأثیر سوم شخص در ارتباطات" (The third-person effect)

(in communication)، نوشته و در سال 1983 میلادی منتشر نموده است، به تبیین این موضوع به صورت مفصّل، پرداخته است.

از منظر دانش ارتباطات، پیام فرا اجتماعی و غیر مستقیم، مقاومت افرادی که مورد هدف هستند را کاهش می دهد؛ مشروط به اینکه گوشه و کنایه ای در آن پیام نباشد که آن افراد را هدفگیری کند.

یادآور می شود که در عین حال، نباید بیش از حدّ، به پیام رسانی غیر مستقیم، اقدام کرد.

دانشمندان دیگر این رشته مانند استاد علوم ارتباطات در دانشگاه آریزونا "جودی بورگون" (Judee K. Burgoon)؛ و پژوهشگر ارتباطات بین فردی "جرولد هیل" (Jerold Hale) در مقاله ای مشترک "اصول اساسی ارتباطات میان فردی" (The Fundamental Topoi of Relational Communication)

که در سال 1984 میلادی منتشر گردید، به تشریح ابعاد
"پیام‌رسانی غیر مستقیم" و ویژگی‌های آن پرداخته‌اند.

سوره بقره – آیه ۱۲۴

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ
لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي
الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾.

ترجمه

و آنگاه که خداوند، ابراهیم را به اموری امتحان کرد، و او
همه را به صورت کامل به جای آورد، خدا به او فرمود: من
تو را امام و پیشوا قرار دادم، ابراهیم گفت: و از نوادگان
من نیز؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

توضیح

قرآن مجید، با این آیه شریفه، بیان برخی از ویژگی های حضرت ابراهیم (ع)، و تشریح فرائض و سنت های عصر ایشان را آغاز می کند.

در این آیه کریمه، به امتحانات الهی که آن حضرت توانست از آنها سربلند بیرون آید، اشاره شده است.

برخی از آزمون های مذکور عبارت بودند از: حاضر شدن به فدا کردن فرزند، مقاومت در هنگام تهدید به سوزاندن در آتش نمرود، اقدام به شکستن بت ها و امثال آنها.

بر مبنای این آیه، پاداشی که خداوند در این دنیا به آن حضرت عطا فرمود، مقام "امامت" و پیشوایی مردم بوده است.

حضرت ابراهیم، آورنده آئینی بود که زمینه را برای ظهور سه دین بزرگ الهی، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، فراهم ساخت.

بر اساس روایات دینی یهودی و اسلامی، حضرت ابراهیم (علیه السلام) در زمان فرمانروایی "نمرود" که بر سرزمین "بابل" حکومت می کرد، می زیسته است. وی از پیامبران "اولوالعزم" قلمداد می گردد.

نمرود، در حدود قرن هیجدهم پیش از میلاد، حکمرانی داشته است.

به مناسبت این آیه شریفه، که مقام "امامت" را برای حضرت ابراهیم، تبیین می کند، مبحثی تحت عنوان مفاهیم نبوت، رسالت و امامت را از نظر شما می گذرانیم.

مفاهیم نبوّت، رسالت و امامت

نخست به بیان مفهوم دقیق سه واژه «نبوّت»، «رسالت» و «امامت» که در قرآن و حدیث وارد شده می پردازیم.

مقام «نبوّت»

واژه «نبی»، از ریشه «نبأ» به معنای خبر مهمّ و خطیر گرفته شده است، بنابراین مفاد لغوی «نبی»، حامل خبر بزرگ و یا خبر دهنده از آن، می باشد (1) کلمه «نبی» که معادل آن در فارسی «پیامبر» است، در فرهنگ قرآن، به انسانی گفته می شود که وحی الهی را از خداوند بزرگ، با روش های گوناگون می گیرد و گزارشگری است که بدون وساطت بشری دیگر، از جانب خدا خبر می دهد، دانشمندان این واژه را چنین تعریف نموده اند:

«إِنَّهُ مُؤَدِّ مِنَ اللَّهِ بِلا واسِطَة مِنَ الْبَشَرِ». (رسائل العشر، نگارش شیخ طوسی، ص 111).

یعنی: نبی، کسی است که بدون وساطت انسانی دیگر، وحی خدا را برای مردم بازگو کند.

بر این اساس، شرح وظایف «نبی»، در چهارچوب اخذ وحی و گزارش نمودن آنچه به وی الهام می گردد برای مردم، محدود می باشد. قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ». (سوره بقره: 213).

یعنی: خدا پیامبران را به عنوان مژده آورندگان و بیم دهندگان، برانگیخت.

مقام «رسالت»

وژاه رسول در قاموس وحی، بر پیامبرانی اطلاع می گردد که علاوه بر اخذ وحی و خبر دادن از جانب خدا، مسؤولیت

ابلاغ رسالتی الهی را از جانب پروردگار بر دوش دارند و
مأموریت دارند که آن رسالت را به مردم برسانند.

قرآن مجید در این مورد می فرماید:

«فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». (سوره
مائده: 92)

یعنی: اگر روی برتافتید، بدانید که فرستاده ما، جز ابلاغ
روشن رسالت، مأموریتی ندارد.

بنابراین، مقام «رسالت»، مقام دیگری است که به «نبی»
عطا می شود؛ و به دیگر سخن: هر يك از دو مفهوم «نبوت»
و «رسالت»، به خصوصیتی از ویژگی های پیامبرانی که از
جانب خدا، وحی دریافت نموده اند اشاره می کند،

بدین صورت که پیامبران از آن جهت که گیرندگان وحی الهی
و حاملان خبر هستند، «نبی» می باشند و از آن نظر که

وظیفه ای را به عنوان ابلاغ رسالت بر عهده می گیرند،
«رسول» نامیده می شوند.

از مجموع سخنان یاد شده، چنین نتیجه می گیریم که پیامبران، تا لحظه ای که در محدوده نبوت و رسالت قرار دارند، تنها هدایتگرانی هستند که حلال و حرام را اعلام می دارند و راههای سعادت و خوشبختی را به مردم نشان می دهند، و جز خبر دادن از جانب خدا و یا ابلاغ رسالتی که بر دوش آنان نهاده شده است، مسؤولیت دیگری ندارد.

مقام «امامت»

مقام «امامت الهی» از چشم انداز قرآن مجید، غیر از دو مقام یاد شده و توأم با اختیارات و تصرّفات گسترده تر در راستای مدیریت و رهبری جامعه و پیشوایی مردم می باشد.

اینک در پرتو آیات نورانی قرآن، دلایل روشن خود را در این زمینه، از نظر شما می گذرانیم:

دلیل نخست:

قرآن کریم در مورد اعطای مقام امامت به پیامبری گرامی؛ یعنی ابراهیم خلیل، چنین می فرماید:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (سوره بقره: 124)

یعنی: آنگاه که خداوند، ابراهیم را به چندین امتحان، آزمود، و او نیز از بوته امتحانات الهی، سرفراز بیرون آمد، خدا به وی فرمود: ما تو را امام و پیشوای مردم قرار دادیم. در پرتو این سخن قرآن، دو حقیقت بر ما آشکار می گردد:

الف: آیه یاد شده به روشنی بر مغایرت مفهوم امامت با دو مفهوم «نبوت و رسالت»، گواهی می دهد؛ زیرا ابراهیم از سالیان دراز پیش از این آزمایش های الهی، که از جمله آنها

تصمیم بر قربانی کردن فرزند خود (اسماعیل) بوده است،
به مقام نبوت نائل گردید و این موضوع با دلیل یاد شده در
زیر ثابت می شود:

همه می دانیم که خدای بزرگ، در دوران کهولت ابراهیم،
فرزندان وی اسماعیل و اسحاق را به او عنایت فرمود، زیرا
قرآن مجید، به نقل از وی، چنین می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ
إِسْحَاقَ». (سوره ابراهیم: 39)

یعنی: سپاس خدای را که در دوران پیری، اسماعیل و
اسحاق را به من عطا فرمود.

از اینجا معلوم می شود که یکی از آزمایشهای الهی، یعنی
تصمیم بر ذبح اسماعیل، که به دنبال آن آزمایش های
دشوار، خدای بزرگ مقام «امامت» را به ابراهیم ارزانی
داشت، در اواخر عمر آن حضرت به وقوع پیوسته و او در

پایان دوران زندگانی خویش، به مقام پیشوایی بر مردم نایل گردیده است، در حالی که از سالیان دراز پیش از آن، دارای مقام نبوّت بوده است؛ زیرا پیش از آن که دارای «ذریّه» گردد، وحی الهی . که نشانه نبوّت است بر او فرود می آمد. در این زمینه، به آیه 102 . 99 از سوره صافات، و آیه 53 . 54 از سره حجر، و آیه 70 . 71 از سوره هود، مراجعه گردد.

ب: همچنین، از این آیه (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...) استفاده می شود که مقام «امامت الهی» و پیشوایی جامعه و رهبری امت، در مرتبه ای فوق مرتبه نبوّت و رسالت قرار دارد؛ زیرا به گواهی سخن قرآن، در عین حال که حضرت ابراهیم به مقام نبوّت و رسالت نائل گشته بود، می بایست امتحانات طاقت فرسایی را پشت سر بگذارد و پس از رستگاری در آن آزمایش ها، مقام امامت به وی ارزانی شود و جهت این مسأله نیز روشن است؛ زیرا مقام امامت الهی،

علاوه بر وظیفه اخذ وحی و ابلاغ رسالت، سرپرستی جامعه و رهبری امت و اداره صحیح شؤون مردم در مسیر رساندن آنان به اوج کمال و سعادت را نیز، دربرمی گیرد و طبیعی است که چنین مقامی، از حساسیت و عظمت ویژه ای برخوردار باشد که دست یافتن به آن، بدون پشت سر نهادن آزمایش های جانکاه و پی در پی، امکان پذیر نیست.

دلیل دوم:

از آیه پیشین، روشن شد که خدای بزرگ، بعد از آزمایش های سختی که برای ابراهیم پیش آورد، مقام امامت و رهبری جامعه را به وی عنایت فرمود، آنگاه ابراهیم از خدا درخواست نمود که آن مقام را به ذریّه و فرزندان او نیز ارزانی دارد.

اینک در پرتو آیه های دیگری از قرآن، معلوم می شود که خداوند، درخواست ابراهیم را پذیرفت و پس از مقام

«نبوّت»، پیشوایی جامعه و حکومت بر امت را، به فرزندان صالح و وارسته وی عطا کرد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». (سوره نساء: 55)

یعنی: ما به آل ابراهیم کتاب (آسمانی) حکمت و حکومتی عظیم ارزانی داشتیم.

از آیه چنین استفاده می‌کنیم که «امامت» و رهبری جامعه، منصبی غیر از مقام «نبوّت» است که خدای بزرگ به پیامبر خود «ابراهیم» پس از پیمودن مراحل دشوار امتحان الهی، عطا فرمود و آنگاه که وی از خداوند درخواست نمود تا آن منصب حکومت و رهبری را در ذریّه او باقی بگذارد، پروردگار بقای آن مقام والا را در مورد ذریّه و فرزندان دادگر او پذیرفت و به آنان، علاوه بر کتاب (آسمانی) و حکمت که

رمز نبوت و رسالت است، «مُلْكٌ عَظِيمٌ» (که همان حکومت و زعامت بر مردم است) عنایت کرد و بدین سان، به درخواست ابراهیم جامه عمل پوشانید. و لذا می بینیم که برخی از ذریّه ابراهیم؛ مانند یوسف، داوود و سلیمان، علاوه بر مقام نبوت، به حکومت و زمامداری و رهبری جامعه نیز برگزیده شدند.

با این بیان، به روشنی معلوم گردید که مقام «امامت»، غیر از دو مقام «نبوت» و «رسالت» است و به لحاظ گسترده تر بودن میدان اختیارات و مسؤولیت های آن، دارای ارزشی والا و موقعیتی برتر می باشد.

برتری موقعیت «امامت»

از سخنان پیشین روشن گردید که قلمرو کار «نبی» و «رسول»، از آن نظر که حامل نبوت و رسالتند، تنها تذکر و

روشنگری راه است، و هرگاه نبی یا رسول به مقام «امامت» رسید، مسؤولیت خطیرتری بر دوش وی نهاده می شود که در پی آن، موظف به تحقق بخشیدن به برنامه های الهی و اجرای دستورات شرع مقدّس در راستای ایجاد جامعه ای نمونه و سعادت‌مند، می گردد تا امت خود را در مسیری سوق دهد که خوشبختی دو جهان آنان را تأمین نماید.

روشن است که تحمّل چنین مسؤولیت خطیری، نیاز مبرم به قدرت معنوی عظیم و شایستگی ویژه ای دارد و قیام به این وظیفه سنگین، که پیوسته با مشکلات جانکاه و نبرد با تمایلات همراه است، فداکاری بیشتر در راه خدا و شکیبایی افزون تری را اقتضا می نماید و بدون عشق خدایی و فنا در رضای الهی تحقق نمی یابد و از این جهت، خدای بزرگ مقام امامت را پس از يك رشته امتحانات طاقت فرسای ابراهیم، در آخرین حلقه سلسله عمر وی، به او عطا فرمود و از این

جهت نیز زبده‌ترین بندگان شایسته خود را چون پیامبر گرامی اسلام، به مقام امامت و پیشوایی امت، مفتخر فرمود و حکومت و رهبری جامعه را به آنان ارزانی داشت.

بحث علمی

تعارض میان پیشوایی و ستمگری

همانگونه که در آیه یادشده ملاحظه شد، هنگامی که حضرت ابراهیم (ع) سؤال می‌کند که آیا مقام امامت و پیشوایی به نوادگان من هم خواهد رسید؟ پروردگار متعال در پاسخ می‌فرماید: "عهد من، هرگز به ستمگران نخواهد رسید".

از دیدگاه دانش "فلسفه تاریخ"، این حقیقت به اثبات رسیده است که ظلم، در تعارض با پیشوایی مردم و

فرمانروایی کشور است. بر این اساس، هرگاه یک حاکم و فرمانروا به آفت ستمگری و تعدّی نسبت به مردم، آلوده شود، نظام حکومت او به سوی فروپاشی می رود و سرانجام، به درّه هلاکت، سقوط می کند.

دیدگاه "ابن خلدون"

در اینجا، نظریه یکی از پیشتازان "فلسفه تاریخ" به نام عبدالرحمن ابن محمّد، معروف به "ابن خلدون" را در این زمینه، که در کتاب "المقدّمه" آورده است، از نظر شما می گذرانیم:

"مملکت داری در سایه خصال شایسته و التزام به خوبی ها دوام می یابد. داشتن صفاتی مانند بزرگواری، انصاف، بخشندگی، احترام به مهمان، مراعات حال ضعیفان، رسیدگی به اقشار آسیب پذیر، شکیبایی و مقاومت، وفاء به

عهد، سخاوت، اکرام دانشمندان و محترمین، حق محوری، تواضع، مراعات حال تجّار و کسبه، برخورد شایسته با غریبان، شنیدن شکایت دادخواهان، التزام به شریعت، دوری از مکر و فریب، و داشتن دیگر صفات و اخلاق فاضله؛ موجب دوام ملک و مملکت می گردد.

اما هنگامی که اخلاق فاضله از حاکمان رخت بریندد و صفات رذیله و ناشایست جایگزین آن ها گردد، مسیر آن نظام حکمرانی پیوسته رو به سوی نزول خواهد بود و به سقوط نهایی منتهی خواهد شد.

همانگونه که خداوند در آیه 16 از سوره "اسرا" می فرماید:

"وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا".

یعنی: و هنگامی که بخواهیم یک آبادی را هلاک کنیم، اشراف و خوشگذران های آن را و می داریم تا در آن به

فسق و فساد پردازند، و سخن حق به وقوع بپیوندد، و آن آبادی را به شدّت فرو ریزیم.

آفت ستم در نظام حکمرانی

هنگامی که عامّه مردم ببینند تلاش آنان در جهت تحصیل درآمد، برای خودِ آنان نافع نیست بلکه عوامل حکومت، اموال زحمت کشان را با عناوین مختلف تصاحب می کنند و سرمایه های کلان را در انحصار خود قرار می دهند و بسیاری از راه های اکتساب و ارتزاق مردمان را می بندند و برای افزایش سود حکومت، به احتکار کالاهای اساسی و افزایش قیمت اجناس می پردازند؛ در این صورت، عامّه مردم انگیزه خود را برای تلاش و کوشش لازم در امر کسب و کار و صنعت و تجارت و فناوری از دست می دهند و امید آنان به آینده ای درخشان در تجارت و صنعتگری و تولید،

به ناامیدی تبدیل می شود و به این ترتیب، چرخ عمران و آبادی و پیشرفت کشور در عرصه های اقتصادی، آموزشی و سازندگی، از حرکت باز می ایستد.

زیرا گسترش ظلم و عدوان ، موجب نقص در عمران می شود. و نقص در عمران و آبادانی نیز، باعث قلت دارایی مرمان می گردد. نقص در دارایی مردم، موجب کاهش خراج و مالیات برای حکومت خواهد شد و دولت را با فقدان بودجه لازم برای مصارف امور کشوری و لشکری مواجه خواهد ساخت.

این امر، به تضعیف حکومت در اداره امور مملکت و ناتوانی آن در دفاع از کشور می انجامد و در نهایت، موجب فروپاشی نظام حکمرانی می گردد".

سوره بقره – آیه ۱۲۵ تا ۱۲۹

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ
 إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا
 بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿١٢٥﴾ وَإِذْ قَالَ
 إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ
 مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ
 قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾ وَإِذْ
 يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا
 إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ
 وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ
 أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ
 يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ
 أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾.

ترجمه

آنگاه که خانه کعبه را پناهگاه و محل مراجعه مردم؛ و جایگاه امن و امان، قرار دادیم.

مقام ابراهیم را محل نیایش خدا قرار دهید.

و با ابراهیم و اسماعیل پیمان بستیم تا حرم مرا برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و راکعان و ساجدان، پاکیزه سازند.

آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، این محل را شهری امن و آرام قرار ده و اهل آن را که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند از انواع ثمرات، روزی ده.

و هرکه کفر ورزد، او را اندکی بهره‌مند کنم، سپس او را به عذاب آتش، ناچار سازم که بد منزلگاهی است.

آنگاه که ابراهیم و اسماعیل، پایه های خانه کعبه را بالا می بردند؛ پروردگارا، از ما قبول فرما که تو شنوا و دانایی. پروردگارا، ما را تسلیم خود قرار ده، و نوادگان ما را نیز، امتی که تسلیم تو باشند مقرر بفرما، و شیوه عبادت را به ما نشان ده، و توبه ما را بپذیر، که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.

پروردگارا، در میان آنان، پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان تلاوت کند، و کتاب و حکمت به آنان آموزش دهد، و آنان را پاکیزه سازد. همانا تو، عزیز و حکیمی.

توضیح

بخش نخستین از این آیات شریفه، به بیان جایگاه "کعبه"، به عنوان محل همایش و گردهمایی مسلمانان و مکان امن الهی و جایگاه نیایش و نماز، می پردازد.

سپس در ادامه آیات یادشده، نقش حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل در تجدید بنای کعبه و احیاء مناسک حج، تبیین گردیده است.

همچنین، دعای آندو بزرگوار، مبنی بر اینکه خداوند، سرنوشت آنان و نوادگانشان را چنان قرار دهد که همواره تسلیم فرمان خدا باشند؛ بیان شده است.

ارائه مناسک

در ادامه آیه ۱۲۸ به این نکته اشاره شده است که حضرت ابراهیم و اسماعیل، از خدا می خواهند تا حقیقت اعمال و عبادات آنان را به آنها نشان دهد. آنجا که می گویند: "وَأَرْنَا مَنَاسِكَنَا".

در اینجا، آندو پیامبر گرامی به خداوند عرض نمی کنند که مناسک (به معنای اعمال عبادی) را برای آنان بیان کند،

بلکه از او می خواهند تا حقیقت اعمال عبادی انجام شده آنان را به منظور ارزیابی و اصلاح و تکمیل آنها، به ایشان، "ارائه" کند و نشان دهد.

اهمیت این امر را در بحث علمی که در ذیل می آید، تبیین خواهیم کرد.

در بخش پایانی این دسته از آیات کریمه، ابراهیم و اسماعیل از خدا می خواهند تا از میان ذریه آنان، پیامبری را برای تعلیم کتاب آسمانی و آموزش حکمت الهی و تزکیه نفوس مردم، برانگیزد.

بحث علمی

بررسی سیستماتیک اقدامات به منظور بهسازی

در دانش های مدرن امروز، مانند علوم رفتاری، روانشناسی شناختی و مدیریت سازمانی، موضوع مشاهده

و بازخورد نسبت به اقدامات انجام شده توسط یک فرد یا یک دستگاه، از اهمیت خاصی برخوردار است.

دیدگاه علوم رفتاری

از منظر علوم رفتاری (Behavioural sciences)، به صورت عام، "مشاهده و بازخورد" در فرایندهای مدیریتی، آموزشی، امور تربیتی و امثال آنها، به منظور تأثیر گذاری بر رفتارهای انسان و تکامل بخشیدن به آنها، مورد تأکید قرار گرفته است.

مشاهده مستقیم نفس عملکرد و رفتار، در تحلیل سیستماتیک رفتارها، شناسایی الگوهای رفتاری، درک پیامدها و برنامه ریزی در جهت بهبود آنها، نقش اساسی دارد.

مشاهده مستقیم رفتارها، تأمین کننده مهمترین بخش از اطلاعات در مورد عملکرد افراد است که به عنوان "بازخورد"، به آنان ارائه می شود. نتایج بارز این امر عبارتند از: افزایش خودآگاهی، تسهیل یادگیری، بهسازی و اصلاح رفتارها در آینده.

دیدگاه روانشناسی شناختی

از منظر روانشناسی شناختی (Cognitive psychology)، مشاهده مستقیم رفتارهای یک فرد توسط خودش، او را در خود اندیشی و تأمل در افکار و عملکردهای خویش، یاری می کند.

این امر، در راستای "فراشناخت" (Metacognition) قرار دارد که مورد تأکید و اهتمام در روانشناسی شناختی می باشد.

فراشناخت، به انسان کمک می کند تا بتواند نقاط ضعف و قوت خود، و میزان تأثیر افکار و عملکرد خویش را به خوبی درک کند و روش های بهتری را برای یادگیر و تحلیل مسائل، بیابد. روشن است که این امر، می تواند موجب بهبود اندیشه و عملکرد انسان در آینده بشود.

صاحب نظران معروف در روانشناسی، مانند آلن ای. کازدین (Alan E. Kazdin) در آثار خود مانند "اصلاح رفتار در محیط های کاربردی" (Behavior Modification in Applied Settings)، به تشریح این حقیقت پرداخته اند.

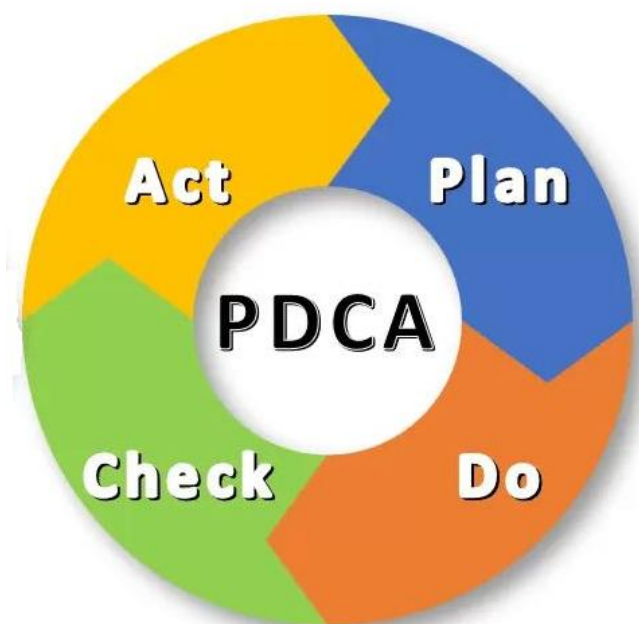
دیدگاه علوم کاربردی و مدیریت سازمانی

علوم کاربردی (Applied science)، بر مدل های بهبود مداوم و مستمر، تأکید می ورزد. بررسی سیستماتیک

عملکردها و اقدامات، در چرخه "PDCA"، نقش اساسی دارد.

منظور از چرخه "PDCA"، که به عنوان چرخه "دمینگ" (Deming Cycle) هم نامیده می شود، یک مدل کنترل و بهبود مدام است و به فرایند مدیریتی مستمر گفته می شود که در چهار مرحله، به شرح ذیل، تحقق می یابد و تکرار می شود:

- برنامه ریزی - plan
- انجام - do
- بررسی - check
- اقدام - act



همانگونه که مشاهده می کنید، یکی از مراحل یادشده، بررسی عملکرد و نتایج آن است، تا نتایج حاصله با اهداف مورد انتظار در برنامه، تطبیق داده شود و زمینه ایجاد تغییرات لازم در فرآیندها، رفتارها و یا سیستم ها، فراهم گردد.

پس از مرحله "بررسی"، شیوه های اصلاح شده و موفق، استانداردسازی می شوند و در مرحله "اقدام"، مورد استفاده قرار می گیرند.

دبلیو ادواردز دمینگ (W. Edwards Deming)، نظریه پرداز "مدیریت بهبود مداوم"، مدل مذکور را در کتاب خود "خروج از بحران" (Out of the Crisis)، مطرح ساخته است. از اینرو، مدل "PDCA" به عنوان چرخه "دمینگ"، نامیده می شود

اما در مدیریت سازمانی (Organizational management)، بر پنج عملکرد به شرح ذیل، تأکید می شود:

- برنامه ریزی
- سازماندهی
- رهبری

- فرآیند جذب، ارزیابی و استخدام کارکنان

- کنترل

همانطور که ملاحظه می کنید، پنجمین عملکرد، کنترل است که به معنای فرایند نظارت مستقیم بر ارزیابی نتایج فعالیت ها، به منظور تقویت عملکردها و اجرای اصلاحات است.

سوره بقره – آیه ۱۳۰ تا ۱۳۴

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ
 اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ
 الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ
 الْعَالَمِينَ ﴿١٣١﴾ وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ
 اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ
 مُسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
 إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ
 آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ

مُسْلِمُونَ ﴿١٣٣﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا
 كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٤﴾.

ترجمه

و چه کسی از آیین ابراهیم روی گردان می شود، جز آنکه خویش را به سفاهت و نادانی بزند؟ همانا ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم، و یقیناً در عالم آخرت، از شایستگان است. آنگاه که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش. گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

و ابراهیم، پسران خود را به آن آئین سفارش کرد، و همچنین یعقوب؛ که ای پسران من! همانا خداوند، این دین را برای شما برگزیده است، پس شما باید جز در حالی که تسلیم فرمان او باشید، نمیرید.

آیا شما شاهد بودید هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید؛
 آنگاه که به پسران خود گفت: چه چیزی را پس از من
 می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و
 اسماعیل و اسحاق را که یگانه است می پرستیم و تسلیم
 فرمان او خواهیم بود.

آنان، امّتی بودند که درگذشتند؛ آنچه بدست آوردند، از آن
 آنهاست، و آنچه شما بدست آوردید، از آن شماست. شما
 از آنچه آنان انجام داده اند، مورد سؤال قرار نمی گیرید.

توضیح

آیه یکصد و سی از سوره بقره، به رابطه متقابل میان عقل
 و دین، اشاره می کند. حقیقت این است که دینی که مبتنی
 بر عقلانیت نباشد، هرگز موجب سعادت انسان نمی شود،

و عقلانیّت بدون آئین راستین الهی نیز، سعادت ابدی انسان را تضمین نمی کند.

بنیانگذاری دین بر اساس عقلانیت

فلسفه دین، ارائه برنامه زندگی مادی و معنوی به انسان است. خداوند از یک سو، آفریننده انسان است و در وجود او استعدادها و آرمان های بلندی قرار داده است که او را در مقام جستجو و تلاش برای گزینش راهی مطابق با آن آرمان ها قرار می دهد.

از سویی دیگر، پروردگار جهان، برای هدایت این انسان که آفریده اوست، برنامه ای را به عنوان دین، عرضه می کند، تا تضمین کننده سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد.

بنا بر این، آئین الهی باید منطبق با ارزش ها و آرمان های بلند انسانی باشد که در وجود او توسط پروردگار جهان و

خالق انسان، قرار داده شده اند. و عقلانیت، در رأس این آرمانهای انسانی قرار دارد.

از اینرو، آیین اسلام، هرگونه تقلید در مبانی جهانبینی و اصول دین را مردود می شمارد و آن را با ارزش های الهی، در تضاد کامل قلمداد می کند. قرآن کریم (در سوره زخرف، آیات 23 تا 25) پیرامون این ویژگی اسلام چنین می فرماید:

"وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ. قَالَ أُولُو جُنُثِكُمْ بَاهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ. فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْزَلْنَا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ."

یعنی: اینچنین است که ما هیچ رسولی را پیش از تو به دیاری نفرستادیم، مگر اینکه زر اندوزان و دنیا پرستان به آنان گفتند: ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و از راه آنان پیروی

می کنیم. پیامبر به آنان گفت: اگر من بهتر از آیین پدرانتان
 بیاورم ، باز هم از آنان تقلید می کنید؟
 آنان گفتند : ما به رسالت شما کافریم.

(خداوند می فرماید:) پس ما از آنان انتقام گرفتیم ، بنگر
 فرجام کار تکذیب کنندگان چگونه است؟.

در سوره بقره، آیه 170، چنین می خوانیم:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا
 عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ.

"و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل فرموده
 است، پیروی کنید، آنها می گویند: ما از آنچه پدران خود را
 بر آن یافتیم، پیروی می کنیم. آیا حتی اگر پدران آنها نا آگاه
 باشند و راه هدایت را ندانند (باز از آنها پیروی خواهند
 کرد)؟".

بر اساس این آیات روشن قرآن ، پیروی کورکورانه از گذشتگان و تقلید در اصول عقائد و مبانی جهانبینی، از دیدگاه اسلام پذیرفته نیست و هرکسی باید بتواند به فراخور حال خویش، اصول جهانبینی و مبانی دین خود را با دلیل و برهان به اثبات برساند.

بر مبنای آنچه بیان گردید، انسان باید دین خود را بر اساس آزادی اندیشه و بر مبنای تعقل و آرمان های مقدسی که خداوند در وجود او قرار داده است، انتخاب کند. عقل از دیدگاه اسلام ، زیربنای اساسی عقیده و معیار ارزشمند معرفت انسان است.

قرآن مجید، بی خردی و عدم تعقل و تدبّر را قاطعانه مورد نکوهش قرار می دهد و در آیه 62 از سوره مبارکه "یس"، چنین می فرماید:

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ.

یعنی: شیطان، جمع بزرگی از شما را گمراه کرد، آیا تعقل و تدبّر نمی کنید؟

از اینرو ، امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه، چنین می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَالِيَهُمُ انْبِيَاءُهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمُ دِفَائِنَ الْعُقُولِ.

یعنی: خداوند، پیامبران را به صورت پیاپی بر انگیخت، تا از مردم بخواهند که به پیمان فطرت او عمل کنند، و نعمت های فراموش شده را یاآورد شوند، و با تبلیغ دین خدا با مردم احتجاج کنند، و گنجینه های عقل را برای آنان بر انگیزند.

پیامبر گرامی اسلام نیز، خردمندی را به عنوان میزان ارزش آدمیان قلمداد می کند و در حدیثی که شیخ کلینی در کتاب

اصول کافی، باب "عقل و جهل" از آن حضرت روایت کرده است ، چنین می فرماید :

"إذا رأيت الرجل كثير الصلاة وكثير الصيام فلا تباهاوا به حتى تنظروا كيف عقله".

یعنی : اگر مردی را دیدید که بسیار زیاد نماز می خواند و بسیار روزه می گیرد، به او افتخار نکنید ، تا آنکه بنگرید عقل و خرد او چگونه است.

امیر مؤمنان (ع) نیز ، عقل را مساوی با زندگی و فقدان آن را در حکم مرگ معرفی می کند و در این زمینه چنین می فرماید :

"وفقد العقل فقد الحياة ، ولا يقاس إلا بالأموات".
(همان منبع).

یعنی : فقدان عقل ، در حکم فقدان زندگی است ، و یک انسان بی خرد تنها با مردگان قابل مقایسه است.

بنا بر این ، آن گوهری که به حیات انسان ارزش می بخشد،
عقل و اندیشه است.

امام صادق (ع) در حدیث شریفی، چنین می فرماید:
حجة الله على العباد النبي والحجة فيما بين العباد وبين
الله العقل. (الكافي، جلد 1)

یعنی: حجّت خدا بر بندگانش پیامبر است، و حجّت میان
بندگان و خداوند، عقل است.

امام کاظم علیه السلام در ضمن وصیت های خود به
هشام بن حکم چنین می فرمایند:

"إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة،
فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة، وأما الباطنة
فالعقول". (كتاب تحف العقول)

یعنی: خداوند بر مردم دو حجت دارد: یکی ظاهری و دیگری باطنی. حجت ظاهری خداوند، پیامبران و امامان هستند، و حجت باطنی او، عقل و خردورزی است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:
 اِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ. (تحف العقول).

یعنی: همه خوبی‌ها در پرتو عقل ادراک می‌شوند، و کسی که عقل ندارد، دین ندارد.
 امام علی (ع) می فرماید:

الْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنْجِي، وَالْجَهْلُ يُغْوِي وَيُردِي. (غررالحکم)
 یعنی: عقل، هدایت می‌کند و نجات می‌بخشد، و نادانی گمراه می‌کند و نابود می‌سازد.

امام صادق (ع) در حدیثی دیگر، چنین می‌فرماید:
 العقل دليل المؤمن. (الكافي، جلد 1)

یعنی: عقل، راهنمای انسان با ایمان است.

امام رضا (ع) نیز، چنین می فرماید:

العقل هو الحجة على الخلق اليوم، يعرف به الصادق على الله فيصداقه، والكاذب فيكذبه. (الكافي، جلد 1)

یعنی: امروز، عقل حجت خداوند بر مردم است. آنچه راست است و به خدا نسبت داده می شود به وسیله عقل شناخته می شود و مورد تصدیق قرار می گیرد. و آنچه دروغ است و به خدا نسبت داده می شود نیز، به وسیله عقل دانسته می شود و لذا مورد تکذیب قرار می گیرد.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ يَكْمُلُ وَهُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ. (الكافي)

یعنی: رکن انسانیت، عقل است، و از عقل، زیرکی، فهم، حفظ و دانش بر می‌خیزد. با عقل، انسان به کمال می‌رسد، و عقل، راهنمای انسان، بینا کننده او و کلید کارهای آدمی است.

نتیجه:

دین مبین اسلام، به ارزشمندی عقل و خرد در فهم حقایق دین اهتمام می‌ورزد، تا جایی که فقدان عقل یا به کار نبردن خردورزی در شناخت حقایق و مسئولیت‌ها را در حکم فقدان دین قلمداد می‌کند. همچنین آئین اسلام، عقل را به عنوان حجت و نماینده باطنی خداوند در وجود انسان‌ها معرفی می‌فرماید.

دعوت عقلانیت به دیانت

از سوی دیگر، دین اسلام، عقلانیّت را موجب شناخت دین الهی راستین و آگاهی بر مصادیق حقّ و باطل، و فهم درست شیوه عبادت و پرستش خدا می داند.

امام جعفر صادق (ع) ، عقل را مایه هدایت انسان به آئین الهی و راه یافتن بشر به شاهراه سعادت ابدی معرفی می کند و چنین می فرماید :

"من کان عاقلاً کان له دین ، و من کان له دین دخل الجنّة". (همان منبع)

یعنی: کسی که عقل دارد، دین هم دارد، و هرکه دین دارد، به بهشت راه خواهد یافت.

در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است:

"العقل ما عبد به الرّحمن و اکتسب به الجنان". (الکافی، جلد 1)

یعنی: عقل آن است که خداوند با آن پرستیده می شود و بهشت در پرتو آن بدست می آید.

بر اساس این حدیث شریف، عقل سلیم، باعث شناخت دین حقیقی و روش صحیح پرستش خداوند و به تبع آن، موجب کسب بهشت برین می گردد.

امام کاظم (ع) هم می فرمایند:

إِنْ ضَوَّى الرُّوحَ الْعَقْلُ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ عَاقِلًا كَانَ عَالِمًا بِرَبِّهِ وَإِذَا كَانَ عَالِمًا بِرَبِّهِ أَبْصَرَ دِينَهُ. وَإِنْ كَانَ جَاهِلًا بِرَبِّهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ دِينٌ. وَكَمَا لَا يَقُومُ الْجَسَدُ إِلَّا بِالنَّفْسِ الْحَيَّةِ، فَكَذَلِكَ لَا يَقُومُ الدِّينُ إِلَّا بِالنِّيَّةِ الصَّادِقَةِ، وَلَا تَثْبُتُ النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ إِلَّا بِالْعَقْلِ. (کتاب تحف العقول، وصیّت امام کاظم (ع) به هشام)

یعنی: نورانیّت روح به عقل است، پس اگر انسان بنده ای عاقل باشد، عالم به پروردگارش خواهد بود، و اگر عالم به پروردگارش باشد، دین خود را با بصیرت و آگاهی خواهد یافت. اما کسی که جاهل به پروردگارش باشد، دین برای او

فراهم نمی شود. همانگونه که بدن بدون جان نمی تواند قوام داشته باشد، دین هم بدون نیت راستین برپا نمی گردد، و نیت راستین هم فقط با عقل، تحقق می پذیرد.

از اینر، در آیه یکصد و سی از سوره بقره، چنین می خوانیم:
"وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ"

و چه کسی از آیین ابراهیم روی گردان می شود، جز آنکه خویش را به سفاهت و نادانی بزند؟ همانا ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم، و یقیناً در عالم آخرت، از شایستگان است.

حقیقت تسلیم

در آیه 131 تا 133 از سوره بقره، به مقام "تسلیم" که حضرت ابراهیم و فرزندان او به آن دست یافتند، اشاره شده است.

اسلام و تسلیم در لغت عربی، به معنای اطاعت محض، گردن نهادن، و پذیرش بدون هرگونه مخالفت و مقاومت است.

تسلیم قلبی و اختیاری یک انسان در برابر فرد دیگر، در صورتی تحقق می یابد که به صلاحیت و شایستگی کامل آن فرد، یقین داشته باشد. به عنوان مثال، هنگامی که یک بیمار، به مراتب دانش و تخصص و تعهد و دلسوزی یک پزشک واجد شرایط اعتقاد یقینی داشته باشد، به نسخه معالجه آن پزشک بدون هیچ مخالفت و مقاومتی، عمل می کند.

همچنین، تسلیم قلبی و اختیاری، به دلیل عشق سرشار یک عاشق دلدادۀ نسبت به معشوق خود نیز، تحقق می یابد. بنا بر این، تسلیم قلبی و اختیاری، در پرتو "یقین کامل" و "عشق واقعی"، صورت می پذیرد.

هنگامی که یک انسان عارف بالله، به مرحله یقین به جمال و جلال خداوند برسد که عالی ترین مرتبه معرفت است، عاشق دلباخته او می شود، و در پرتو "یقین" و "عشق"، تسلیم فرمان او می گردد.

همانگونه که "یقین" در بُعدی علمی، والاترین مقام ایمان است، "تسلیم" نیز، در بُعد عملی، عالی ترین مرتبه در عمل است.

از اینرو، بهترین پادش ها را خداوند، برای کسانی که به مقام و منزلت "تسلیم" در برابر خدا رسیده اند، مهیا فرموده است.

از جمله احادیث معراجیه که در کتاب "إرشاد القلوب" نوشته حسن بن ابی الحسن بن محمد دیلمی روایت شده است، این حدیث قدسی است که خداوند متعال، به پیامبر گرامی اسلام، چنین می فرماید:

"يا أحمد هل تدري أي عيش أهني وأي حياة أبقى؟ قال: اللهم لا، قال: أما العيش الهنيء فهو الذي لا يفتر صاحبه عن ذكرى ولا ينسى نعمتي، ولا يجهل حقي، يطلب رضاي في ليله ونهاره، وأما الحياة الباقية، فهي التي يعمل لنفسه حتى تهون عليه الدنيا، و تصغر في عينه، و تعظم الآخرة عنده، و يؤثر هواي على هواه و يبتغي مرضاتي، و يعظم حق نعمتي، و يذكر عملي به، و يراقبني بالليل و النهار عند كل سيئة أو معصية، و ينقي قلبه عن كل ما أكره، و يبغض الشيطان و وساوسه، و لا يجعل لإبليس على قلبه سلطانا و سبيلا. فإذا فعل ذلك أسكنت قلبه حبا حتى أجعل قلبه و فراغه و اشتغاله و همّه و حديثه من النعمة التي أنعمت بها على أهل محبتي من خلقي و أفتح عين قلبه و سمعه، حتى يسمع بقلبه و ينظر بقلبه إلى جلالتي و عظمتي، و أضيق عليه الدنيا، و أبغض إليه ما فيها من اللذات، و أحذر من الدنيا و ما فيها كما يحذر الراعي على غنمه مراتع الهلكة، فإذا كان هكذا يفر من الناس فرارا، و ينقل من دار الفناء إلى دار البقاء، و من

دارالشیطان إلى دارالرحمن. يا أحمد ولأزيننه بالهيبة والعظمة
فهذا هو العيش الهنيء والحياة الباقية، وهذا مقام الراضين
فمن عمل برضاي ألزمه ثلاث خصال أعرفه شكرا لا يخالطه
الجهل، وذكر لا يخالطه النسيان، ومحبة لا يؤثر على محبتي
محبة المخلوقين، فإذا أحبني أحببتك وأفتح عين قلبي إلى جلالي،
ولا أخفي عليه خاصة خلقي وأناجي في ظلم الليل ونور النهار،
حتى ينقطع حديثه مع المخلوقين، ومجالسته معهم، وأسمعه
كلامي وكلام ملائكتي وأعرفه السر الذي سترته عن خلقي، و
ألبسه الحياء، حتى يستحي منه الخلق كلهم، ويمشي على
الأرض مغفورا له، وأجعل قلبي واعيا وبصيرا ولا أخفي عليه
شيئا من جنة ولا نار، وأعرفه ما يمر على الناس في القيامة من
الهول والشدة وما أحاسب به الأغنياء والفقراء والجهال و
العلماء".

يعنى: "ای احمد ! آيا می دانی کدام عیشی گواراتر و کدام
زندگانی جاودانه تر است؟ پیامبر فرمود: خدایا! نه.

فرمود: عیش گوارا آن است که صاحب آن ، از یاد من دست بر نمی دارد، و نعمتم را فراموش نمی کند، و حق مرا نادیده نمی انگارد، و خوشنودی مرا در شب و روز مطالبه می کند. اما زندگانی جاودان آن است که شخص، چنان برای خود عمل می کند که دنیا در نظر او آسان شود و در نزد او خُرد و کوچک گردد. و آخرت در پیش او بزرگ جلوه کند، و خواست مرا بر خواست خودش برگزیند، و رضایت مرا آرزو کند، و حق نعمت مرا بزرگ شمارد و همواره یادآور آن است، و روز و شب به هنگام هر گناه و معصیتی مراقب حضور من است، و دل خود را از آنچه من دوست ندارم پاکسازی می کند، و با شیطان و وسوسه هایش دشمنی می ورزد، و برای شیطان هیچ سلطه و راهی را بر قلب خود قرار نمی دهد.

هرگاه یک فرد، چنین کند، عشق و محبت را در دلش جای می‌دهم، تا آنجا که همه قلب و فراغت و اشتغال و دل مشغولی و سخن او از نعمتی باشد که آن را به اهل محبت از خلق خودم ارزانی داشته‌ام. چشم دل و شنوایی او را باز می‌کنم، تا آنکه با قلبش بشنود، و با دلش به جلال و عظمت من بنگرد. و دنیا را در نزد او تنگ می‌کنم و لذات دنیوی را در نزد او منفور می‌سازم، و او را نسبت به دنیا و آنچه در آن است، برحذر می‌دارم، همانگونه که چوپان، گوسفندانش را از ورود به کشتزارهای هلاکت، برحذر می‌دارد.

هرگاه چنین شد، او از عامّه مردم می‌گریزد، و از منزل فناء به منزل بقاء کوچ می‌کند، و از خانه شیطان به سرای خدای رحمان پناه می‌برد.

ای احمد ! او را با زینت هیبت و شکوه، می آرایم. این همان عیش گوارا و زندگانی جاویدان است. و این، مقام کسانی است که به منزلت رضا و خوشنودی از خدا رسیده اند، پس هرکسی که برای رضایت من کار کند، سه ویژگی به او عطا می کنم: مقام شکر و سپاسگزاری را به او معرفی می کنم که هیچ ناآگاهی با آن در نمی آمیزد، و مقام ذکر و یاد خدا را به او می دهم که هیچ فراموشی با آن مخلوط نمی شود، و محبت را به او ارزانی می دارم که محبت هیچیک از مخلوقات را بر دوستی من ترجیح نمی دهد.

پس هرگاه مرا دوست بدارد، من او را دوست خواهم داشت، و بصیرت قلبی را به وی ارزانی خواهم کرد تا به شکوه من بنگرد، و خواص خلائق خود را از او پنهان نخواهم ساخت، و در تاریکی شب و روشنایی روز، با او مناجات می کنم، تا از گفتار او با عامّه مردم و همنشینی او با آنان، منقطع گردد،

و شنیدن سخنم و سخن فرشتگانم را به او ارزانی می دارم،
و رازی را که بر آفریدگانم پوشانده ام، برای او نمایان
می سازم، و لباس حياء را بر قامت او می پوشانم، تا آنکه
همه خلایق از او حیا کنند، و به عنوان فردی که مورد
آمزش است، بر روی زمین راه رود. و دل او را آگاه و بینا
سازم، و هیچ امری از بهشت و جهنّم را بر او مخفی نکنم، و
آنچه را قرار است در روز قیامت بر مردم رود، مانند دهشت
و شدّت و محاسبه اغنیاء و فقرا و جاهلان و عالمان، برای
او برملا سازدم."

این حدیث قدسی، مراتب تسلیم در برابر خدا، و پاداش
عظیمی که خداوند به صاحبان آن مقام و منزلت عطا
می فرماید را به روشنی تبیین می کند.

اطلاق لفظ "أب" برعمو وجد

در بخش پایانی آیات یادشده از سوره بقره، چنین آمده است:

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

یعنی: "آیا شما شاهد بودید هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید؛ آنگاه که به پسران خود گفت: چه چیزی را پس از من می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که یگانه است می پرستیم و تسلیم فرمان او خواهیم بود".

در این آیه، کلمه آباء که جمع "أب" به معنای پدر است، بر سه شخص: ابراهیم، اسماعیل و اسحاق، اطلاق شده است.

می دانیم که حضرت ابراهیم، جدّ یعقوب، و اسماعیل،
عموی او، و اسحاق، پدر وی بوده است. هر سه نفر، با
عنوان "آباء" به معنای "پدران" یاد شده اند.

این مطلب، کلید فهم صحیح برخی از آیات دیگر قرآن است
که واژه "أب" در آنها، بر عمو اطلاق شده است. به عنوان
مثال، در آیه 74 از سوره انعام، چنین می خوانیم:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ
وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

یعنی: "آنگاه که ابراهیم به پدر خود "آزر" گفت: آیا بت ها را
به عنوان خدایان خود بر می گزینی؟ من تو و قوم تو را در
گمراهی آشکار می بینم."

از اینرو، سخن مفسّرانی که "آزر" را عموی حضرت ابراهیم
دانسته اند، نه پدر واقعی او، مطابق با توسیع معنای کلمه

"أب" به "عمو" در قرآن مجید می باشد و با منطق قرآن، منافاتی ندارد.

بحث علمی

گردن نهادن عاشق به معشوق متعالی

عشق حقیقی، به معنای جاذبه و محبت عمیق، و تمایل به برقراری ارتباط صمیمی، و در نهایت، ایجاد حس اعتماد و وابستگی قلبی نسبت به دیگری است.

دیدگاه روانشناسی

در مباحثی که با عنوان "روانشناسی عشق" مطرح می شوند، دانشمندان روانشناس مانند رابرت استرنبرگ (Robert Sternberg)، مبحثی را تحت عنوان مثلث عشق

(Love triangle theory) تبیین کرده اند که عشق را حاصل سه امر به شرح ذیل، می دانند:

- صمیمیت
- شوق
- تعهد

دیدگاه های تفصیلی در این زمینه، در کتاب های روانشناسی مانند:

"عشق یک داستان است: نظریه ای جدید در باب روابط"
(Love is a Story: A New Theory of Relationships)

نوشته "رابرت استرنبرگ"، تبیین گردیده است.

همچنین در دانش روانشناسی، نظریه ای تحت عنوان "نظریه دلبستگی" (Attachment Theory)، مطرح است. این تئوری، پیرامون غریزه ای که از دوران طفولیت موجب پیوندهای عاطفی طفل به منظور رسیدن به "پایگاه امن" و

جلب حمایت می گردد، بحث می کند. در صورتی که فرد مراقب، با حمایت صادقانه و باثبات، به آن احساس دلبستگی پاسخ دهد، پایگاه امن مورد نظر کودک، ایجاد می شود. این امر، در آینده انسان و برقراری ارتباطات او، تأثیر بسزایی دارد. زیرا وابستگی های ایمن، موجب تقویت روابط پایدار و رضایت بخش در بزرگسالی می گردد.

روانشناس بریتانیایی جان بولی (John Bowlby) در کتاب "دلبستگی و فقدان" (ATTACHMENT AND LOSS)؛ و روانشناس آمریکایی مری آینزورث (Mary Ainsworth) در آثار خود مانند "الگوهای همبستگی" (Patterns of Attachment)، پژوهش های ارزنده ای در این زمینه، انجام داده اند.

بنا بر این نظریه، انسان در فطرت خود، تمایل به پیوند و اعتماد به دیگری دارد که بتواند یک پایگاه امن، برای او باشد.

هنگامی که در پرتو صمیمیت، اشتیاق و تعهد؛ عشق حقیقی در وجود عاشق نسبت به معشوق متعالی و مورد اعتماد و اتکا حاصل شود، تسلیم بودن و گردن نهادن به توصیه های او، تحقق می یابد. زیرا این امر، به معنای تجربه امنیت وجودی و افزایش امید و رهایی از اضطراب ها و ترس ها و غم ها و نگرانی ها می باشد.

دیدگاه معنا شناسی مدرن

از منظر معناشناسی مدرن (Modern Semantics)، انسان هنگامی که خود را در پناه امری متعالی بداند، به نوعی "معنای برتر" دست می یابد. این دستاورد، او را در مواجهه با دشواری های طاقت فرسا و بحران های سهمگین، مقاوم تر و امیدوارتر می سازد.

ویکتور فرانکل (Viktor Frankl)، با طرح "لوگوتراپی" (Logotherapy)، که نوعی روان درمانی است، جستجوی معنا را به عنوان نیروی انگیزشی، مورد بررسی قرار داده است. وی، انگیزه اصلی انسان را تمایل او به یافتن معنا در زندگی می داند، نه جستجوی لذت یا قدرت. بر اساس نظریه لوگوتراپی، فقدان معنا، موجب خلأ وجودی و احساس پوچی می شود و سرانجام، به افسردگی و یا پرخاشگری منجر می گردد.

از منظر این روانشناس، "نووس" (Noös) که آن را معادل روح می داند، در جستجوی هدفی فراتر از تعادل بیولوژیکی، و رشدی بالاتر از رشد روانی صرف است. این بُعد معنوی انسان، در تعامل با ابعاد روانی و جسمانی او، زمینه را برای یافتن "معنا" برای انسان، فراهم می سازد.

در این راستا، مقام تسلیم و گردن نهادن عاشق عارف، به وجودی متعالی و محبوب، رسیدن به اوج معنای برتر در زندگی است. این امر، بر امید و اطمینان انسان می افزاید و پشتمانه نیرومندی برای او در رویارویی با مشکلات و مصائب، فراهم می سازد.

سوره بقره – آیه ۱۳۵ تا ۱۴۱

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿١٣٨﴾ قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿١٣٩﴾ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ

أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ
 اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾ تِلْكَ أُمَمٌ قَدْ
 خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾.

ترجمه

گفتند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید. بگو: بلکه
 از آیین حق گرای ابراهیم پیروی می کنیم، و او هرگز از
 مشرکان نبود.

بگوئید: ما به خداوند و آنچه به سوی ما نازل شده، و به
 آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان
 آنان نازل گردیده، و به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به
 پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده است، ایمان

آوردیم؛ میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم، و ما در برابر خدا، تسلیم هستیم.

پس اگر آنان نیز، به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، بگرایند، یقیناً هدایت شده اند، و اگر روگردان شوند، جز این نیست که در صدد مخالفت و دشمنی هستند؛ پس به زودی خداوند شما را نسبت به آنان کفایت می کند؛ و او شنوا و داناست.

رنگ الهی را! و چه کسی بهتر از خداست در صبغه و رنگ، و ما عبادت کنندگان او هستیم.

بگو: آیا با ما در باره خداوند مجادله می کنید؟ در حالی که او پروردگار ما و شماسست؛ و کارهای ما برای ما، و کارهای شما برای شما خواهد بود و ما به خداوند، اخلاص داریم. یا می گوید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانشان یهودی یا نصرانی بودند؟

بگو: آیا شما داناتر هستید یا خداوند؟ و چه کسی ستمگرتر است از آنکه گواهی در نزد خود را از خدا پنهان می کند؟ و خداوند از آنچه انجام می دهید، غافل نیست.

آنان، امّتی بودند که گذشتند، آنچه بدست آورده اند از آن آنان است، و آنچه شما بدست آوردید از آن شماست. و شما نسبت به آنچه آنان انجام می دادند، مسئول نیستید.

توضیح

در پرتو آیات پیشین، به این نتیجه می رسیم که قرآن مجید، در صدد بیان این حقیقت است که دین ابراهیم، آئین توحید و تسلیم در برابر خداوند است. از اینرو، اسلام نیز، ادامه همان آئین یکتاپرستی و گردن نهادن به فرمان پروردگار جهانیان، قلمداد می گردد. در نتیجه، یهودیت و نصرانیّت نیز، باید خود را ادامه همان آئین الهی محسوب

کنند؛ نه به عنوان راهی دیگر غیر از مسیری که حضرت ابراهیم، تبیین فرموده است. از اینرو، در آیات 135 تا 141 سوره بقره، نسبت به گفتار یهودیان و نصرانیان که آئین خود را تافته جدا بافته از آئین ابراهیم می دانستند، انتقاد به عمل آمده است. قرآن در پاسخ آن دو گروه، چنین فرمود:

"گفتند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید. بگو: بلکه از آیین حق گرای ابراهیم پیروی می کنیم، و او هرگز از مشرکان نبود. بگویید: ما به خداوند و آنچه به سوی ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان آنان نازل گردیده، و به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از جانب پروردگارشان ارزانی شده است، ایمان آوردیم؛ میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم، و ما در برابر خدا، تسلیم هستیم".

وحدت ادیان الهی

با تدبّر در جهانبینی اسلامی ، به این نتیجه می رسیم که جوهر همه ادیان حقیقی آسمانی یکی است. دین الهی ، مانند یک درخت پربار و مقدسی است که در آغاز خلقت بشر کاشته شده و در طول تاریخ انبیاء ، به رشد خود ادامه داده است تا سرانجام ، با آمدن کاملترین انسانها و خاتم پیامبران ، این شجره طیبه نیز به اوج کمال خود رسیده است. کمال این درخت تنومند به حدی است که برای هرنسلی ، میوه مناسب زمان را عرضه می دارد و مسئولیت خویش را در برابر بشر در همه اعصار بر دوش می گیرد. قرآن مجید ، همه پیامبران را که راهبانان بزرگ این طریق مقدسند می ستاید و چنین می فرماید:

" انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و

الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا
 داود زبورا . ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل ورسلا لم
 نقصصهم علیک و کلم الله موسی تکلیما . رسلا مبشرین و
 منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان
 الله عزیزا حکیمًا". (سوره نساء ؛ آیه 163 تا 165).

"ما به تو وحی کردیم ، همچنان که به نوح و پیامبران بعد از
 او وحی کردیم ؛ و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب
 و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی
 نمودیم و به داود ، زبور بخشیدیم. و پیامبرانی که داستان
 آنان را بر تو حکایت کردیم و رسولانی که قصه آنان را با تو
 بازگو ننمودیم ؛ و خداوند با موسی آشکارا سخن گفت.
 پیامبرانی که بشارت دهنده و هشدار دهنده بودند، تا برای
 مردم پس از آمدن آنان ، در مقابل خدا حجتی نباشد و
 خداوند عزیز و حکیم است".

بر این اساس، گوهر اساسی همه ادیان حقیقی که در وحی الهی متجلی می شود، یکسان است، گرچه پیامبران مختلف، آن را در عصرهای متعدّد به مردمان زمان خود، عرضه کرده اند.

معنای اسباط

کلمه "اسباط" جمع "سبط" به معنای "نواده" است و مقصود از آن در این آیات، نوادگان حضرت یعقوب هستند که به دوازده قبیله تقسیم شدند و هر گروه از آن قبیله ها، نوادگان یکی از پسران یعقوب بودند. پیامبران متعدّدی از میان این قبائل برخاسته اند که به عنوان پیامبران بنی اسرائیل، شناخته می شوند.

معنای صبغة الله

واژه "صبغة" در لغت عربی به معنای "رنگ" است. مقصود از "صبغة الله" در اینجا، رنگ الهی داشتن است، که به معنای گرایش فطری به سوی خداوند و اطاعت از فرامین الهی می باشد.

در پایان این دسته از آیات سوره بقره، مجدداً بر این قانون کلی تأکید می شود که:

"آنان، امتی بودند که گذشتند، آنچه بدست آورده اند از آن آنان است، و آنچه شما بدست آوردید از آن شماست. و شما نسبت به آنچه آنان انجام می دادند، مسئول نیستید".

تأکید مجدد بر این موضوع، برای بیان اهمیت آن است. به منظور روشن شدن نقش این قانون در تعیین سرنوشت

نسل های آینده، بحثی علمی از دانش "فلسفه تاریخ" را تحت عنوان "جبر و اختیار در تاریخ"، از نظر شما می گذرانیم:

بحث علمی

جبر و اختیار در تاریخ

یکی از مباحث حسّاس در فلسفه تاریخ، این است که آیا روند حاکم بر رویدادهای تاریخی امری است که در حیطه اختیار انسان قرار دارد، و یا خارج از اختیار افراد بشر و تابع عملکرد پیشینیان و نیروهای غیر قابل اجتناب مانند قوانین طبیعی جبری و الزامی است؟

در این زمینه، دیدگاه های گوناگونی وجود دارند که به آنها اشاره می کنیم.

دیالکتیک تاریخی

واژه "دیالکتیک" (Dialectic) دارای معانی و مفاهیم مختلفی است. یکی از معانی لغوی آن، شیوه ای از مناظره و گفتگو است که در آن، دو فکر متناقض مورد تحلیل قرار می گیرند و از برخورد آن دو با یکدیگر، در طی کنشی عقلانی و استدلالی منطقی، یک فکر سوم که تکامل یافته است، به دست می آید.

بنا بر این نظریه، در یک روند دیالکتیکی، یک نظریه به عنوان تز (Thesis) مطرح می شود، و نظریه دیگری بر ضد آن به عنوان آنتی تز (Antithesis) در برابر آن قرار می گیرد، و آنگاه با تحلیل و یا ادغام آن دو دیدگاه، نظریه ای جدید به عنوان سنتز (Synthesis) پدید می آید.

اما اصطلاح "دیالکتیک تاریخی" به این معناست که روند و خط سیر حوادث تاریخی، بر اساس یک فرایند دیالکتیکی به شرح ذیل، صورت می گیرد.

یک موقعیت خاص به وجود می آید که آن را به عنوان تز می نامیم.

سپس، شرایط متضاد با آن موقعیت به وجود می آید که موقعیت نخست را به چالش می کشد که آن را به عنوان آنتی تز می نامیم.

آنگاه، با برخورد آن دو موقعیت متضاد، شرایط نوینی به عنوان سن تز به وجود می آید که حاصل برخورد تز و آنتی تز می باشد و فراتر از آنهاست.

به عنوان مثال، یک نظام استبدادی مطلق که هیچ حقی برای مردم قائل نیست و آنان را مجبور به اطاعت محض در

همه ابعاد زندگی می کند به وجود می آید. این پدیده به عنوان "تز" در نظر گرفته می شود.

در مقابل این حکومت دیکتاتوری مطلق که همه اختیارات را منحصرأ برای خود می داند، جنبش آزادیخواهانه و دموکراسی طلبی مطلق پدیدار می گردد که خواستار مردسالاری حقیقی و آزادی های فردی و اجتماعی جامع و کامل است. این پدیده که بر ضدّ "تز" است، به عنوان "آنتی تز" در نظر گرفته می شود.

پس از برخورد آن دو پدیده و حدوث انقلاب و پیروزی نهضت آزادی خواهانه، یک نظام حکومتی به وجود می آید که از یکسو، حقوقی را به مردم اعطا می کند، و از سوی دیگر، برخی از اهرم های اقتدار و اختیارات را برای خود نگاه می دارد. این پدیده، به عنوان "سنتز" معرفی می شود.

بر این اساس، فرایند توسعه جوامع بشری در طول تاریخ، در پرتو تعارض ها و تضادها و تنش میان تزاها و آنتی تزاها، تحقق می یابد و زمینه برای پدید آمدن موقعیت ها و ساختارهای نوین و متکامل تر سیاسی، اجتماعی و اقتصاد، فراهم می گردد.

بنا بر این، روند تاریخ در بُعد ایده ها، با این فرایند دیالکتیکی، در حال تعالی و تکامل است و به صورت خودکار، به پیشرفت خود ادامه می دهد تا به خودآگاهی کامل منتهی شود.

"هگل"، با طرح نظریه "دیالکتیک تاریخی"، بر این عقیده بود که هر مرحله از موقعیت های تاریخ، برای نیل به مرحله و موقعیت پس از آن، در جهت ادامه سیر تکامل تاریخ و توسعه جوامع بشری در حرکت به سوی آزادی، عقلانیت و

حیات اخلاقی؛ امری ضروری است. و این روند ادامه خواهد یافت تا اینکه سرانجام، خودآگاهی مطلق "روح تاریخ"، آشکار گردد.

ماتریالیسم تاریخی

پیشگامان ماتریالیسم تاریخی (Historical materialism) یا "ماتریالیسم دیالکتیکی"، دیدگاه "هگل" را در تئوری "دیالکتیک تاریخی" اخذ کردند و آن را در طراحی نظریه خود در زمینه توسعه روند وضعیّت مادی و اقتصادی جوامع و ملل، مورد استفاده قرار دادند.

به عنوان مثال، شرایط مادی و اقتصادی در یک جامعه سرمایه داری تحت سلطه طبقه مالکان و زمینداران بزرگ (بورژوازی) که امکانات تولید را در اختیار دارد؛ به عنوان "تضاد" در نظر گرفته می شود.

سپس، نهضت طبقه کارگر و کشاورز (پرولتاریا) که در مقابل آن قرار می گیرد، به عنوان "آنتی تز" قلمداد می گردد.

آنگاه، از تضادّ و تنش میان آن دو، موقعیت اقتصادی سابق سرنگون می گردد و یک شرایط جدید مادّی و اقتصادی به وجود می آید که به عنوان "سنتز" در نظر گرفته می شود.

دو تن از پیشگامان معروف "ماتریالیسم تاریخی" عبارتند از "مارکس" و "انگلس".

کارل مارکس (Karl Marx)، متولد سال 1818 و متوفای سال 1883 میلادی، فیلسوف و نظریه پرداز سیاسی و اقتصادی آلمانی است. وی به خاطر کتاب "سرمایه" (Das Kapital) و "مانیفست کمونیسم" (Das Kommunistische Manifest) که با

همکاری "فریدریش انگلس" (Friedrich Engels) به رشته تحریر درآورده است، در این عرصه به شهرت رسید.

دیدگاه کارل مارکس در زمینه فلسفه سیاسی و اجتماعی، همراه با تحلیل اقتصادی است.

مارکسیسم با استناد به روش شناسی ماتریالیستی بر آنست که مجموع امکانات تولیدی در دسترس انسانها، وضعیت جامعه را تعیین می کند و ساختار اقتصادی، تعیین کننده روابط اجتماعی و نهادهای سیاسی است.

تضاد میان توسعه نیروهای تولید کننده مادی و روابط تولید، موجب ظهور انقلاب های اجتماعی می شود و تحولات سیاسی را رقم می زند.

بنا بر این، تضادها و تعارض ها و مبارزات طبقاتی، موجب پدید آمدن ساختار جدید اقتصادی می گردد، و ساختار

جدید اقتصادی، تعیین کننده شرایط اجتماعی و سیاسی نوین می باشد.

بر اساس این نظریه، روند تاریخی مذکور، به صورت متوالی همواره ادامه داشته و ادامه می یابد و در پرتو آن، موقعیت جوامع بشری، مراحل تکاملی خود را شامل کمون اولیّه، جامعه برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری (کاپیتالیسم)، سوسیالیسم و کمونیسم (جامعه بی طبقه) می پیماید.

بر مبنای دیدگاه های "دیالکتیک تاریخی" و "ماتریالیسم دیالیکتیکی"، تاریخ، فرایندی مستمر و پویاست که در طیّ مراحل آن، تعارض و تضاد میان تزه‌ها و آنتی تزه‌ها، و برخورد و تنش میان آنها، به فراهم شدن زمینه برای موقعیّت های جدید (سنتزه‌ها) منتهی می گردد و این روند تکاملی جبری و اجتناب ناپذیر همچنان ادامه می یابد تا اینکه بر اساس

"دیالکتیک تاریخی"، خودآگاهی مطلق حاصل شود، و بر اساس "ماتریالیسم تاریخی"، جامعه بی طبقه به وجود آید.

نقش اراده آزاد

در مقابل نظریه پردازان دیدگاه جبر تاریخی، جمعی از اندیشمندان بر آنند که اراده آزاد انسان در مقیاس های فردی و گروهی، دارای ظرفیت لازم برای شکل دادن به روند تحولات و رویدادهای تاریخی می باشد.

این نظریه پردازان، برای اثبات سخن خود، به نقش بارز رهبران بزرگ، مصلحان اجتماعی، سرداران شجاع و هوشمند، فیلسوفان و متفکران برجسته، سخنوران تاثیرگذار، و یا ملت های آگاه و مصمم، در شکل دادن به رویدادهای تاریخی و یا تغییرات چشمگیر در روند حوادث تاریخ ؛ استناد می کنند.

دیدگاه اگزیستانسیالیسم

اندیشمندان فلسفه اگزیستانسیالیسم، بر نقش اراده آزاد انسان ها، تاکید دارند.

به عنوان مثال، ژان - پل سارتر (Jean-Paul Sartre)، در نوشتارهای خود به شرح ذیل، بر آزادی انسان و مسئولیت او در شکل دادن به ساختار تاریخ زندگانی بشر در جهان، اشاره می کند:

- وجود و عدم (Being and Nothingness)
- نقد عقل دیالکتیکی (Critique of Dialectical Reason)
- جاده های آزادی (The Roads to Freedom)
- جستجو برای یک روش (Search for a Method)
- اگزیستانسیالیسم، انسان گرایی است
(Existentialism is a Humanism)

بر اساس این طرز تفکر، انسان ذاتاً آزاد است و وجود او بر ذات و هویتش مقدّم است. پس انسان ها با اراده آزاد خود، قدرت تعیین سرنوشت خویش را دارند و باید مسئولیت را بر عهده بگیرند و نباید با فریب دادن خود، از زیر بار مسئولیت رفتن، شانه خالی کنند.

سارتر، جبرگرایی تاریخی در مکتب مارکسیسم را مورد نقد قرار می دهد و در عین حال که به نقش شرایط اقتصادی و اجتماعی اشاره می کند، اما نقش و مسئولیت انسان را در شکل دادن به رویدادهای تاریخی، مورد تاکید قرار می دهد.

بنا بر این نظریه، کنش های انسانی و جنبش های اجتماعی مردم، قدرت تغییر مسیر و تعیین روند حوادث تاریخی را دارند.

دیدگاه هایدگر

مارتین هایدگر (Martin Heidegger) ، متولد سال 1889 و متوفای سال 1976 میلادی در کتاب های خود مانند "هویت و تفاوت" (Identität und Differenz) ، "وجود و زمان" (Sein und Zeit) و "هگل - فلسفه حقوق" (Hegel, Rechtsphilosophie) و امثال آنها، دیدگاه خود را در زمینه نقش آزادی فردی انسان به صورت نسبی، در شکل دادن به رویدادهای تاریخی بیان نموده است.

وی معتقد است که انسان، دارای آزادی فردی است و آزادی وی نیز، به صورت نسبی و تحت شرایط تاریخی خاصی، در شکل دادن به رویدادهای تاریخی نقش دارد؛ ولی این آزادی فردی، هرگز به عنوان عاملیت مستقل و مطلق محسوب نمی شود. بلکه اراده آزاد انسان، تحت تاثیر و

هیمنه زمان، مکان و شرایط خاصّ عصر خویش است. زیرا انسان، یک موجود مستقل و جدا از دیگر ارکان هستی نیست، بلکه موجودی است که با دیگر عوامل جهان در هم تنیده شده است. بنا بر این، اراده آزاد او گرچه در حوادث تاریخ تاثیر دارد، ولی نقش آن با ملاحظه تاثیر گذاری دیگر عوامل تاریخی در جهان هستی، ارزیابی می شود.

بنا بر این، رویدادهای تاریخی، فقط حاصل خواسته های آزادانه فردی نیستند، بلکه فرایندی وجودی هستند که اراده انسان در آن فرایند، به عنوان امکان و توانایی چالش با شرایط و موقعیت خویش، مورد ارزیابی قرار می گیرد.

دیدگاه کارلایل

توماس کارلایل (Thomas Carlyle)، متولّد سال 1795 و متوفای سال 1881 میلادی، بر این عقیده بود که کاریزما و

نبوغ مدیریت و رهبری افراد استثنایی و زعمای بزرگ و قهرمانان تاثیر گذار، در شکل دهی به رویدادهای تاریخی، نقش اساسی دارند.

این نظریه، به تئوری "مردان بزرگ" (Great Men)، مشهور است.

کارلایل، دیدگاه خویش را در زمینه تاثیر تصمیم های بزرگ شخصیت های تاریخ ساز در شکل دادن به روند حوادث تاریخی، در سخنرانی مدون خود در سال 1841 میلادی تحت عنوان "قهرمان به عنوان موجود الهی" (The Hero as Divinity) شرح داده است.

دیدگاه اسلام

دیدگاه آئین اسلام در خصوص "تاریخ اجتماعی" این است که سرنوشت اقوام بشر، با اراده آزاد آنها رقم می خورد، و

هر قومی از هر نسلی و در هر عصری، در قبال تعیین سرنوشت خود به دست خویش، مسئولیت دارد.

حتی خداوند هم، سرنوشت انسان ها را در مقیاس فردی و اجتماعی، بدون خواست و تلاش مردمان هر عصر، تغییر نمی دهد.

قرآن مجید در آیه 39 در سوره "نجم" چنین می فرماید:

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.

یعنی: و اینکه برای انسان، جز آنچه تلاش کند نخواهد بود.

همچنین در آیه 11 در سوره "رعد"، چنین می خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.

یعنی: خداوند، وضعیت قومی را تغییر نمی دهد، تا اینکه خودشان وضع خود را دگرگون سازند.

بنا بر این، رویدادهای تاریخ اجتماعی برای هر جامعه در زمان گذشته، مبتنی بر آگاهی، نوع تصمیم گیری و میزان تلاش اقوام بوده است، نه جبر تاریخ. این قانون، در تعیین سرنوشت بشر امروزی و نسل های آینده نیز، صادق است.

بنا بر این، اگر جامعه ای به اوج آگاهی برسد و به صورت متحد و مصمم به میدان بیاید و مسئولیت خود را در قبال تعیین آینده خود بپذیرد، می تواند سرنوشت خود را بر مبنای خواسته های خویش تعیین کند و رویدادهای تاریخ اجتماعی را به نفع خود شکل دهد.

اما ملت و یا امتی که از آگاهی لازم بی بهره بماند و دچار تفرقه و پراکندگی شود و با بهانه جویی ها، مسئولیت ناکامی خود را به گردن پیشینیان بیندازد و از پذیرش مسئولیت خود شانه خالی کند، مغلوب و مقهور دیگران می گردد و

گردونه تاریخ، بر خلاف مصالح و منافع آن، به گردش در می آید و در صورتی که ناآگاهی و تشّت آن ادامه یابد، هویت خود را نیز، از دست می دهد.

از اینرو، خداوند در آیات مورد بحث در سوره بقره، بر قانون مذکور تأکید می کند و چنین می فرماید:

"آنان، امتی بودند که گذشتند، آنچه بدست آورده اند از آن آنان است، و آنچه شما بدست آوردید از آن شماست. و شما نسبت به آنچه آنان انجام می دادند، مسئول نیستید".

سوره بقره – آیه ۱۴۲ تا ۱۵۱

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٣﴾ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾ وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَّا

تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ
بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٥﴾ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ
الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٦﴾ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُتَرَبِّينَ ﴿١٤٧﴾ وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ﴿١٤٨﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا
يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا
تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَئِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ

آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ
تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾.

ترجمه

مردمانی سفیه به زودی خواهند گفت: چه امری مسلمانان را از قبله ای که بر آن بودند، گردانید؟
بگو: مشرق و مغرب فقط برای خداست، هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

و اینچنین، شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد. و ما قبله ای را که بر آن بودی، تنها به این جهت قرار داده بودیم تا کسانی را که از پیامبر پیروی می کنند، از کسانی که به گذشته خود باز می گردند، معلوم سازیم؛ گر چه این امر، جز بر کسانی که خدا آنان را هدایت کرده، گران بود. و خدا بر آن نبوده

است که ایمان شما را تباه کند؛ یقیناً خدا به همه مردم رؤوف و مهربان است.

ما، گردش رخسار تو را در آسمان می بینیم؛ پس یقیناً تو را به سوی قبله ای که نسبت به آن خوشنود باشی، باز خواهیم گرداند؛ پس رویت را به سوی مسجد الحرام بگردان؛ و شما نیز، هر جا که باشید، روی خود را به سوی آن برگردانید. همانا اهل کتاب می دانند که این امر از جانب پروردگار آنان حق است؛ و خداوند از آنچه آنان انجام می دهند، غافل نیست.

و اگر برای اهل کتاب هر نشانه ای بیاوری، از قبله تو پیروی نمی کنند، و تو هم از قبله آنان پیروی نخواهی کرد؛ و برخی از آنان نیز از قبله بعضی دیگر از آنان، پیروی نخواهند کرد. اگر پس از آگاهی که به تو ارزانی گردیده، از

هواهای نفسانی آنان پیروی کنی، یقیناً از ستمکاران خواهی بود.

آنان که کتاب را به آنان داده ایم، پیامبر را می شناسند، به همان نحو که پسران خود را می شناسند؛ و یقیناً گروهی از آنان، با آنکه حق را می شناسند، آن را پنهان می دارند. حق، از سوی پروردگار توست؛ پس در این امر، از تردید کنندگان نباش.

برای هر گروهی قبله گاهی هست که خداوند، گرداننده آن است؛ پس به سوی خوبی ها، از یکدیگر پیشی بگیرید. خدا همه شما را در هر جا که باشید، گرد هم می آورد؛ همانا خداوند بر هر کاری تواناست.

از هر جا که بر آمدی، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان. این فرمان از نزد پروردگار تو، حق است. و خداوند، از آنچه انجام می دهید، غافل نیست.

و از هرجا که بیرون شدی، روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان؛ و شما نیز، در هر جا که باشید، رویتان را به آن سو بگردانید، تا مردم را بر ضد شما حجّت و اعتراضی نباشد، مگر آنان که ظلم و عناد ورزیدند. پس از آنان نهراسید و فقط پرهیزکاری را به خاطر من پیشه سازید، تا نعمتم را بر شما تمام کنم و شما هدایت شوید.

همان گونه که در میان شما پیامبری را از خودتان فرستادیم، تا آیات ما را برای شما بخواند، و شما را پاکیزه سازد، و کتاب و حکمت را به شما بیاموزد، و آنچه را که نمی دانستید، به شما تعلیم می دهد.

توضیح

یکی از رویدادهای مهمّ صدر اسلام، ماجرای تعیین قبله مسلمانان بوه است. از آغاز بعثت پیامبر گرامی اسلام،

قبله مسلمانان به هنگام نماز، مسجد الأقصى در شهر بیت المقدس، واقع در سرزمین فلسطین، به عنوان نخستین قبله گاه امت اسلام، بود. "بیت المقدس" همچنین، قبله گاه پیروان آئین یهود، قلمداد می گردید. نماز خواندن مسلمانان به سوی "مسجد الأقصى"، در تمام مدّت سیزده سال که پیامبر اسلام و یاران ایشان در شهر مکه می زیستند، و حتّی پس از هجرت رسول خدا (ص) از مکه به شهر مدینه، برای مدّتی کوتاه، ادامه داشت.

در ماه رجب سال دوم هجری، قبله امت اسلام از "مسجد الأقصى" به "کعبه مشرفه" در مسجد الحرام، تغییر کرد.

آیات یادشده در سوره بقره، پیرامون فرمان خداوند، مبنی بر تعیین "کعبه" در مسجد الحرام، به عنوان قبله گاه خاصّ مسلمانان، و پیامدهای آن رویداد، سخن می گویند.

گروهی از یهودیان، از اینکه قبله گاه مسلمانان به سوی قبله گاه آنان بود، بر پیامبر و یاران ایشان خُرده می گرفتند و با فخر فروشی می گفتند: قبله و جهت نماز شما به سوی همان شهری است که ما بنی اسرائیل، به عنوان قبله گاه خود، تعیین کرده ایم. از اینرو، پیامبر (ص) و مسلمانان، در آرزوی داشتن قبله گاهی خاصّ برای امت اسلام، به سر می بردند.

اما پس از تعیین "کعبه مشرّفه" به عنوان قبله مسلمانان، همان گروه بهانه گیر، زبان به ملامت گشودند که چرا مسلمانان به سوی "بیت المقدس" نماز نمی خوانند، و چه دلیلی برای تغییر قبله به سوی مسجد الحرام وجود داشت؟ بخش نخستین آیات یادشده، به اعتراض این گروه بهانه جو و پاسخ به آنان، اشاره دارد. آنجا که می فرماید:

"مردمانی سفیه به زودی خواهند گفت: چه امری مسلمانان را از قبله ای که بر آن بودند، گردانید؟ بگو: مشرق و مغرب فقط برای خداست، هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند."

دلیل اینکه قرآن، گروه یادشده را "سفیه" دانسته این است که آنان فکر می کردند، "مکان" خاص مانند بیت المقدس، در قبله بودن، نقش اساسی را دارد؛ غافل از آنکه همه مکان ها از مشرق تا مغرب، از آن خداوند است، و تعیین قبله، به فرمان خدا بستگی دارد، نه سابقه تاریخی یک مکان خاص.

مقصود از امت وسط

در آیه 143 از این دسته از آیات سوره بقره، چنین می خوانیم:

"و اینچنین، شما را اَمّت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد".

دیدگاه های گوناگونی در تفسیر این عبارت، مطرح گردیده است.

نظریّه نخست

برخی از مفسّران، مقصود از اَمّت میانه را پیروان اسلام به عنوان آئینی می دانند که نه اهل افراط است و نه اهل تفریط، بلکه اهل اعتدال و میانه روی است. در توضیح این نظریه، چنین استدلال شده است که برخی از اَمّت ها که از مشرکان بودند، زندگانی دنیوی را به تنهایی، مدّ نظر داشتند. در مقابل آنان، گروهی از پیروان برخی از ادیان، به زندگانی اخروی به تنهایی، بذل توجّه می نمودند و در امور دنیا، اهل ریاضت، رهبانیت و دنیا گریزی بودند. اما دین

اسلام، جامع دو بُعد دنیا و آخرت است و سعادت دنیوی و اخروی را در حدّ اعتدال و میانه روی، برای پیروان خود می خواهد.

بر این اساس، برخلاف برخی از مکاتب و آئین ها که یا تنها برای حل مشکلات دنیوی مردم طرح و برنامه ارائه می دهند و یا فقط خود را ضامن سعادت بشر در عالم پس از مرگ می دانند؛ شریعت اسلام، برنامه خوشبختی انسانها را در هر دو بُعد دنیا و آخرت مطرح می کند و برای هر دو جنبه جسمی و روحی آنها دستور العمل دارد.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در آخرین وصیت خود به مسلمانان، چنین می فرماید:

" اعمل لدنیاک کأنک تعیش أبدا ؛ واعمل لآخرتک کأنک تموت غدا". (بحارالانوار ، ج / 44).

"برای دنیایت چنان تلاش کن ، مثل اینکه برای همیشه زنده خواهی ماند؛ و برای آخرت خود نیز چنان کار کن؛ مانند اینکه فردا از جهان رخت خواهی بست."

بنا بر این، شریعت اسلام، از یک سو نیروی عظیم تجدید شونده و متناسب با زمان را برای سازماندهی امور دنیوی فرد و جامعه در بعد هدایتی و مدیریتی داشته دارد؛ تا همگام با رشد دانش بشر و تحول ابزارها و شیوه های زندگی اجتماعی و ظهور ایدئولوژیهای روزآمد ، ابتکار عمل را در راهگشایی جوامع انسانی در دست داشته باشد و بتواند برای هر عصر و هر نسل جدیدی راه زندگی مدرن را بگشاید.

از سوی دیگر، این آئین الهی، از چنان کشش معنوی چند بعدی بهره می برد که بتواند زمام دلها را در هر عصری در اختیار داشته باشد و کشتی بشریت را به ساحل نجات

آرامش و جزیره امن فضیلت، معنویت و سعادت اخروی، هدایت کند.

بر اساس این تفسیر، مقصود از عبارت بعدی که می فرماید: "تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد؛" این خواهد بود که به دلیل داشتن چنین کمال والایی، امت اسلامی، معیار و میزان برای امت های دیگر خواهد بود، همانگونه که رسول خدا (ص)، الگو و اسوه برای امت اسلامی است.

نظریه دوم

گروهی دیگر از مفسران قرآن، امت میانه را به معنای امتی که واسطه میان رسول خدا (ص) و دیگر امت هاست، دانسته اند. همچنانکه پیامبر گرامی، واسطه میان خداوند و مسلمانان است. این گروه همچنین، شاهد و گواه بودن

امّت اسلام بر سایر امّت ها را به معنای گواهی و شهادت دادن به معنای حقیقی آن، قلمداد کرده اند.

بنا بر این نظریه، همانگون که پیامبر اسلام (ص) در روز رستاخیز، بر عملکرد امّت اسلامی شهادت می دهد، امت اسلامی نیز، بر صحّت یا سُقم عملکرد دیگر امّت ها، شهادت خواهد داد.

از آنجا که همه افراد امّت اسلامی، دارای چنین مقام و منزلتی نیستند، مفسّران یادشده به استناد برخی از روایات اسلامی، مقصود از آن را اولیاء الهی که در میان امّت اسلامی هستند، دارای منزلت شاهد بودن بر اعمال و رفتار امّت های دیگر دانسته اند.

بحث علمی

شناخت قبله از طریق علم هیأت

شناخت جهت قبله برای عموم مسلمانان جهان، به خاطر وجوب مواجهه با کعبه مشرفه به هنگام نماز، از اهمیت خاصی برخوردار است. از اینرو، دانشمندان مسلمان در طول تاریخ، به منظور بدست آوردن جهت "قبله"، تلاشهای علمی شایسته ای انجام داده اند.

در اینجا به منظور آشنایی با تلاش های مذکور، مبحثی را تحت عنوان شناخت قبله از طریق علم هیأت، از نظر شما می گذرانیم.

قبل از ورود در این مبحث، لازم است مقدماتی را جهت توضیح اصطلاحاتی که در این نوشتار می آید مانند دایره

افق، نقطه سمت الرأس و نقطه سمت القدم، تبیین
نماییم.

دایره افق، سمت الرأس و سمت القدم

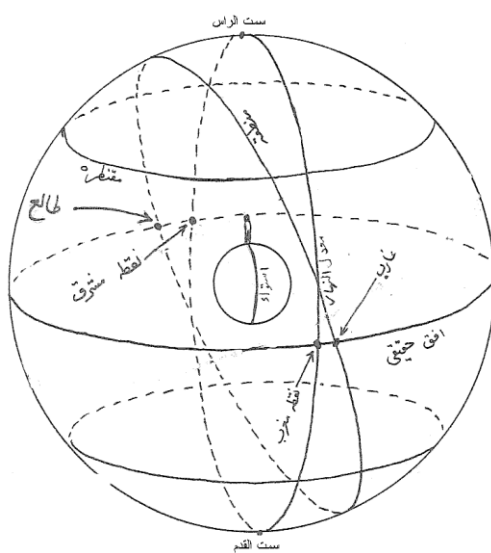
دایره افق، یکی از دوائر عظیمه بر گرد کره آسمانی است.
این دایره بر سه نوع به شرح زیر می باشد:

الف - افق حقیقی

افق حقیقی، دایره عظیمه ای است که محور آن از مرکز
زمین در راستای قامت فرد ناظر در هر نقطه ای از کره زمین
که قرار دارد می گذرد و از سمت رأس او و سمت قدم وی
عبور می نماید و به کره آسمانی در دو نقطه متقاطع منتهی
می شود که دو قطب دایره افق محسوب می شوند.

نقطه فوقانی را سمت الرأس، و نقطه تحتانی را سمت القدم می نامند.

هرگاه دایره افق حقیقی، دایره معدّل النهار را قطع کند، در دو نقطه مشرق و مغرب، با آن برخورد می نماید و خط اعتدال، واصل میان آن دو می باشد، و در این حال، منطقة البروج را نیز در دو نقطه طالع و غارب قطع می کند.



افق حقیقی برای ناظر ساکن منطقه استوایی

دایره های صغیره موازی با افق حقیقی را مقنطره می نامند.

ب - افق حسّی

افق حسّی، مقنطره ای است که مماس با سطح زمین در جانب نزدیکتر به سمت الرأس است، و قطری از زمین که در راستای قامت ناظر می باشد، بر آن عمود است.

ج - افق تُرسی

افق تُرسی، دایره ای است که از دَوَران خطی فرضی ترسیم می شود که از چشم ناظر ایستاده بر سطح زمین خارج می شود و با سطح زمین مماس می گردد و به کره آسمانی منتهی می شود.

این افق را تُرسی (یعنی به شکل سپر) نامیده اند، زیرا آنچه از دَوَران خط یادشده ترسیم می شود، شبیه سپر است. پس از تشریح مقدّمات فوق، به توضیح دایره سمت القبلة که جهت قبله را مشخص می نماید، می پردازیم.

دایره سمت القبلة، دایره عظیمه ای است که از سمت الرأس بلد مورد نظر و سمت الرأس مکه مکرمه می گذرد. محل تقاطع این دایره با افق بلد مورد نظر در جهت مکه، نقطه سمت القبلة است، و خط واصل میان این نقطه و مرکز دایره افق، خط سمت القبلة نام دارد. بنا بر این، کسی که در راستای خط السمت یادشده و رو به سوی نقطة السمت مذکور بایستد، رو به سوی کعبه ایستاده است. زیرا قبله، شامل کعبه و فضای محاذی آن از اعماق زمین تا اوج آسمان می باشد.

قوسی از افق که میان دایره نصف النهار بلد مورد نظر و دایره سمت القبلة از جانب نزدیکتر قرار دارد، قوس سمت القبلة یا انحراف سمت القبلة نامیده می شود.

روش های شناخت جهت قبله

روش های مختلفی برای دانستن سمت القبلة بیان شده است که برخی از آنها را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

الف- وصول خورشید به سمت الرأس مکه

عرض مکه مکرّمه کمتر از میل کلّی است.¹ بنا بر این، خورشید در دوره سالانه خود (که ناشی از حرکت انتقالی زمین به دور خورشید است) به هنگامی که به نصف النهار مکه می رسد، دو بار بر سمت الرأس مکه می گذرد، و در آن هنگام، سایه شاخص در مکه، محو می گردد و خورشید دقیقاً بالای کعبه می باشد. این امر در حالی رخ می دهد که

¹ عرض مکه عبارت است از: 21 درجه و 25 دقیقه. در حالی که میل کلّی در حدود 23 درجه و نصف است.

خورشید به درجه هشتم از برج جوزا، و یا درجه بیست و سوم از برج سرطان برسد.

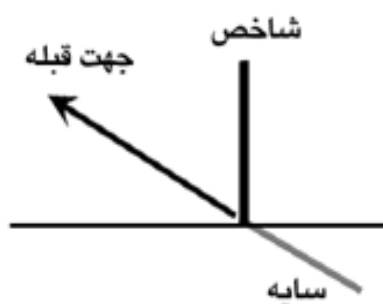
هرگاه خورشید به این دو نقطه برسد، تفاوت میان طول بلد طول مگه مکرّمه را محاسبه می کنیم و تفاوت زمانی آن دو ناحیه را بدست می آوریم. قبلا بیان شد که هر پانزده درجه فلکی یک ساعت زمانی است، و هر درجه فلکی چهار دقیقه زمانی، و هر دقیقه فلکی هم چهار ثانیه زمانی می باشد.

بنا بر این، اگر بلد مورد نظر ما نسبت به مگه مکرّمه شرقی باشد، خورشید بعد از عبور از نصف النهار بلد به اندازه مدّت تفاوت میان دو طول یادشده، به نصف النهار مگه می رسد.

اما اگر بلد مورد نظر ما نسبت به مگه مکرّمه غربی باشد، خورشید بعد از عبور از نصف النهار مگه به اندازه مدّت

تفاوت میان دو طول مذکور، به نصف النهار بلد مورد نظر خواهد رسید.

برای یافتن جهت قبله، در بلدی که حضور داریم، شاخصی را به صورت عمودی در سطحی مستوی قرار می دهیم. بر اساس محاسبات فوق، هنگامی که خورشید دقیقاً به نصف النهار مکه مکرمه برسد، سایه شاخص نصب شده در بلد مورد نظر ما، خطّ سمت القبلة است، ولی باید توجه داشت که جهت قبله، عکس جهت سایه شاخص یادشده می باشد.



بنا بر این، در چنین هنگامی اگر شما رو به سوی خورشید
بایستید، در حقیقت رو به سوی کعبه ایستاده اید.

البته این روش قبله یابی، به آفاقی اختصاص دارد که هنگام
قرار گرفتن خورشید در بالای سمت الرأس مکه، یکی از دو
درجه مذکور در آن آفاق، فوق الأرض باشد. و این امر در
صورتی معلوم می گردد که تفاوت میان دو طول یادشده

کمتر از نصف قوس نهار دو درجه مذکور در بلد مورد نظر باشد.

همچنین باید عرض بلد مورد نظر، به حدّی نرسد که مدار خورشید در دو درجه مذکور، از مدارهای ابدیّ الظهور یا ابدیّ الخفاء باشد.²

ب - شناخت قبله با دایره هندیّه³

معرفت جهت قبله از طریق دایره هندیّه به صورت تقریبی نزدیک به تحقیق، در خصوص مناطقی که تفاوت میان

² البته، در دو درجه مذکور نیز، ممکن است از طریق رادیو و امثال آن، رسیدن خورشید به سمت رأس مکه مکرمه معلوم گردد. بنا بر این، اگر در آن هنگام نیز شخصی به سمت خورشید بایستد، به سوی کعبه ایستاده است.

³ این دایره را هندیّه نامیده اند، به خاطر اینکه اختراع آن به دانشمندان هندوستان نسبت داده شده است. این نکته را ابوریحان بیرونی در کتاب "افراد المقال في أمر الظلال" چنین بیان داشته است:

"این دایره به هندیها نسبت داده شده است، بدلیل اینکه دایره مذکور در زیچ ارکند و زیجات دیگر هند و محاسبات آنان، برای نخستین بار در عصر اسلامی آمده است".

طول بلد و طول مکه مکرمه کمتر از 90 درجه باشد، امکان پذیر است. به منظور تبیین این امر، شایسته است مقدماتی را از نظر شما بگذرانیم:

مقدمه اول:

سطح زمین را با گونیا یا طراز بنّایی به صورت کاملاً صاف و مستوی در می آوریم، به نحوی که اگر آب روی آن سطح بریزیم، به همه طرف جاری گردد. سطح زمین مذکور باید در فضای باز باشد.

آنگاه دایره ای را بر آن سطح زمین رسم می نماییم و در مرکز آن، شاخصی را به صورت عمودی نصب می کنیم. بهتر است آن شاخص به شکل مخروطی باشد که طول آن به اندازه یک چهارم قطر دایره یادشده باشد.

مقدمه دوم:

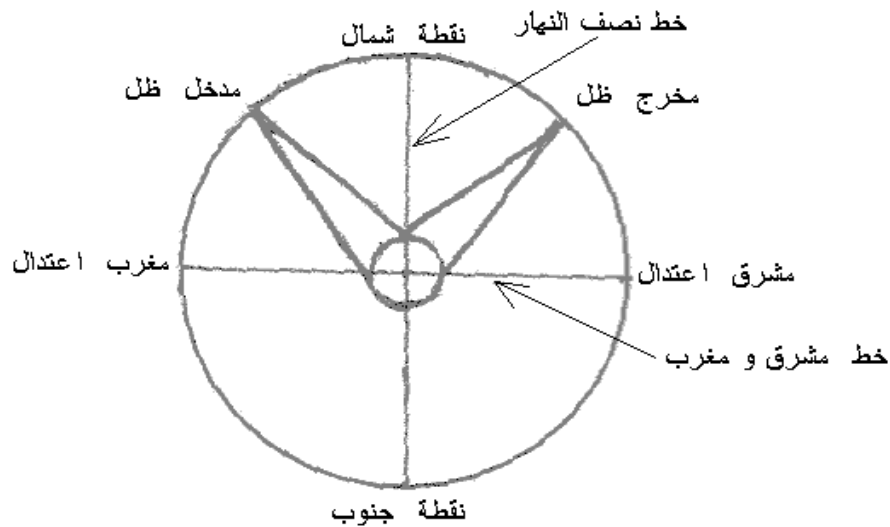
هنگام طلوع خورشید، رأس سایه شاخص خارج از دایره هندیه خواهد بود، و هر قدر ارتفاع خورشید بیشتر شود، سایه یادشده نیز کوتاهتر می گردد؛ تا اینکه رأس سایه بر محیط دایره مذکور منطبق می گردد.

در این هنگام، باید در نقطه وسط عرض رأس سایه شاخص، علامت گذاری کنیم. این نقطه را مدخل ظلّ می نامند.

آنگاه منتظر می مانیم تا هنگامی که رأس سایه قبل از اینکه از دایره خارج شود، به محیط دایره از طرف دیگر آن برسد. پس وسط عرض رأس سایه مذکور را نیز علامت گذاری می کنیم. این نقطه را مخرج ظلّ می نامند.

سپس، نقطه وسط قوس میان مدخل و مخرج ظلّ را بدست می آوریم و از آن نقطه، خط مستقیمی را رسم می کنیم، به نحوی که از مرکز دایره بگذرد و به محیط دایره از جانب دیگر آن منتهی گردد. این، خط نصف النهار است که خطّ زوال هم نامیده می شود. دو طرف این خط که با دایره هندیّه تقاطع کرده اند، نقطه شمال و نقطه جنوب می باشند.

آنگاه، خط مستقیم دیگری که خط نصف النهار را با زوایای قائمه قطع می کند، رسم می نماییم، به نحوی که از مرکز دایره بگذرد. این خط را، خط مشرق و مغرب، یا خطّ اعتدال می نامند. دو نقطه تقاطع خط مشرق و مغرب با دایره هندیّه را مشرق اعتدال و مغرب اعتدال می نامند.



مقدمه سوم:

تعیین نقاط یادشده ، عملی تقریبی است، زیرا دو مدار یومی در حالت ورود رأس سایه شاخص و خروج آن با هم برابر نیستند. زیر میل خورشید در طول حرکت آن ، در هر لحظه تغییر می یابد. بنا بر این، مدارات یومیه در هر زمانی در حال تغییر هستند. خورشید در هنگام وارد شدن رأس ظلّ

شاخص، در مدار یومی معینی بوده است، و در هنگام خروج سایه، در مداری دیگر.

به منظور نزدیک ساختن این عمل تقریبی به عملی تحقیقی و دقیق، امور ذیل را یاد آور می شویم:

1. اگر عمل یادشده به هنگام وصول خورشید به دو نقطه انقلاب صیفی و شتوی یا نزدیک به آن دو نقطه انجام شود، دقیق تر خواهد بود. زیرا حرکت میل در این زمان آهسته تر است.

2. هرگاه عمل یادشده در روزی انجام گیرد که خورشید در نیمه آن روز در منقلب باشد، مدار یومی آن در حالت ورود سایه و خروج آن یکسان خواهد بود. اما وقوع چنین حالتی نادر است.

3. اگر طلوع خورشید یا غروب آن در اعتدال بهاری یا اعتدال پاییزی باشد، بنا بر این، خطی که در راستای

سایه خارج می شود و از مرکز دایره - به هنگام وجود خورشید در یکی از دو اعتدال - می گذرد، خطّ مشرق و مغرب می باشد. و خطی که آن را با زوایای قائمه قطع می کند، خطّ نصف النهار است.

روش های دیگری نیز برای دقیق تر شدن نتیجه عمل مذکور، در کتاب هایی مانند قانون مسعودی، افراد المقال (نوشته ابوریحان بیرونی)، و غیر آنها بیان گردیده است.

مقدمه چهارم:

چنانکه بیان شد، دایره یادشده با خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب، به چهار بخش مساوی تقسیم می گردد. هریک از چهار قوس به دست آمده را باید به 90 جزء مساوی تقسیم کنیم. زیرا مجموع درجات یک دایره، 360

درجه می باشد. اکنون، دایره هندیه آماده است، تا سمت قبله را با کمک آن به شرح ذیل، به دست آوریم.

تعیین سمت قبله با دایره هندیه

به منظور تحصیل سمت قبله، روش های یادشده در زیر را از نظر شما می گذرانیم:

1. اگر طول بلد مورد نظر و طول مکه مکرمه یکسان باشند ولی عرض شمالی بلد از مکه بیشتر باشد، بنا بر این، قبله بلد مذکور، نقطه جنوب می باشد؛ اما در صورتی که کمتر باشد، نقطه شمال، قبله خواهد بود.

این امر، مختص نیم دایره ای است که مکه در آن، میان دو قطب شمال و جنوب قرار دارد، نه نیم دایره ای که نقطه مقاطر مکه در آن میان دو قطب یاد شده واقع گردیده است.

2. اگر عرض بلد مورد نظر با عرض مکه مکرمه یکسان و بلد یادشده شمالی باشد، دو نظریه برای تعیین جهت قبله به شرح ذیل بیان شده است:

الف- بعضی از دانشمندان بر آنند که قبله بلد یادشده اگر در شرق مکه باشد، نقطه مغرب است؛ و اگر در غرب مکه باشد، نقطه مشرق است. این سخن به برخی از متخصصان هیأت و نجوم مانند ابرخس، حکیم کوشیار، عبدالرحمن صوفی، و ابن اعلم نسبت داده شده است.

علامه کابلی در فصل پانزدهم از کتاب تحفة الأجله، چنین می گوید:

"ممکن است مقصود کسانی که در این فرض، نقطه مشرق یا مغرب را قبله می دانند این باشد که مکه و بلد مورد نظر، تحت یک دایره از دوائر عرضی باشند، که در این صورت، قبله بدون شک، نقطه مغرب است، اگر طول بلد زیاد تر

باشد، یا نقطه مشرق است، در صورتی که طول بلد کمتر باشد."

همین دانشمند در فصل سیزدهم همان کتاب، چنین می نگارد:

"بلکه جهت (قبله) در این هنگام، یعنی هرگاه در عرض و جهت مساوی باشند، بر اساس نظر دانشمندان متأخر از اهل اروپا، نقطه مشرق و مغرب است. همچنانکه دیدگاه ابرخس و ابن اعلم از قدماء نیز، چنین بوده است." آنگاه علامه کابلی بر سخن یادشده اعتراض کرده و چنین گفته است:

این دیدگاه، مبتنی بر این است که دایره اوّل السموت بلد مورد نظر، از سمت الرأس مگّه می گذرد، و در این حال، با دایره اوّل السموت مگّه مکّرّمه متّحد خواهد بود. در حالی که چنین نیست. زیرا محال است که دایره اول السموت دو

بلد حتی در صورتی که عرض و جهت آنها یکسان باشند، متحد گردند، مگر در دو حالت:

حالت اول: اگر هر دو بلد بر خط استواء قرار داشته باشند، زیرا معدّل النهار در این حالت، دایره اول السموت هردو خواهد بود.

حالت دوم: اگر یکی از دو بلد در محل متقاطر بلد دیگری قرار داشته باشد. در این حالت نیز، دایره اول السموت هردو یکی خواهد بود. زیرا سمت الرأس هریک از آنها، سمت القدم دیگری خواهد بود.

بنا بر این، در غیر از این دو حالت، دایره اول السموت دو بلد، متحد نخواهد بود.

ب - گروهی دیگر بر آنند که بلد یادشده (که عرض و جهت آن با عرض و جهت مکه مساوی است) اگر در غرب مکه باشد، پس سمت قبله آن در ربع شمال شرقی است، و اگر

در شرق مگه باشد، سمت قبله آن در ربع شمال غربی خواهد بود.

این نظریه، به دانشمندان متأخر از منجمان جهان اسلام، نسبت داده شده است.

محقق طوسی در فصل دوازدهم از باب سوم از کتاب تذکره، چنین می گوید:

"هر بلدی که عرض آن با عرض مکه مساوی باشد، آن بلد با مگه در تحت یک مدار یومی قرار دارند. بنا بر این، اگر طول آن کمتر باشد⁴، پس مگه در سمت چپ مشرق اعتدال (یعنی در ربع شمال شرقی) قرار دارد. اما اگر طول آن بلد بیشتر از مگه باشد، پس مگه در سمت راست مغرب اعتدال خواهد بود⁵".

⁴ یعنی اینکه بلد در غرب مگه باشد. این امر نشان می دهد که مبدأ طول بلاد از نظر این دانشمند، جزایر خالدات یا ساحل غربی قاره آفریقا بوده است.

⁵ یعنی در ربع شمال غربی باشد.

دلیل سخن فوق این است که معیار شناخت سمت قبله، دایره اول السُّمُوت است، نه دایره عرضی که با خط استوا موازی می باشد. از آنجا که هر نقطه ای که بر دایره اوّل السموت یک بلد فرض شود، بُعد آن از معدّل النهار کمتر از بعد سمت الرأس است (مگر نقطه متقاطر بلد که سمت القدم است)، بنا بر این، سمت الرأس مگّه مکرمه در شمال اول السموت بلد مورد نظر قرار می گیرد، خواه آن بلد در شرق مگّه باشد یا غرب آن.

بر اساس آنچه بیان شد، معلوم می گردد که هرگاه بلد مورد نظر (که عرض و جهت آن با مگّه مساوی است) در غرب مگّه باشد، سمت قبله آن در ربع شمال شرقی است، و هرگاه در شرق مگّه باشد، سمت قبله آن در ربع شمال غربی است.

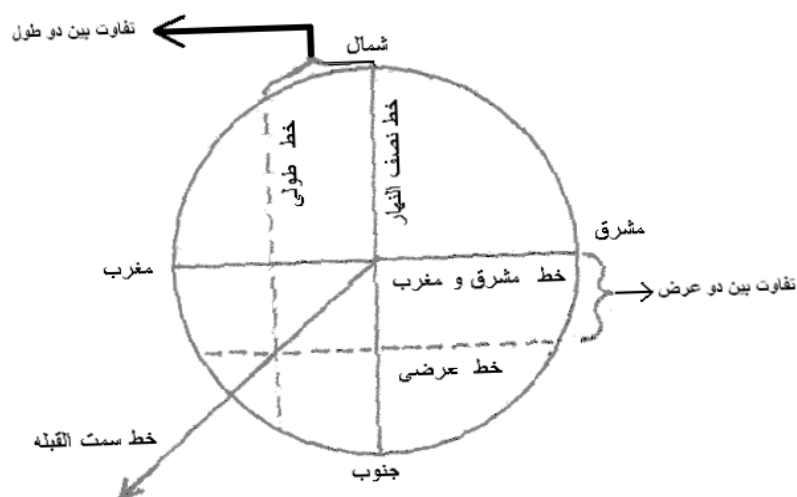
3. اگر بلد مورد نظر در شمال خط استوا باشد و عرض و طول شرقی آن بیشتر از عرض و طول مگه باشد، معلوم می گردد که مگه در سمت جنوب غربی بلد قرار دارد. در این حالت، سمت قبله را از طریق دایره هندیه، به نحو ذیل استخراج می نماییم:

الف - ابتدا، تفاوت میان طول بلد و طول مگه را بدست می آوریم و درجات را از نقطه شمال و نقطه جنوب بر روی دایره هندیه به سمت مغرب به اندازه تفاوت درجات دو طول مذکور، شمارش می کنیم. آنگاه بین دو نقطه پایانی شمارش شده، خطی را که موازی با خط نصف النهار در دایره هندیه است رسم می کنیم. این خط را خطّ طولی می نامند.

ب - تفاوت میان عرض بلد و عرض مگه مکّرّمه را بدست می آوریم و به اندازه آن، از نقطه مشرق و مغرب بر دایره

یادشده به سمت جنوب شمارش می کنیم. آنگاه بین دو نقطه پایانی شمارش شده خطی را موازی با خط مشرق و مغرب رسم می کنیم. این خط را خط عرضی می نامند.

ج - روشن است که خط طولی و خط عرضی همدیگر را در نقطه ای غیر از مرکز دایره قطع می نمایند. بنا بر این، از مرکز دایره هندیه، خطی را به سمت نقطه تقاطع یادشده خارج می سازیم و آن را ادامه می دهیم. این خط، خط سمت القبله است و جهت قبله را نشان می دهد.

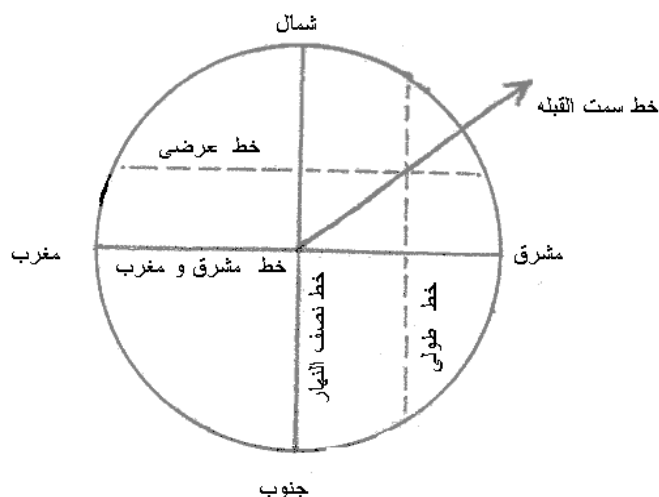


4. اگر بلد مورد نظر در شمال خط استوا باشد و طول و عرض آن کمتر از طول و عرض مکه مکرّمه باشد، معلوم می گردد که مکه در شمال شرقی آن قرار دارد.

در این حالت، تفاوت میان طول مکه و طول بلد را بدست می آوریم و به اندازه درجات آن، از دو نقطه شمال و جنوب بر دایره هندیه به سوی مشرق می شماریم، و میان دو نقطه پایانی، خطی را به موازات خط نصف النهار ترسیم می نماییم، که خط طولی نامیده می شود.

آنگاه تفاوت میان دو عرض را نیز بدست می آوریم و به اندازه آن، از دو نقطه مشرق و مغرب به سوی شمال می شماریم، و میان دو نقطه پایانی، خطی را به موازات خط مشرق و مغرب ترسیم می کنیم، که خط عرضی نامیده می شود.

سپس، از مرکز دایره هندیه، خطی را به سوی نقطه تقاطع خط طولی و خط عرضی ترسیم می کنیم و آن را ادامه می دهیم. این خط، جهت قبله را نشان می دهد.



5. اگر بلد مورد نظر در شمال خط استوا باشد، و طول شرقی آن بیشتر از طول مکه باشد ولی عرض آن کمتر از عرض مکه باشد، در این صورت، مکه در جهت شمال غربی بلد مورد نظر قرار دارد.

در این حالت ، تفاوت میان دو طول را بدست می آوریم و به اندازه آن از دو نقطه شمال و جنوب به سوی غرب می شماریم . همچنین ، تفاوت میان دو عرض را بدست می آوریم و به اندازه آن از دو نقطه مشرق و مغرب به سوی شمال می شماریم و باقی آنچه که در موارد فوق گفته شد را ادامه می دهیم.

6. اگر بلد مورد نظر ما در شمال خط استوا باشد و طول آن کمتر از مکه ولی عرض آن بیشتر از مکه مکرّمه باشد، در این صورت، مگّه در جهت جنوب شرقی بلد مورد نظر قرار دارد.

در این حالت، از دو نقطه شمال و جنوب به اندازه تفاوت میان دو طول به سوی مشرق می شماریم، و از دو نقطه مشرق و مغرب به اندازه تفاوت میان دو عرض به سوی

جنوب می شماریم، و باقی محاسبات را بر طبق موارد فوق، ادامه می دهیم.

7. اگر بلد مورد نظر ما در شمال خط استوا باشد و طول آن صفر باشد (مانند شهر گرینویچ)، خواه عرض آن کمتر از مگه یا بیشتر از آن باشد، در این صورت، طول مگه را به منزله تفاوت میان دو طول در نظر می گیریم و باقی محاسبه را چنانکه دانستیم، انجام می دهیم

8. اگر بلد مورد نظر در شمال خط استوا باشد و طول آن نسبت به گرینویچ، غربی باشد، در این حالت، طول غربی بلد را با طول شرقی مگه جمع می بندیم و مجموع آنها را به منزله تفاوت میان دو طول در نظر می گیریم و به اندازه آن از دو نقطه شمال و جنوب به سوی مشرق شمارش می کنیم، و محاسبات را بر مبنای آنچه گذشت، ادامه می دهیم.

9. اگر بلد مورد نظر بدون عرض باشد (یعنی کاملاً بر روی خط استوا قرار داشته باشد)، در این حالت، عرض مگه را به منزله تفاوت میان دو عرض در نظر می‌گیریم و به اندازه آن از دو نقطه مشرق و مغرب به سوی شمال می‌شماریم و بقیّه محاسبه را انجام می‌دهیم.

10. اگر بلد مورد نظر در جنوب خط استوا باشد، در این صورت، عرض جنوبی آن را با عرض شمالی مگه جمع می‌بندیم، و مجموع آنها را به منزله تفاوت میان دو عرض در نظر می‌گیریم و به اندازه آن از دو نقطه مشرق و مغرب به سوی شمال می‌شماریم و باقی محاسبات را به انجام می‌رسانیم.

11. اگر تفاوت میان طول بلد و طول مگه به اندازه 180 درجه باشد، و بلد مورد نظر در نقطه متقاطع مگه قرار داشته باشد (یعنی عرض جنوبی آن به اندازه عرض

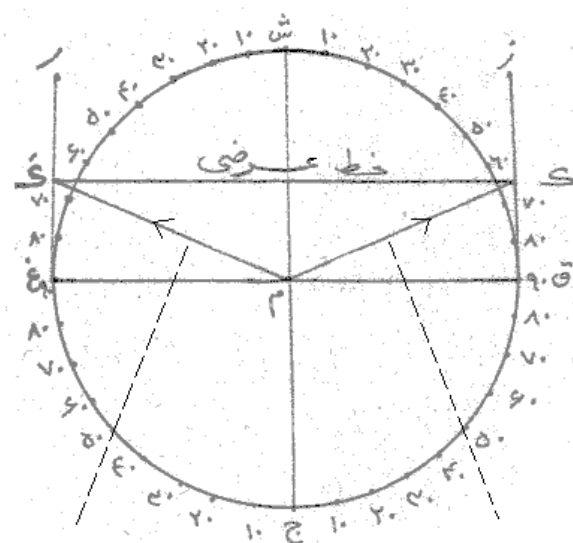
شمال مگه باشد)، در چنین حالتی، به هر طرف که روی کنیم، جهت قبله خواهد بود.

12. اگر تفاوت میان دو طول به اندازه 180 درجه باشد، ولی بلد مورد نظر در نقطه متقاطر مگه قرار نداشته باشد، در این حالت، هرگاه عرض جنوبی بلد از عرض شمالی مگه کمتر باشد یا بدون عرض باشد یا عرض آن شمالی باشد، در هر سه صورت، نقطه شمال، سمت القبله است. اما هرگاه عرض جنوبی بلد مورد نظر بیشتر از عرض شمالی مگه باشد، در این صورت، نقطه جنوب، سمت القبله خواهد بود.

تکمیل بحث

در صورتی که تفاوت میان طول بلد و طول مگه مکرمه بیشتر از 90 درجه باشد، اگر بلد مورد نظر غربی باشد،

عمودی را از نقطه مشرق خارج می‌سازیم، و اگر بلد شرقی باشد، آن عمود را از نقطه مغرب خارج می‌کنیم، و خط عرضی را ادامه می‌دهیم تا به عمود یادشده برسد. در این حالت، آن خط مستقیمی که میان مرکز دایره و نقطه تقاطع خط عرضی با عمود قرار دارد، خط سمت القبله است.



خط سمت القبله - اگر عمود از نقطه مشرق خارج شود خط سمت القبله - اگر عمود از نقطه مغرب خارج شود

بنا بر این، اگر مثلاً عرض بلد مورد نظر 48 درجه و 55 دقیقه باشد، و تفاوت میان طول آن و طول مگه مکرّمه 90 درجه باشد، پس تفاوت میان عرض آن دو 27 درجه و 30 دقیقه است.

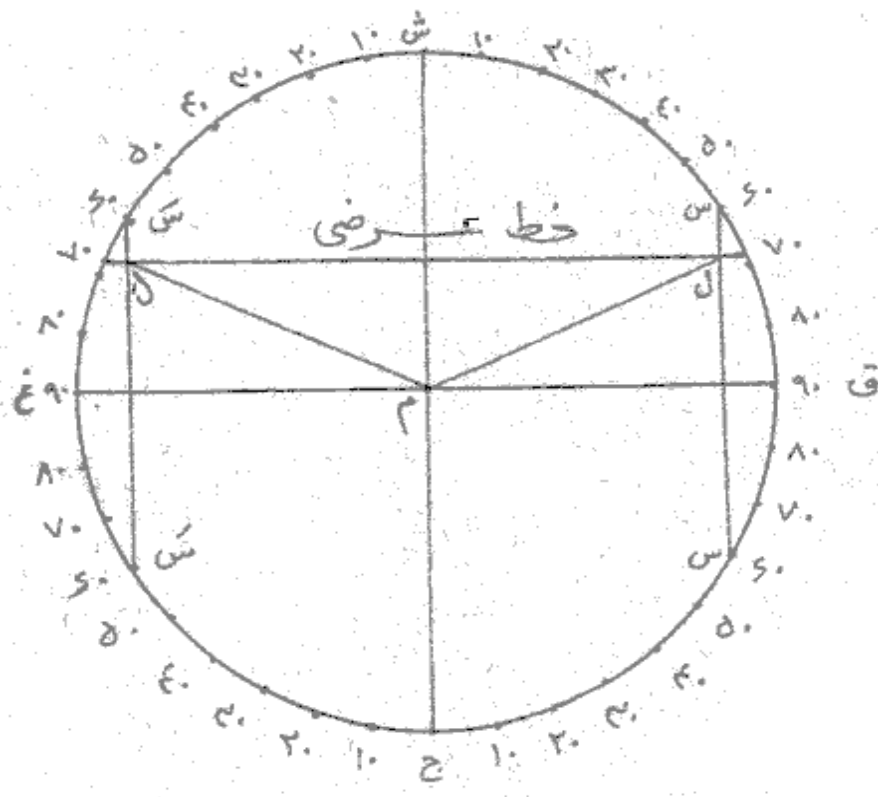
در این حالت بر اساس شکل بالا، اگر بلد مورد نظر شرقی بود، باید از نقطه مغرب (غ) عمود (غ ر) را خارج سازیم. همچنین، خط عرضی را تا نقطه تقاطع عمود یادشده با خط عرضی که نقطه (ک) هست ادامه دهیم. بنا بر این، خط واصل میان مرکز دایره و نقطه مذکور، یعنی: خط (م ک) خط سمت القبله می باشد.

در صورتی که بلد مورد نظر غربی باشد، عکس آن را مطابق دستور فوق انجام می دهیم. بنا بر این، خط (م ک) خط سمت القبله خواهد بود.

اما اگر تفاوت میان طول بلد و طول مگّه بیش از 90 درجه باشد، از هریک از دو نقطه

شمال یا جنوب به اندازه تفاوت میان دو طول، درجات روی دایره را به سوی مغرب شمارش می کنیم (اگر بلد شرقی باشد)، و به سوی مشرق شمارش می کنیم (اگر بلد غربی باشد). آنگاه خط مستقیمی را میان دو نقطه پایانی شمارش خود ترسیم می نماییم.

خط یادشده، خط عرضی را با زاویه های قائمه قطع می کند. سپس، خط مستقیمی را میان مرکز دایره و نقطه تقاطع دو خط مذکور ترسیم می کنیم. این، همان خط سمت القبلة خواهد بود.



به عنوان مثال، اگر عرض شمالی بلد مورد نظر 41 درجه و 25 دقیقه باشد و تفاوت میان طول آن با طول مکه مکرمه 120 درجه باشد، تفاوت میان عرض آن دو 20 درجه خواهد بود.

در این حالت، اگر فرض کنیم که بلد شرقی است، باید مطابق شکل بالا از نقطه شمال (ش) به سوی غرب (غ)، به اندازه 120 درجه که تفاوت میان دو طول است بشماریم. نقطه پایانی، نقطه (س) خواهد بود. همچنین، از نقطه جنوب (ج) به سوی مغرب (غ) به اندازه 120 درجه می شماریم و به نقطه (س) می رسمیم. آنگاه، خط عرضی را ترسیم می کنیم که با خط (س س) در نقطه (ل) تقاطع می کند. سپس خطی را میان مرکز دایره (م) و نقطه (ل) ترسیم می کنیم که همان خط سمت القبلة می باشد.

اما اگر بلد مورد نظر غربی باشد، عمل مذکور را مطابق آنچه در قاعده مذکور بیان شد انجام می دهیم. در این صورت، خط (م ل) خط سمت القبلة خواهد بود.

این روش ، توسط برخی از دانشمندان هیأت و نجوم مانند سردار کابلی در تحفة الأجلّ به نقل از از مولا مظفر جنابذی در رساله "قبله" تبیین شده است.

ج - شناخت قبله با تحصیل قوس انحراف

پیش از این، گفته شد که قوسی از افق که میان دایره نصف النهار بلد و دایره سمت القبلة از جانبی که نزدیکتر از آن نباشد قرار دارد، قوس سمت القبلة است و به عنوان انحراف سمت القبلة هم نامیده می شود. بنا بر این، قوس یادشده، کمانی از دایره افق است که میان نقطه سمت القبلة و نقطه شمال یا جنوب در جهتی که نزدیکترین است، قرار دارد.

هرگاه با روش هایی مانند جدول های معتبر در این علم، جهت انحراف و مقدار قوس آن را بدست آوردیم، دایره

هندیه را رسم می کنیم و خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب را ترسیم می نماییم، و سمت قبله را از طرق ذیل بدست می آوریم:

1. اگر طول بلد مساوی با طول مگّه باشد، یا آنکه تفاوت میان دو طول 180 درجه باشد، پس هردو تحت یک نصف النهار قرار دارند، و بلد مورد نظر، قوس انحرافی ندارد، و بنا بر این، خط نصف النهار، خط سمت القبله است.

2. در غیر این صورت، از مبدأ سمت (یعنی: مبدأ قوس سمت القبله که نقطه شمال یا جنوب است) از قوسی که در جهت انحراف است، به اندازه درجات انحراف، شمارش می کنیم و میان نقطه پایانی این شمارش و مرکز دایره خط مستقیمی را رسم می نماییم. این خط، خط سمت القبله است.

3. اگر عرض شمالی بلد مساوی با عرض مکه مکرمه باشد، برای بدست آوردن سمت القبلة، نظریات مختلفی وجود دارد که ذیلا یاد آور می شویم:

علامه نراقی⁶ در کتاب "المستند" چنین می گوید: با اتحاد در عرض، (جهت انحراف) از شمال به جانب مغرب به اندازه تمام عرض تا 90 درجه است، اگر طول بلد بیشتر باشد؛ و از شمال به مشرق است، اگر طول بلد کمتر باشد.

استاد ما ، علامه حسن زاده آملی در کتاب "دروس معرفة الوقت و القبلة" در شرح سخن فوق، چنین می گویند:

مقصود ایشان این است که : اگر بلد و مکه در عرض و جهت متحد باشند - زیرا سخن ایشان در خصوص بلاد شمالی است - ، پس اگر بلد مورد نظر نسبت به مکه شرقی باشد، جهت انحراف از شمال به سمت مغرب به اندازه

⁶ علامه مولی احمد نراقی.

تمام⁷ عرض بلد است که مساوی با عرض مگه می باشد. یعنی: از نقطه شمال در دایره هندیه آغاز می کنیم و از ربع دوری که بین آن نقطه و نقطه مغرب قرار دارد، به اندازه تمام عرض - یعنی: 68 درجه و 35 دقیقه - می شماریم. زیرا عرض مگه 21 درجه و 25 دقیقه است.

آنگاه، میان نقطه پایانی آن و مرکز دایره، خط مستقیمی را که خط سمت قبله است، ترسیم می نماییم.

اما اگر بلد مورد نظر در غرب مگه باشد (با توجه به اینکه علامه نراقی، مبدأ طول را آخرین آبادی در جهت مغرب می دانسته است)، در این صورت، اگر طول بلد کمتر از طول مگه باشد، پس جهت انحراف، از شمال به مشرق به اندازه تمام عرض تا نود درجه خواهد بود.

⁷ قبلا در مبحث دایره، توضیح داده شد که متمم هر قوسی تا 90 درجه را تمام آن قوس می نامند.

ولی علامه کابلی، به سخن علامه نراقی اعتراض کرده است. زیرا فرض مذکور در خصوص بلادی است که عديم العرض باشند. یعنی بر خط استوا قرار داشته باشند. در پایان، مجددا یادآوری می کنیم که اکثر روش های یادشده برای تشخیص جهت قبله، نسبت به دلالت بر اتّجاه به سوی عین کعبه، تقریبی می باشند.

شناخت قبله از دیدگاه فقهی

اینک، پس از تشریح روش های معرفت قبله از منظر دانش هیأت و نجوم، شایسته است، علامات شرعی که در متون روایی به منظور شناخت جهت قبله وارد گردیده را نیز یادآورد شویم.

روش هایی که برای معرفت قبله در بخشهای پیش بیان گردید، از جمله دقیق ترین روش ها برای این منظور می باشد، که بر مبنای محاسبات ریاضی استوار است. اما در این بخش می کوشیم تا فشرده ای از علامات و نشانه های تقریبی جهت قبله که در روایات اسلامی و سخنان فقهای مسلمان بیان گردیده است را، از نظر گرمی شما بگذرانیم. این علامت ها، تنها در خصوص برخی از مناطق روی زمین بیان شده اند و شامل همه بلاد روی زمین نمی باشند.

علامت قبله عراق

فقیه بزرگوار شیعه، محمد ابن مکی عاملی، معروف به شهید اول، در کتاب "اللمعة الدمشقية" چنین می گوید:

"علامت اهل عراق و کسانی که در جهت آنان قرار دارند این است که مغرب را در جانب راست و مشرق را در جانب چپ قرار دهند، و ستاره جُدّی را پشت شانه راست خود قرار دهند."

به منظور توضیح این سخن، باید ستاره "جُدّی" را بشناسیم.

ستاره جُدّی

ستاره جُدّی، همان ستاره معروف قطبی است. کلمه جدی، در ابتدا به فتح جیم و سکون دال و تخفیف یاء بوده است. ولی در علم هیأت و نجوم آن را به صورت تصغیر شده، یعنی: به ضمّ جیم و فتح دال و تشدید یاء آورده اند تا میان این جدی که نام ستاره قطبی است و آن جَدی که نام دهمین برج و صورت فلکی است فرق باشد.

ستاره مذکور، در پایان دم صورت فلکی دبّ اصغر (خرس کوچک) قرار دارد. صورت فلکی دبّ اصغر را "بنات النعش الصغری" هم نامیده اند. این صورت فلکی، نزدیکترین صورت فلکی به قطب شمال است.

ستاره جدیّ در هر 24 ساعت یکبار به دور قطب شمال حقیقی می گردد. این امر به خاطر حرکت وضعی زمین است. بعد ستاره یادشده از قطب شمال حقیقی زمین در زمان ما بیش از یک درجه است. ولی همچنان که در مبحث حرکت تقدیمی زمین توضیح دادیم، محل آن همواره ثابت نیست، بلکه به صورت خیلی آهسته در حال تغییر می باشد.

علامه حسن زاده آملی از کتاب "أرواء الظماء"، نوشته "فان دیک کرنیلیوس" نقل کرده اند که تفاوت میان ستاره

جدی و قطب شمال حقیقی، یک درجه و بیست دقیقه است.

اما سردار کابلی ، فاصله میان آندو را یک درجه و چهارده دقیقه دانسته است، چنانکه در دائرة المعارف بریطانیا، (جلد هشتم، صفحه 153، طبع سیزدهم) آمده است.

از آنجا که ستاره جدی در هر شبانه روز، یک بار به دور قطب شمال حقیقی کره زمین گردش می کند، بنا بر این، نهایت ارتفاع و نهایت انحطاط دارد. در این حالت، ستاره یادشده بیشترین انطباق را بر نقطه قطب شمال حقیقی دارد. به خاطر همین امر، فقها به هنگام تعیین قبله با ستاره جدی، این قید را هم اضافه می کنند که باید ستاره مذکور در نهایت ارتفاع یا نهایت انحطاط باشد.

فقیه بزرگوار، زین الدین عاملی، معروف به شهید ثانی در کتاب "الروضۃ البهیة"، سخن شهید اول را مورد اعتراض قرار داده و چنین گفته است:

این علامت (یعنی: قرار دادن ستاره جدی در پشت شانه راست) به عنوان علامت شهر کوفه و آنچه با آن تناسب دارد، در روایات آمده است، و این امر، با قواعد علم هیأت و غیر آن موافق است. بنا بر این، عمل به این علامت، مخصوص مناطق مرکزی عراق است که به کوفه نزدیک هستند، مانند بغداد و مشهدین (کربلا و نجف) و حله".

سپس می گوید:

"اما علامت نخست⁸ در سخن شهید اول، اگر مقصود ایشان مشرق و مغرب اعتدال باشد، چنانکه در کتاب

⁸ یعنی: قرار دادن مغرب در سمت راست، و قرار دادن مشرق در سمت چپ.

البیان گفته است، یا دو جهت مشرق و مغرب اصطلاحی باشد که

دو جهت شمال و جنوب را با دو خط متقاطع با زاویه های قائمه قطع می کنند ، پس این علامت، با علامت دوم⁹ ناسازگار است. زیرا ستاره جدی در حال استقامت¹⁰ بر دایره نصف النهار قرار دارد که از نقطه جنوب و شمال می گذرد. بنا بر این، هرگاه مشرق و مغرب در سمت چپ و راست قرار داده شوند، ستاره جدی در میان دو کتف قرار خواهد گرفت. به دلیل تقاطعی که بیان شد. پس اگر در نظر گرفته شود که ستاره جدی پشت شانه راست قرار گیرد، لازم می آید که روی ما از جانب نقطه جنوب به سمت مغرب به مقدار زیادی منحرف شود".

ممکن است این شبهه را به صورت زیر، پاسخ دهیم:

⁹ یعنی: قرار دادن ستاره جدی در پشت شانه راست.

¹⁰ یعنی: هنگامی که ستاره جدی در نهایت ارتفاع یا نهایت انخفاض باشد.

احتمالاً، مقصود شهید اول، بیان مراحل بدست آوردن جهت قبله در بلاد یادشده است. به این صورت که ابتدا رو به سوی جنوب می ایستیم و سمت راست بدن را به سوی مغرب و سمت چپ را به سوی مشرق قرار می دهیم. آنگاه بدن خود را به اندازه ای به سمت مغرب می چرخانیم که ستاره جدی که در سمت شمال قرار دارد، پشت شانه راست ما قرار گیرد. بر این اساس، این ها دو مرحله برای یک علامت هستند، نه دو علامت مستقل.

علامت قبله شام

گروهی از فقها معتقدند که علامت قبله شام این است که ستاره جدی را در هنگام نهایت ارتفاع یا انخفاض آن پشت شانه چپ، و ستاره سهیل را در آغاز طلوع آن در میان دو چشم خود قرار دهیم (یعنی: کاملاً با آن روبرو باشیم).

ستاره سهیل، از کواکب صورت فلکی "سفینه" (کشتی) است که از جمله صور فلکی جنوبی می باشد. این ستاره در مناطقی رؤیت می شود که عرض شمالی آن 38 درجه و 35 دقیقه یا کمتر از آن باشد. ستاره یادشده به هنگام طلوع و ظهور آن از افق، از جنوب به سمت مشرق انحراف دارد، و اما هنگامی که در نهایت ارتفاع است، همسو با جنوب می باشد.

بنا بر این، اگر اهل شام، ستاره سهیل را به هنگام طلوع آن در میان دو چشم خود قرار دهند، و ستاره جدی را در نهایت ارتفاع یا انخفاض آن پشت شانه چپ خود قرار دهند، در آن حالت به سوی جنوب شرق ایستاده اند که اجمالا رو به سوی مگه خواهند بود.

علامت قبله مغرب

شهید اول در کتاب "اللمعة الدمشقية" چنین می نویسد:
 "قبله مغرب، قرار دادن ثریّا و عیّوق در سمت راست و چپ
 است".

ثریّا، مجموعه ای متشکل از چند ستاره است که به صورت
 خوشه ای از ستارگان در آسمان جلوه گری می کند. شش
 ستاره آن به صورت آشکار قابل رؤیت هستند، و یکی از آنها
 کم سو تر است. این مجموعه ستارگان، بر پشت صورت
 فلکی "ثور" (گاو) قرار دارد که دومین برج است.

عیّوق، ستاره ای درخشان است که در صورت فلکی
 "ممسک الأعنة" (ارابه ران) قرار دارد، که از جمله صورت
 های فلکی شمالی است.

صاحب جواهر، علاوه بر این علامت، نشانه دیگری را نیز
 بیان کرده است. او در مبحث علامات قبله در کتاب جواهر

الكلام می گوید: راه تشخیص جهت قبله آن ناحیه، قرار دادن ستاره جدی در حال استقامت آن یا به صورت مطلق (چنانکه صاحب کشف اللثام معتقد است) در سمت گونه چپ صورت می باشد.

برخی دیگر از فقها نیز، قرار دادن ستاره جدی را مقابل گوش چپ، به عنوان علامت قبله مغرب دانسته اند.

توضیح:

منطقه "مغرب" در اصطلاح جغرافی بر شمال آفریقا (شامل لیبی، تونس، الجزایر، و مراکش) اطلاق می گردد. در برخی از موارد نیز، این کلمه بر بعضی از منطقه مغرب مانند حبشه و نوبه – چنانکه در کتاب الروضة البهیة آمده است – اطلاق می شود.

روشن است که این مناطق گوناگون از حیث جهت قبله، یکسان نیستند، و شاید سبب اختلاف آراء فقها در این خصوص نیز، بدین جهت باشد.

علامت قبله یمن

علامت قبله یمن آن است که ستاره سهیل را به هنگام اول طلوع آن بین دو کتف قرار دهند، و ستاره جدی را در نهایت ارتفاع یا انخفاض آن در جهت جلو شانه راست قرار دهند. شهید اول فرموده است: "و یمن، مقابل شام است".

یاد آوری

بار دیگر یاد آور می شویم که علامات شرعی مذکور که در کتب روایی و فقهی آمده است، تقریبی و تخمینی می باشد، و در صورت عدم قدرت بر تحصیل قبله از طرق دقیق نجومی، مورد استفاده قرار می گیرد.

سوره بقره – آیه ۱۵۲ و ۱۵۳

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿١٥٢﴾ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ
الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾.

ترجمه

پس مرا یاد کنید تا به یاد شما باشم، و شکر نعمت مرا به
جای آورید و کفران نعمت نکنید.
ای کسانی که ایمان آورده اید، از شکیبایی و نماز، یاری
بجوئید که خدا با صابران است.

توضیح

در بخش اول از این آیات شریفه، خداوند بزرگ، همگان را به سه امر مهمّ دعوت فرموده است:

- ذِکْر
- شُکْر
- پرهیز از کُفران نعمت

حقیقت ذِکْر

کلمه "ذِکْر" در لغت عربی به معنای "به یاد آوردن" و همچنین، به معنای "ورد" آمده است. از آنجا که در این آیه شریفه، کلمه "ذِکْر" به حرف "ياء" متکلمّ اضافه شده است، بنا بر این، مقصود از آن، به یاد آوردن خداوند است. همچنین، از آنجا که خداوند، فوق توصیف و تصوّر

است، منظور از یادآوری خداوند، تحصیل علم حضوری به حضرت حق است. زیرا در سوره طه، آیه یکصد و ده، چنین می خوانیم:

"يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا".

خداوند آنچه را در پیش آنان و آنچه را در پشت سر آنان است می داند، و هیچکس احاطه علمی بر او ندارد.

حدیث ذیل که با عبارات گوناگون در کتب روایی اهل تشیع و اهل تسنن مانند عدّة الداعی، صفحه 238؛ المستدرک علی الصحیحین، جلد دوم؛ و کتاب بحار الأنوار مجلسی و امثال آنها آمده است، حقیقت ذکر را توضیح می دهد:

"رُوي أَنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله خرج على أصحابه فقال: ارتعوا في رياض الجنة قالوا: يا رسول الله، وما رياض الجنة؟ قال: مجالس الذكر اغدوا وروحوا واذكروا، ومن كان يحب أن يعلم منزلته عند الله، فلينظر كيف منزلة

الله عنده فان الله تعالى ينزل العبد حيث أنزل العبد الله من نفسه، واعلموا أن خير أعمالكم عند مليكم وأزكاها وأرفعها في درجاتكم وخير ما طلعت عليه الشمس ذكر الله تعالى، فإنه تعالى أخبر عن نفسه فقال: أنا جليس من ذكرني".

یعنی: "از پیامبر گرامی اسلام (ص) روایت شده که به سوی اصحاب خود رفتند و فرمودند:

در باغ های بهشت بخرامید. اصحاب گفتند: ای رسول خدا، باغ های بهشت کدامند؟ آن حضرت فرمودند: مجالس ذکر. در هر بامداد و شامگاه به یاد خدا باشید.

و کسی که دوست دارد منزلت خود را در نزد خدا بداند، بنگرد منزلت خدا در نزد او چگونه است. همانا خداوند، منزلت هرکس نزد خود را متناسب با منزلت خدا در نزد او قرار داده است. بدانید که بهترین اعمال شما نزد مالک شما

و پاکیزه ترین آنها و والاترین آنها در درجات شما و بهترین چیزی که خورشید بر آن طلوع می کرده است، ذکر خداوند متعال است. زیرا که خداوند از خودش خبر داده و فرموده است: من همنشین کسی هستم که به یاد من باشد."

در ادامه آیات یادشده از سوره بقره، به شکرگزاری نعمتها، اجتناب از کفران موهبت های الهی، و استعانت به صبر و نماز، توصیه شده است.

آنگاه، به این حقیقت اشاره شده است که: خدا با شکیبایان است.

در اینجا به منظور توضیح معنای "خدا با صابران است"، بحثی علمی را تحت عنوان نقش شکیبایی در افزایش اقتدار، از نظر شما می گذرانیم.

بحث علمی

نقش شکیبایی در افزایش اقتدار

صبر، به معنا شکیبایی، تاب آوری و مقاومت در برابر هواهای نفسانی و مصائب و دشواری ها، یکی از صفات و ملکات ارزشمند اخلاقی است.

صبوری از دیدگاه علوم گوناگون، از جمله عوامل مهمّ موفقیت و پیامدهای مثبت است که به سلامت جسمانی، آرامش روانی، بهبود روابط اجتماعی، و موفقیت بیشتر در زندگی، منجر می شود.

علوم اجتماعی

از دیدگاه علوم اجتماعی، صبر و شکیبایی در سه مقیاس فرد، خانواده و جامعه؛ می تواند منشأ آثار گرانبهایی گردد.

صبوری یک فرد، رابطه او را با اطرافیان و همکاران در محیط کار، و همه افرادی که با آنان سر و کار دارد، بهبود می بخشد و موجب موفقیت های بیشتر خود آن فرد خواهد بود.

شکیبایی در خانواده نیز، باعث حفظ انسجام میان زن و شوهر، و میان فرزندان و والدین آنها، و میان خواهران و برادران می گردد. هنگامی که اعضاء خانواده در پرتو درک متقابل، در تعامل با یکدیگر، با صبر و حوصله و تاب آوری بیشتر رفتار کنند، ارتباطات خانوادگی تقویت می شود، آمار طلاق کاهش می یابد، و صمیمیت میان اعضاء خانواده بیشتر می شود. این محیط گرم خانوادگی، زمینه را برای رشد بهتر و مناسب تر فرزندان در جامعه ای بزرگتر، فراهم می سازد و آینده آنان را بهبود می بخشد. اما در صورتی که فرزندان در محیط خانوادگی که فاقد صبر و متانت در

رفتار با یکدیگر باشند بزرگ شوند، همواره با صحنه های آزار دهنده مانند پرخاشگری، نزاع، قهر و جدایی، روبرو می شوند که بر اخلاق و رفتار و روان آنان در آینده، تأثیرات ناگواری را بر جا می گذارند.

همچنین، صبر و شکیبایی در مقیاس کلّ جامعه، ملازم با وفاداری نسبت به یکدیگر، پافشاری در امر وطن دوستی، و پایبندی به اهداف مشترک جامعه است. روشن است که این امر، به انسجام یک جامعه و یک ملت می انجامد و آن جامعه و یا ملت را در برابر مهاجمان و بدخواهان، مقاوم و شکست ناپذیر می سازد.

روانشناسی رشد

از دیدگاه روانشناسی رشد (Developmental Psychology)،

که دگرگونی حالات و سیر تحولات انسان را از دوران کودکی تا دوران پیری در زمینه های رشد جسمی، شناختی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی، مورد بررسی قرار می دهد؛ کسانی که از شکنجایی و تاب آوری بیشتری برخوردارند، از امید بیشتر به زندگی، شادمانی پایدارتر، و موفقیت های فزاینده تری در آینده، بهره مند خواهند شد.

یکی از دانشمندان در رشته روانشناسی شخصیت (personality theory) و روانشناسی اجتماعی (Social psychology) به نام والتر میشل (Walter Mischel)، پژوهشی را که به عنوان "تست مارشملو" (Marshmallow Test) معروف است، در دهه 1960 میلادی در دانشگاه استنفورد Stanford در ایالت کالیفرنیا انجام داد.

این آزمایش، به منظور تشخیص و اندازه گیری نقش صبری و کنترل نفس و تاب آوری در تأخیر پاداش در زمان

کودکی، در زمینه تضمین موفقیت های انسان در آینده و دوران بزرگسالی، انجام گردید.

در این آزمایش، به هر یک از کودکان خردسال (از چهار تا شش ساله)، یک عدد "مارشملو" که نوعی شیرینی پف دار است دادند و به آنها گفتند که اگر همین حالا بخواهید، می توانید این شیرینی را بخورید. اما اگر به مدّت پانزده دقیقه صبر کنید، آنوقت به شما یک "مارشملو" دیگر هم می دهیم.

بعضی از کودکان، صبر نکردند و شیرینی را فوراً خوردند، اما برخی از آنان، با مشغول کردن خود به امور دیگر مثل آواز خواندن و با بستن چشمشان یا روگردانی از آن شیرینی، توانستند به مدّت پانزده دقیقه صبر کنند و از خوردن شیرینی، خودداری کردند.

پژوهشگرانی که به سرپرستی والتر میشل، آزمایش مذکور را انجام دادند، آن گروه کودکان را تا دوران جوانی و بزرگسالی، زیر نظر گرفتند و مورد مطالعه قرار دادند.

نتیجه ارزشمندی که این محققان بدست آوردند این بود که آن دسته از افرادی که در دوران کودکی و در آن مرحله از آزمایش "مارشملو"، صبوری کرده و از خوردن شیرینی خودداری ورزیدند و به مدّت پانزده دقیقه، تاب آوری داشتند؛ در دوران جوانی و بزرگسالی به دستاوردهای بزرگی مانند موفقیت بیشتر در تحصیلات دانشگاهی، بدست آوردن شغل مناسب تر، روابط اجتماعی بهتر و سلامت روانی بیشتر، نائل گردیدند.

اما کودکانی که در آن زمان، شکیبایی نداشتند و فوراً شیرینی خود را خوردند، در دوران بزرگسالی خود، با مشکلاتی

مانند افت تحصیلی، استرس، اعتیاد و عدم موفقیت در امور مالی و اقتصادی، مواجه شدند.

توانایی تأخیر در پاداش (Delayed Gratification) یک عامل بسیار مهم در موفقیت‌های فردی و اجتماعی است. بنا بر نتیجه آزمایش مذکور، صبر و شکیبایی، علاوه بر اینکه یک فضیلت والای اخلاقی است، یک مهارت ارزشمند زیستی و یک عامل مهم علمی برای موفقیت‌های چشمگیر در آینده انسان، به شمار می‌رود.

علوم اعصاب شناختی

از دیدگاه روانشناسی عصبی (Neuropsychology)، یا به عبارت دیگر "علوم اعصاب شناختی" (Cognitive Neuroscience)، وجود فعالیت بیشتر در قشر پیش‌پیشانی مغز (Prefrontal Cortex) که مسئول تصمیم‌گیری عقلانی انسان است؛ با افزایش قدرت

کنترل نفس در شرایط دشوار، و تأخیر در واکنش به هنگام خشم و ترس و اضطراب؛ در ارتباط است.

این امر توضیح می دهد که شکیبایی و تاب آوری، نشانه قدرت تفکر بیشتر و عقلانیت افزون تر است.

علاوه بر این، داشتن صبر و تحمل در مقابل سختی ها و بحران ها، موجب کاهش سطح هورمون استرس که "کورتیزول" نام دارد می شود. و در مقابل، سطح آزادسازی هورمون های آرامش بخش مانند "سروتونین" را افزایش می دهد.

این امر نیز، به افزایش آرامش روانی بهتر و سلامت جسمانی مناسب تر، منتهی می گردد.

نتیجه

بنا بر آنچه بیان شد معلوم می‌گردد که صبر و شکیبایی که در راستای همگامی و هماهنگی با نظام قانونمند جهان هستی قرار دارد، فقط یک فضیلت اخلاقی نیست، بلکه علاوه بر آن، اکسیری است که موجب افزایش سلامت جسمانی و آرامش روحی و موفقیت‌های بزرگ در زندگی می‌گردد.

و این عبارت که قرآن مجید می‌فرماید: "إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ" (یعنی: خدا با صابران است)، تنها یک وعده دلگرم‌کننده نیست، بلکه علاوه بر آن، حاکی از همراهی خداوند و پشتیبانی عینی و عملی او از انسان صبور است، که از رهگذر قوانین تکوینی در ابعاد روانی، جسمانی و اجتماعی حاکم بر عالم که خداوند آنها را وضع فرموده است، تحقق می‌یابد.

از اینرو، در حدود هفتاد موضع در قرآن کریم، خداوند
متعال، مردم را به صبر و تاب آوری، فرمان داده است.

سوره بقره – آیه ۱۵۴ تا ۱۵۷

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَّا
تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ
الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ
وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾.

ترجمه

و آنرا که در راه خدا کشته می شود مرده نگوئید، بلکه آنان
زنده اند، ولی شما درک نمی کنید.

و یقیناً شما را با امری از قبیل ترس، گرسنگی، زیان مالی و خسارت جانی و کاهش محصولات، خواهیم آزمود. و صابران را بشارت ده.

کسانی که هرگاه مصیبتی به آنها رسد، می‌گویند: یقیناً ما از آن خداوند هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت. درودها و رحمت پروردگارشان بر آنان باد، و آنان هدایت یافتگان هستند.

توضیح

در بخش اول آیات یادشده، از مسلمانان خواسته شده است تا تصوّر خود از شهیدان در راه خدا را بر مبنای ارزشها و آرمانهای اسلامی، تنظیم کنند. گرچه از دیدگاه اسلام، روح همه انسان‌ها بویژه شهداء، پس از مرگ نابود نمی‌گردد، اما امکان تصوّر اینکه افرادی که در میدان

جنگ کشته می شوند، حیات خود را از دست می دهند نیز، در ذهن برخی از مردم، وجود داشته و دارد.

قرآن کریم به منظور اصلاح این تصوّر خطا، به مسلمانان فرمان می دهد که حتّی کلمه "مرده" را نسبت به شهیدان راه خدا، اطلاق نکنند. سپس، به بیان این حقیقت می پردازد که آنان به نحو حقیقی زنده اند، ولی عامّه مردم به خاطر عدم آگاهی نسبت به نظام کامل و جامع آفرینش و حیات روحانی اولیاء الله، از درک این حقیقت، ناتوان هستند.

این موضوع در برخی از آیات دیگر قرآن نیز، مورد تأکید قرار گرفته است. به عنوان مثال، در آیه 169 تا 171 از سوره "آل عمران"، چنین می فرماید:

"وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ. يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ".

یعنی: هرگز گمان نبرید آنانکه در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند؛ بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. شادمانند به خاطر آنچه خداوند از فضل خود به آنها ارزانی داشته است، و مژده می‌دهند به کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند، که نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهی. بشارت می‌دهند به نعمت و فضل خداوند و این که خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند.

در این آیه، علاوه بر تأکید بر زنده بودن شهیدان راه خدا، به این نکته نیز اشاره شده است که آنان در نزد پروردگارشان، روزی داده می‌شوند.

این نکته، حقیقتی دیگر را نیز تبیین می‌کند و آن اینکه حیات شهدا پس از کشته شدن آنان، تنها به این معنا

نیست که فقط نام و خاطره آنان به عنوان قهرمانان و فداکاران در راه دین یا ملت و یا سرزمین خود، برای همیشه زنده و جاودان می ماند، گرچه خودشان دیگر نخواهند بود. بلکه علاوه بر جاودانگی نام و یادشان، روح آنان که حقیقت وجودی انسان را تشکیل می دهد، همچنان باقی است و در نزد خداوند، روزی داده می شوند و از مواهب ویژه الهی، بهره مند می گردند.

معنای زندگی شهیدان

در زمینه بقاء همه ارواح انسان ها پس از مرگ در عالم برزخ و یا عدم آن در آن نشئه که فاصله میان عالم دنیا و عالم آخرت است، دو دیدگاه در میان اندیشمندان مسلمان، وجود دارد:

دیدگاه اول

جمع بزرگی از دانشمندان مسلمان بر آنند که پس از مرگ همه انسان ها، ارواح آنان که از بدن ها فارغ می گردند، در نشئه ای ملکوتی به نام عالم "برزخ" یا عالم "مثال"، تا روز رستاخیز، به سر می برند. در این برهه از حیات برزخی، آنانکه اهل ایمان و عمل صالح بوده اند، احوالی شایسته خواهند داشت. اما آنانکه اهل کفر و ستم و تباهی در دنیا بوده اند، در نوعی عذاب برزخی به سر خواهند برد. این حالت تا روز قیامت ادامه خواهد یافت و پس از آن، ارواح انسان ها به نشئه ای فراتر از عالم برزخ، انتقال خواهند یافت.

این گروه از دانشمندان مسلمان، به برخی از آیات قرآن مجید، برای اثبات عالم "برزخ"، استدلال کرده اند.

به عنوان مثال، در آیه یازدهم از سوره "غافر"، که سخن گروهی از انسان ها در روز رستاخیز را نقل می کند، چنین می خوانیم:

"قالوا ربنا أمتنا اثنتین و أحييتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا
فهل إلی خروج من سبیل".

یعنی: می گویند: پروردگارا! دو بار ما را میراندی و دو بار ما را زنده کردی. پس به گناهان خود اعتراف کردیم؛ آیا برای بیرون رفتن از این موقعیت راهی هست؟

بنا بر این، دو "اماته" به معنای دو میراندن، و دو "إحیا" به معنای دو زنده ساختن مجدد در این آیه بیان شده اند. این امر، در صورتی تحقق می یابد که هنگامی که انسان در نشئه دنیا می میرد، در یک نشئه ای دیگر زنده شود، و دوباره بمیرد و در نشئه ای سوم، اُحیاء گردد. بنا بر این، باید یک موقعیت میانه میان نشئه دنیا و نشئه قیامت

وجود داشته باشد. این مرحله میانه، "عالم برزخ" نامیده می شود.

دلیل دیگری که برای اثبات عالم برزخ، مورد استدلال قرار گرفته، آیه های 99 و 100 از سوره "مؤمنون" به شرح ذیل است:

"حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ".

هنگامی که مرگ بر یکی از آنان وارد شود، می گوید: پروردگارا مرا بازگردان. شاید کار شایسته انجام دهم در آنچه به جای گذاشتم.

هرگز! این سخنی است که گوینده آن می گوید، و در پی آنان برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

این آیه شریفه، به روشنی بر وجود یک مرحله میانه که "برزخ" نامیده می شود، در بین زندگانی دنیوی و روز رستاخیز، دلالت می کند.

بنا بر این نظریه، ارواح همه انسان ها پس از مرگ، باقی خواهند بود و به حیات روحی خود ادامه خواهند داد. در اینجا، این سؤال مطرح می شود که حیات و زندگانی شهیدان راه خدا، چه امتیازی دارد که در آیه 154 سوره بقره و امثال آن، مورد تأکید قرار گرفته است؟

در پاسخ به این پرسش، به دو جواب، بسنده می کنیم: پاسخ نخست اینکه آیه مذکور در صدد تشویق مسلمانان در امر نبرد با دشمنان اسلام است. اما از آنجا که گروهی از مردم همچنان، کشته شدن در میدان جنگ را به عنوان خسارت جانی و فقدان حیات تصوّر می کردند، این آیه

شریفه بر حیات حقیقی شهیدان در راه حق، با قاطعیّت و شفافیت کامل تأکید می‌ورزد، تا شک و تردید آنان برطرف شود و موانع حضور مسلمانان در میادین جنگ با دشمنان اسلام، برطرف گردد. بنا بر این، تأکید این آیه شریفه، به منظور دفع شبهات افراد ضعیف الایمان در میدان نبرد بوده است، و یا به دلیل بی‌اثر کردن تلاش منافقانی که در صدد بودند با سخن پراکنی خود، بذریأس و ناامیدی را در دل مبارزان مسلمان پراکنده کنند و آنان را از این که جان و حیات خود را از دست خواهند داد، بترسانند و از این رهگذر، اراده آنان را در مبارزه با لشکریان مهاجم، سست کنند.

پاسخ دوم این است که گرچه همه ارواح پس از مرگ، همچنان باقی خواهند بود، اما آن انسان های فداکار، از

امتیاز اعلای حیات معنوی در پیشگاه قرب الهی، برخوردار می باشد.

این امر، در آیه 169 تا 171 از سوره "آل عمران"، به صورت روشن تر، بیان شده است. زیرا عبارت "عند ربهم یرزقون" نشان می دهد که امتیاز حیات معنوی شهیدان راه حق به این است که "در نزد خداوند"، روزی داده می شوند. این عبارت بر تقرّب در پیشگاه خداوند اشاره دارد که مهمترین امتیاز حیات و زندگانی شهدا در عالم آخرت را رقم می زند.

دیدگاه دوم

اما گروهی دیگر از نظریه پردازان که به قیامت اعتقاد دارند ولی به عالم "برزخ" اذعان ندارند، بر این عقیده هستند که انسان ها پس از مرگ، نابود می شوند و چیزی به نام روح مجرّد از آنان باقی نمی ماند. اما در روز قیامت، خداوند همه

انسان های مرده و نابود شده را زنده می کند و حیات می بخشد. آنگاه در صحرای محشر، به حساب اعمال و رفتار آنان رسیدگی می شود و پاداش یا کیفر آنان نیز، مشخص می گردد.

بنا بر این دیدگاه، معتقدان به آن بر آنند که آیه مذکور که حیات شهیدان را پس از مرگ به اثبات می رساند، نوعی استثناء می باشد. یعنی: گرچه سایر مردم پس از مرگ تا روز قیامت، در ورطه هلاکت و نابودی خواهند بود، اما شهداء راه خدا، مردگان نیستند و به زندگانی معنوی خود ادامه خواهند داد. یا آنکه سخن قرآن در عبارت "آنان را مرده نگوئید"، بدین جهت است که نام و یاد آنان به عنوان اولیاء الهی و شهیدان راه حق، همیشه زنده خواهد ماند و هرگز فراموش نمی گردد.

بحث علمی

جاودانگی روح از دیدگاه علمی

مبحث روح به عنوان موجودی مجرد از ماده، عمدتاً در معارف دینی و مکاتب فلسفی، مورد بحث قرار می گیرند. زیرا استدلال عقلانی، پایه و اساس مباحث فلسفی است؛ و براهین وحیانی، مبنای استدلال در معارف دینی. در علوم تجربی، روش های عینی و متدهای قابل تجربه و آزمون، برای اثبات یا ردّ یک نظریّه، مورد استفاده قرار می گیرند و از آنجا که مباحث مربوط به تجرّد روح، در حیطه متافیزیک و ماوراء الطبیعه قرار دارد، بحث در باره روح و تجرّد آن، عمدتاً در محدوده استدلال های عقلانی فلسفی صورت می پذیرد، نه در حیطه علوم حسّی و تجربی.

دیدگاه فلسفه

از دیرزمان، مبحث روح و تجرّد آن از مادّه، در محافل فلسفی یونان، هند، مصر و ایران، مطرح بوده است. در مکاتب فلسفه یونان باستان، دانشمندانی مانند افلاطون و ارسطو، به بحث و بررسی این موضوع مهمّ، پرداخته اند.

افلاطون در کتاب های خود مانند "جمهوری" و "فایدون"، مسائل مربوط به روح را مطرح می کند. وی، روح را به عنوان امری که حقیقت اصلی انسان را تشکیل می دهد، و قبل از خلقت بدن وجود داشته و پس از مرگ نیز، به حیات خود ادامه خواهد داد، قلمداد می کند. افلاطون، برای اثبات سخن خود، به دلایلی مانند علم انسان به کلیات، و بسیط بودن نفس، استدلال می کند.

ارسطو نیز، در رساله ای بنام "درباره نفس" (De Anima)، موضوع نفس ناطقه را مورد بررسی قرار می دهد. وی، نفس را کمال اول بدن می داند و نفس ناطقه را مجرد از ماده می شمارد.

در میان فلاسفه دیگر در جهان غرب، می توانیم به فیلسوف و ریاضیدان فرانسوی در عصر روشنگری اروپا رنه دکارت (René Descartes) اشاره کنیم که در کتاب های خود مانند "اصول فلسفه" (principia philosophiae)، "تأملات در فلسفه اولی" (Meditationes de prima philosophia) و "گفتار در روش" (Discours de la méthode) و دیگر آثار خود، به این مبحث پرداخته است.

این فیلسوف نامدار اروپا، با طرح نظریه ی دوگانه انگاری نفس و بدن (Dualism)، روح را به عنوان جوهر اندیشنده (Res Cogitans) قلمداد می کند.

دکارت، در نظریات فلسفی خود، به جدایی فکر از ماده اعتقاد داشت. دلیل این تفاوت بنیادین هم از نظر او این بود که در وجود فکر و اندیشه نمی توان شک کرد، ولی در مورد ماده، امکان شک و تردید وجود دارد.

نظریه دوگانه انگاری دکارتی (Cartesian dualism) که با عباراتی مانند نظریه دوگانه گرایی ذهن و بدن (Mind-body dualism) تعبیر می شود، به این امر، اشاره دارد. بنا بر این، دو جوهر کاملاً متفاوت آفریده شده اند. یکی جوهر فکر که از ماده و امور مادی مبرا می باشد. و دیگری، جوهر ماده است که دارای دو ویژگی "اشغال فضا" و "حرکت" است.

وی تلاش کرد تا یک نظام منسجم فلسفی مبتنی بر استدلال عقلی به وجود آورد. وی معتقد بود که حقیقت، بر پایه

تعقل شخص از نفس خویش قرار دارد و بر این اساس ،
 "من می اندیشم"، زیربنای "من هستم" می باشد.

دکارت، پس از اثبات وجود خود، به اثبات حقایق خارج از
 هستی خود در جهان می پردازد.

وی به این نکته اشاره می کند که من در جهان خارج از ذهن
 خویش، اموری را مانند "امتداد" ادراک می کنم که مادی و
 جسمانی نیستند و درک آن ها با عقل صورت گرفته است
 نه با حسّ. بنا بر این، اموری در عالم خارج که با عقل
 محض ادراک می شوند، به اندازه واقعیّت وجود "من"،
 بدیهی و روشن هستند و در زمره امور یقینی قرار می گیرند.

در میان فلاسفه مسلمان نیز، دانشمندانی مانند ابن سینا
 در کتاب "شفاء"، سهروردی در کتاب "حکمت اشراق"،

صدر المتألهین شیرازی در کتاب "اسفار اربعه"، به طرح مبحث روح و تجرّد آن از مادّه پرداخته اند. این فلاسفه بزرگ مسلمان، روح را ذاتاً، مجرّد و غیر مادی دانسته اند و برای اثبات این امر، در کتب یادشده، به دلائل عمیق عقلانی، تمسّک جسته اند.

روح، از دیدگاه مباحث علمی روز

همانگونه که توضیح دادیم، مهمترین دلائل اثبات روح و تجرّد آن را، براهین عقلی و فلسفی تشکیل می دهند. در عین حال، برخی از دانش های روز که نمونه هایی از آنها را بیان خواهیم کرد، اشاراتی به این موضوع دارند و دریچه های نوینی را به روی حقیقت یادشده، گشوده اند.

فلسفه ذهن

فلسفه ذهن (philosophy of mind)، دانشی است که موضوعاتی مانند ماهیت ذهن، ارتباط ذهن با بدن، اندیشه شناسی، خودآگاهی و کارکردهای ذهن، و امثال آنها را مورد بررسی قرار می دهد.

دو مکتب بارز در این دانش، عبارتند از: مکتب فیزیکالیسم که ذهن و آگاهی را نتیجه فرآیندهای مغزی می داند؛ و مکتب دوگانه‌انگاری (Dualism) که بُعدی غیرمادی برای آگاهی قائل است.

یکی از دانشمندان معاصر در زمینه فلسفه ذهن و علوم شناختی به نام دیوید چالمرز (David Chalmers) که صاحب کرسی تدریس در دانشگاه نیویورک، و دانشگاه ملی استرالیا بوده است، با طرح "مسئله دشوار آگاهی" (Hard Problem of Consciousness)، چالشی را در این دانش به

وجود آورد. پرسش سخت یادشده این است که چرا فرایندهای فیزیکی، منجر به تجربه‌های درونی آگاهانه می‌گردند؟

به عبارت دیگر، چگونه فرایندهای فیزیکی در مغز، کیفیات ذهنی را که کوالیا "Qualia" نامیده می‌شوند، به وجود می‌آورند؟

مقصود از کوالیا "Qualia" به معنای "چگونه بودن" و "تجربه کردن"، در دانش فلسفه ذهن، کیفیت‌های ذهنی و درونی تجربه‌هاست.

ویژگی‌های کوالیا عبارتند از:

• ذهنی بودن (Subjective) به این معنا که فقط

شخص تجربه‌کننده آن را درک می‌کند.

- کیفی بودن: (Qualitative) به این معنا که در ارتباط با چگونگی حس کردن است، نه فقط به عنوان یک داده فیزیکی.
- خصوصی بودن: (Private) به این معنا که غیر قابل انتقال کامل به دیگری است.
- مستقیم بودن: (Directly experienced) به این معنا که بدون واسطه تجربه می شود. نه از راه مشاهده یا استدلال عقلی.

چند مثال

به عنوان نمونه، چرا طول موج خاصی از نور که با دیدن یک گل سرخ در مغز پردازش می شود، تجربه "سرخ بودن" را پدید می آورد؟ "سرخ بودن" در این مثال، همان "کوالیا" هست.

یا چرا امواج صوتی یک ملودی خاص، به جای اینکه فقط انتقال اطلاعات صوتی باشد، تجربه "سرخوشی" را به وجود می آورد؟ سرخوشی در این مثال، همان "کوالیا" هست.

با تشریح سازوکارهای فیزیکی، نمی توان چرایی و چگونگی تجربه های درونی و کیفیات ذهنی مذکور را به سادگی توضیح داد.

توضیح عملکردهای مغز، مسئله ای آسان است. اما توضیح اینکه چرا عملکردهای مذکور، تجربه های درونی و کیفیات ذهنی یادشده را پدید می آورند، مسأله دشوار آگاهی است.

این پرسش، همچنان به عنوان یکی از بنیادی ترین پرسش های فلسفه ذهن و علوم شناختی قلمداد می شود و هنوز، پاسخ علمی قانع کننده و مبتنی بر علوم تجربی و

مادی (بدون در نظر گرفتن مفهوم تجرّد از مادّه)، برای این پرسش داده نشده است. بنا بر این، همچنان یک خلأ توصیفی میان ویژگی های جهان فیزیکی از یکسو، و حقیقتی به نام خودآگاهی از سوی دیگر، وجود دارد.

علوم مغز و اعصاب

علم اعصاب (Neuroscience)، گرچه توانسته بسیاری از عملکردهای روانی مانند احساسات، حافظه و یادآوری، تصمیم گیری و امثال آنها را به فعالیت های نورونی و سیستم عصبی مرتبط کند؛ اما هنوز، پاسخی قانع کننده و روشن برای این پرسش که چرا و چگونه فرایندهای عصبی یادشده، تجربه درونی و کیفیات ذهنی (Qualia) را ایجاد می کنند، نیافته است.

علوم مغز و اعصاب، این نکته را روشن کرده است که شبکه های مغزی مرتبط با خودآگاهی، عبارتند از قشر پیش‌پیشانی (Prefrontal Cortex)، قشر سینگولیت قدامی (Anterior Cingulate Cortex)، قشر آهیانه‌ای (Parietal Cortex) و شبکه حالت پیش‌فرض (Default Mode Network). بنا بر این، "خودآگاهی" پدیده‌ای مرتبط با شبکه‌ای گسترده از قشرهای مختلف مغزی است.

اما هنوز توضیح کامل علمی تجربی برای کیفیت تحقق "خودآگاهی" که دیوید چالمرز (David Chalmers)، آن را به عنوان "مسئله دشوار آگاهی" (Hard Problem of Consciousness) مطرح کرده است، ارائه نگردیده است.

بنا بر آنچه بیان شد معلوم می‌گردد که حقیقتی وجود دارد که با روش های علمی تجربی، و بدون در نظر گرفتن تجرّد از مادّه، پاسخی متقن برای چرایی و چگونگی آن، وجود ندارد.

فیزیک کوانتومی

دانشمند معروف در رشته ریاضیات، فیزیک و فلسفه علم به نام "راجر پنروز" (Roger Penrose) که در سال 2020 میلادی برنده جایزه نوبل فیزیک شده است، به همراه دانشمندی دیگر در زمینه روانشناسی و بیهوشی به نام استوارت همروف (Stuart Hameroff)، تئوری علمی معروفی را تحت عنوان "فرضیه‌ی کوانتومی آگاهی" (*Orch-OR*) ارائه کردند.

نظریه مذکور، یک تئوری مدل کوانتوم مکانیکی مغز و در ارتباط با موضوع خودآگاهی در دانش فلسفه ذهن است. در این نظریه، به این امر اذعان شده است که اندرکنشهای کوانتیکی (Quantum Interactions) - به معنای تأثیرگذاری متقابل ذرات بنیادین بر یکدیگر بر اساس قوانین مکانیک

کوانتومی – در میکروتوبول ها (Microtubule) در مغز، به وقوع می پیوندند.

از آنجا که مغز انسان به عنوان یک سیستم فرا-الگوریتمی رفتار می کند، تبیین آگاهی به صورت کامل، از طریق فیزیک کلاسیک و قوانین آن، امکان پذیر نمی باشد.

از دیدگاه نظریه آگاهی کوانتومی، پدیده های کوانتومی مثل درهم تنیدگی کوانتومی (Quantum Entanglement) و برهم نهی کوانتومی (Quantum superposition) ممکن است بتوانند تبیین کننده عملکرد مغز و پدیده آگاهی باشند.

نتیجه اینکه، ذهن انسان، قابل تقلیل به فعالیت مادی کلاسیک مغز نیست و امکان "غیر مادی" بودن بخشی از آگاهی، وجود دارد.

تجارب برون بدنی

منظور از تجارب برون بدنی (OBE)، همان امری است که به عنوان تجارب نزدیک به مرگ (NDE) نامیده می شود. برخی از دانشمندان در رشته های پزشکی، روانشناسی و امثال آنها، اقدام به آزمایش های گسترده ای در این زمینه کرده اند.

به عنوان مثال، یک پژوهش بین المللی جامع توسط دانشگاه ساوت همپتون (University of Southampton) واقع در کشور انگلستان، در زمینه تجربیات برون بدنی (OBE) انجام شده است. این مطالعات گسترده توسط یک استاد دانشگاه در رشته پزشکی به نام سام پرنیا (Sam Parnia) و تعداد زیادی از همکاران دانشگاهی او، انجام گردید. این پژوهش بین المللی در ابتدا، در سال 2008 میلادی آغاز شد.

سام پرنیا، نتایج مطالعات خود و همکارانش را در این زمینه، در کتابی تحت عنوان "وقتی می‌میریم چه می‌شود؟" (What Happens When we Die) منتشر نموده است.

در اینجا، گزارش مستندی از آن پژوهش را با استناد به مقاله اصلی که توسط این دانشمند و همکاران تحت عنوان "آگاهی - آگاهی در هنگام احیای قلبی-ریوی - یک مطالعه‌ی آینده نگر"

AWARE - AWAreness during REsuscitation - A prospective study

در سال 2014 میلادی در نشریه پزشکی "Resuscitation"

(احیاء) منتشر گردیده است، از نظر شما می‌گذرانیم:

اهداف پژوهش

هدف از پژوهش مذکور عبارت بود از یافتن پاسخ به پرسشهای ذیل از طریق روش‌های تجربی:

1. آیا افرادی که دچار ایست قلبی شده اند، می توانند پس از احیا، خاطره‌ای از وضعیت شعوری و آگاهی داشته باشند.

2. آیا امکان تجارب ذهنی و یادآوری پدیده های صوتی و بصری در زمان ایست قلبی وجود دارد؟

3. آیا امکان ارزیابی صحت ادّعاهایی در باره مشاهده اشیاء از بالا، وجود دارد؟

وسعت دامنه پژوهش

گستره پژوهش مذکور، پانزده مرکز پزشکی در کشورهای انگلستان، اتریش و آمریکا را در بر می گرفت.

این پژوهش بین المللی در بازه زمانی از ژوئیه 2008 میلادی تا دسامبر 2012 میلادی، بر روی 2060 نفر از بیماران قلبی مبتلا به ایست قلبی که در شرایط "CPR" (احیای قلبی ریوی) بودند، انجام گردید.

تعداد زیادی از محققان در بیمارستان‌های چندین کشور، بر روی حدود 1500 نفر از بازماندگان ایست قلبی که به زندگی بازگشتند، به تحقیق پرداختند.

در ادامه پژوهش‌ها، دانشمندان مذکور، تحقیق دیگری را تحت عنوان "مطالعات آگاهی 2"، به منظور بررسی‌های دقیق‌تر، آغاز کردند که قرار شد تا سال 2017 ادامه دهند.

نتایج پژوهش

از میان مجموعه بیماران تحت مطالعه که زنده مانده بودند و در مصاحبه پژوهشی شرکت کردند، نتایج ذیل، بدست آمد:

46 درصد از آنان، احساس آگاهی و خاطرات کلی را در زمان ایست قلبی، گزارش کردند.

9 درصد از آنان، تجاربی را که برایشان اتفاق افتاده بود و بر طبق تعریف های "NDE" می باشد، در زمان ایست قلبی، بیان کردند.

حدود دو درصد از آنان نیز، تجربه هایی مبنی بر مشاهده و شنیدن واقعی و همچنین، احساس جدایی از بدن، حرکت در تونل، ظهور نور روشن، حضور موجودات یا اشخاص ویژه، احساس آرامش، عشق بی قید و شرط و امثال آنها داشتند. اینها از ویژگی های "OBE" به معنای تجربه خروج از بدن، قلمداد می گردند و با مقیاس لابرآتوار "گریسون" تبیین می شوند. یاد آور می شود که آزمایشگاه "گریسون" (Greyson Lab) در دانشگاه ویرجینیا (UVA)، بر روی تجارب نزدیک به مرگ "NDE"، تحقیق می کند.

این پژوهش گسترده که در چند کشور غربی انجام شد، نشان داد که تجارب نزدیک به مرگ، واقعیت دارند. زیرا آگاهی، خاطرات و مشاهدات عینی در زمان توقف قلب، توسط دانشمندان شرکت کننده در آن تحقیق گسترده، به صورت علمی، به ثبت رسیده اند.

نتیجه

آنچه بیان شد، نشان می دهد که گرچه مبحث بقاء روح و تجرّد آن در حیطه فلسفه و معارف دینی قرار دارد، اما پیشرفت روز افزون علوم مغز و اعصاب، پژوهش های پزشکی و فیزیک کوانتومی، با کمک دانش هایی مانند "فلسفه ذهن"؛ دریچه های جدیدی را بر روی دانشمندان و پژوهشگران، برای شناخت بهتر "آگاهی" و "روان" انسان ها

گشوده است و اذعان به فراتر بودن آگاهی و خودآگاهی
انسان را، نسبت به مادّه و مادّیات، نوید می دهد.

فهرست موضوعات

3	سوره بقره – آیه ۱۰۶ و ۱۰۷.....
6	بحث علمی.....
6	فلسفه تجدد در احکام دینی.....
7	مفهوم تجدد ذاتی اسلام.....
8	نظریه عصریت.....
13	هرمنوتیک و تفسیر شریعت.....
21	گستره تجدد در اسلام.....
31	تأملی در فلسفه نسخ احکام شرعی.....
40	سوره بقره – آیه ۱۰۸ تا ۱۱۵.....
47	بحث علمی.....

47	 نظریه "یادگیری نیابتی" در دانش جدید
47	 دیدگاه علوم تربیتی
49	 دیدگاه روانشناختی
49	 دیدگاه علوم اعصاب
51	 سوره بقره – آیه ۱۱۶ و ۱۱۷
55	 بحث علمی
55	 اصل "بداعت آفرینش" از دیدگاه علوم روز
60	 سوره بقره – آیه ۱۱۸ تا ۱۲۳
65	 بحث علمی
65	 نقد غیر مباشر از دیدگاه علوم روز
65	 دیدگاه روانشناسی
66	 دیدگاه علوم ارتباطات

69.....	سوره بقره – آیه ۱۲۴
72.....	مفاهیم نبوّت، رسالت و امامت
72.....	مقام «نبوّت»
73.....	مقام «رسالت»
75.....	مقام «امامت»
81.....	برتری موقعیّت «امامت»
83.....	بحث علمی
83.....	تعارض میان پیشوایی و ستمگری
84.....	دیدگاه "ابن خلدون"
86.....	آفت ستم در نظام حکمرانی
88.....	سوره بقره – آیه ۱۲۵ تا ۱۲۹
91.....	ارائه مناسک

92	 بحث علمی
92	 بررسی سیستماتیک اقدامات به منظور بهسازی
93	 دیدگاه علوم رفتاری
94	 دیدگاه روانشناسی شناختی
95	 دیدگاه علوم کاربردی و مدیریت سازمانی
100	 سوره بقره - آیه ۱۳۰ تا ۱۳۴
103	 بنیانگذاری دین بر اساس عقلانیت
113	 دعوت عقلانیت به دیانت
115	 حقیقت تسلیم
124	 اطلاق لفظ "أب" بر عمو و جدّ
126	 بحث علمی
126	 گردن نهادن عاشق به معشوق متعالی

126	دیدگاه روانشناسی.....
129	دیدگاه معناشناسی مدرن.....
132	سوره بقره – آیه ۱۳۵ تا ۱۴۱.....
137	وحدت ادیان الهی.....
139	معنای اسباط.....
140	معنای صبغة الله.....
141	بحث علمی.....
141	جبر و اختیار در تاریخ.....
142	دیالکتیک تاریخی.....
146	ماتریالیسم تاریخی.....
150	نقش اراده آزاد.....
151	دیدگاه اگزیستانسیالیسم.....

153	دیدگاه های دیگر
154	دیدگاه کارلایل
155	دیدگاه اسلام
159	سوره بقره – آیه ۱۴۲ تا ۱۵۱
167	مقصود از امت وسط
168	نظریه نخست
171	نظریه دوم
173	بحث علمی
173	شناخت قبله از طریق علم هیأت
174	دایره افق، سمت الرأس و سمت القدم
174	الف - افق حقیقی
176	ب - افق حسّی

ج - افق تُرسی	176
روش های شناخت جهت قبله	178
الف- وصول خورشید به سمت الرأس مکه	178
ب - شناخت قبله با دایره هندیّه	182
مقدمه اول:	183
مقدمه دوم:	184
مقدمه سوم	186
مقدمه چهارم:	188
تعیین سمت قبله با دایره هندیّه	189
تکمیل بحث	202
ج - شناخت قبله با تحصیل قوس انحراف	208
شناخت قبله از دیدگاه فقهی	212

- 213 علامت قبله عراق
- 214 ستاره جُدّی
- 219 علامت قبله شام
- 221 علامت قبله مغرب
- 222 توضیح:
- 223 علامت قبله یمن
- 223 یاد آوری
- 224 سوره بقره – آیه ۱۵۲ و ۱۵۳
- 225 حقیقت ذکر
- 229 بحث علمی
- 229 نقش شکیبایی در افزایش اقتدار
- 229 علوم اجتماعی

231	 روان‌شناسی رشد
235	 علوم اعصاب شناختی
237	 نتیجه
239	 سوره بقره – آیه ۱۵۴ تا ۱۵۷
243	 معنای زندگی شهیدان
244	 دیدگاه اول
249	 دیدگاه دوم
251	 بحث علمی
251	 جاودانگی روح از دیدگاه علمی
252	 دیدگاه فلسفه
256	 روح، از دیدگاه مباحث علمی روز
257	 فلسفه ذهن

261	 علوم مغز و اعصاب
263	 فیزیک کوانتومی
265	 تجارب برون بدنی
270	 نتیجه